

کتاب‌پژوهش‌کارگری

شماره ۱

تابستان ۹۸

■ اندیشه‌رهایی‌کار از سرمایه در جنبش‌کارگری

تاریخ همبستگی‌های‌کارگری

جلیل محمودی

در باره رابرت اوئن

کارل مارکس

■ جنگ داخلی در فرانسه

برگردان: مهوش نظری

■ دو شعر از برنولت برشت

■ تاریخچه‌ای از مبارزات و بحث‌های

پیرامون کنترل و مدیریت‌کارگری

سوسیالیسم صنفی

نظرات کورش، گرامشی و لوکزامبورگ

«خودمدیریتی‌کارگری» در یوگسلاوی

ناصر سعیدی

کمپین کنترل‌کارگری در انگلیس

■ مبارزات سال‌های ۵۸-۱۳۵۷ کارگران ایران

در آئینه مطبوعات

فهرست

صفحه	نگارنده	مطالب
۳	پژوهش کارگری	■ سرسخن
۵	جلیل محمودی	■ اندیشه‌رهایی کار از سرمایه در جنبش کارگری
		مبدأ سلطه سرمایه بر تولید و خرید و فروش نیروی کار
		برآمدن ایدئولوژی توجیه‌گر مناسبات سرمایه‌داری
		تاریخ همبستگی‌های کارگری
		نکاتی درباره اتحادیه‌های امروزی
		دوره اول مبارزه کارگران با چشم‌انداز جامعه‌ای آزاد و برابر
		جنبش تعاونی‌ها
		ضمیمه: درباره رابرت اوئن
۵۵	کارل مارکس	■ جنگ داخلی در فرانسه - بخش III
	ترجمه مهوش نظری	مقدمه مترجم
		روندی که به کمون انجامید
۸۷	برتولت برشت	■ شعر "سرود وصله و قبا"

■ تاریخچه مختصری از مبارزات و بحث‌های
پیرامون کنترل و مدیریت کارگری

ناصر سعیدی ۸۹

کمون پاریس

سوسیالیسم صنفی

مبارزات کارگری حول و حوش جنگ جهانی اول

نظرات کورش، گرامشی و لوکزامبورگ در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹

سال‌های پس از جنگ جهانی اول

"خودمدیریتی کارگری" در یوگسلاوی

کمپین کنترل کارگری در انگلیس

■ شعر "راه‌حل"

بر توتل برشت ۱۵۱

■ مبارزات سال‌های ۵۸-۵۷ کارگران ایران

پژوهش کارگری ۱۵۲

در آئینه مطبوعات

سر سخن

نخستین شماره "کتاب پژوهش کارگری" پیش‌اروی شماست. پژوهش کارگری قصد دارد به موضوعات نظری، تاریخی و ادبی مربوط به جنبش کارگری بپردازد. ما از سال‌ها پیش فکر انتشار چنین نشریه‌ای را در سر داشتیم. اما هر بار که به دقت به آن می‌اندیشیدیم، بار آن را سنگین و راه را دشوار می‌یافتیم. آنچه به ویژه ما را به فکر فراهم آوردن تریبونی برای پرداختن به مسائل نظری و تاریخی جنبش کارگری می‌انداخت، شکاف عمیق بین فعالیت‌های نظری و عملی فعالین کارگری و چپ در خارج از کشور بود. بی‌شک فعالین کارگری و چپ در برخی از زمینه‌های مبارزه عملی موفقیت‌هایی به دست آورده‌اند. جلب توجه افکار عمومی جهان به بی‌حقوقی کارگران و زحمتکشان ایران، افشای جمهوری

آدرس: Postlagerkarte

Nr. 093739 C

30001 Hannover

Germany

اسلامی، رابطه با اتحادیه‌ها، جریانات و احزاب مسترقی و شرکت در مبارزات جاری در کشورهای گوناگون از آن جمله‌اند. این گونه فعالیت‌ها البته بسیار ضروری و حیاتی هستند و باید کوشید آن‌ها را به نحوی هدف‌مندتر و با برنامه‌تر ادامه داد. اما در عوض کارنامه فعالیت‌های نظری در مورد مسائل کارگری بسیار ضعیف است. با نگاهی به کمیت و کیفیت آثار تحقیقی و ترجمه‌های منتشر شده در خارج از کشور، می‌توان متوجه چنین ضعفی شد.

کمبود پژوهش‌ها و بحث‌های نظری، در عین حال باعث تشدید سردرگمی و دنباله‌روی از حوادث روز می‌شود. تصادفی نیست که در چنین فضایی مسائلی چون اختلاف نظرهای دینی و فقهی سرش با جناح حاکم در جمهوری اسلامی و یا جامعه مدنی اسلامی یا غیراسلامی چنان نقل و نبات محافل چپ می‌شوند که مشکلات پایه‌ای به کلی از یاد می‌روند. و این درحالیست که سؤال‌های بدون پاسخ فراوانی در برابر جنبش کارگری و چپ ایران قرار دارد.

این مسائل باعث شد که علی‌رغم سختی راه، بالاخره دست به کار شویم. نخستین گام نشر پژوهش کارگری، چاپ و توزیع کتاب "کمیت‌های کارخانه در انقلاب روسیه - جنبش کنترل کارگری: موضع بلشویک‌ها و سایر احزاب سوسیالیست" بود. استقبال از این کتاب و یاری دوستان و رفقای بسیاری در توزیع آن، موجب دل‌گرمی ما شد و ما را تشویق نمود که به چاپ کتاب حاضر اقدام کنیم.

ما به خوبی آگاهیم که پاسخ دادن به معضلات بی‌شمار جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران، محصول فرآیندی طولانی است و از عهده جمعی محدود خارج است. با این حال اگر بتوانیم به کمک همه کسانی که با ما هم‌رأی‌اند، به گوشه‌ای از انبوه این معضلات بپردازیم، به هدف خود رسیده‌ایم. ما صمیمانه دست همکاری به سوی همه کسانی دراز می‌کنیم که معتقدند "رهایی طبقه کارگر تنها به دست خودش امکان‌پذیر است".

اندیشه‌های کار از سرمایه در جنبش کارگری

جلیل محمودی

طبقه سرمایه‌دار با پشتیبانی نیروی اجتماعی خود و سلطه ایدئولوژیکش، مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری را پدیده‌ای طبیعی و موجه جا می‌زند. وقتی مشروعیت مناسبات سرمایه‌داری برای اکثریت جامعه پذیرفته شد، اجزاء مختلف جامعه مثل نظام اقتصادی، تقسیم کار، ساخت حکومت، روابط قدرت، سیستم خانواده و فرهنگ به‌سان مجموعه‌ای بدیهی و غیر قابل تغییر جلوه می‌کنند. در این حالت، اگر اکثریت اعضای جامعه ناچار به فروش نیروی کار خویشند، اگر فرودستند، اگر در بند مناسبات طبقاتی اسپرند و باید تحت فرمان سرمایه و برای سود دیگری کار کنند، حرجی نیست. زیرا این همه از فطرت جامعه انسانی منشاء گرفته‌اند و از آن‌ها گریزی نیست. با این پیش‌فرض وجود طبقات، اختلاف طبقاتی، نابرابری و انقیاد کار به سرمایه، اموری طبیعی و مشروعند.

درباره طبیعی دانستن نابرابری در جامعه، می‌توان از زبان خود سرمایه‌داران مثال‌های بسیاری آورد. اما جالب‌تر خواهد بود، در این باره از سرمایه‌دار وطنی خودمان نقل‌قولی بیاوریم: دکتر حقی، کارخانه‌دار و دبیرکل انجمن مدیران صنایع، در گفتگویی اظهار داشت:

"... یک کار آفرین و یا کسی که یک عده‌ای را به اشتغال می‌گیرد (منظور آقای حقی از این عبارات "سرمایه‌دار" است)، آدم محترمی است، این آدم فکر دارد، این آدم یک آدم استثنایی است که می‌تواند چند هزار نفر را به کار بگیرد و باید دارای ارزش و احترام خاصی در جامعه باشد. و امنیت لازم را داشته باشد. سرمایه‌دار شدن یک پرستیژ است، مشروط بر این که مالیات را بپردازد، قوانین و مقررات را رعایت کند. پس پول‌دار شدن و سرمایه‌دار شدن

از راه شرعی و قانونی یک ارزش است نه یک ضد ارزش. جامعه ما باید به این باور برسد که همه انسان‌ها از لحاظ هوش و مدیریت و استعداد از سطح مساوی برخوردار نیستند که بگوئیم، همه باید برابر باشند یا همه چرا ثروتمند نیستند.^(۱)

البته لحن آقای حقی در ستایش از خود و طبقه‌اش بی‌برده‌تر از همکاران اروپایی و آمریکایی امروزی او است. این لحن طلبکارانه بیشتر نشان‌گر بی‌تشکلی و بی‌حقوقی فزون‌تر کارگران ایران نسبت به همکاران‌شان در اروپا و ... است. ولی طبیعی جلوه دادن شرایط فرودست اکثریت اعضای جامعه جزو ایدئولوژی همه اعضای این طبقه است.

از طرف دیگر، اگر ایدئولوژی حاکم توجیه‌گر مناسبات کارمزدی است، آرزوی رهایی از این مناسبات زمینه فکری جنبش برای دگرگون نمودن آن را فراهم می‌کند و چشم‌انداز یک جامعه نوین به عنوان جایگزین مناسبات سرمایه‌داری را می‌آفریند.

آرمان الفای کارمزدی و تسلط تولیدکننده بر سرنوشت خویش در جنبش کارگری سابقه دیرینه‌ای دارد. به‌طور قطع می‌توان گفت از همان قرن نوزدهم اعتراض بخشی از کارگران به نظام سرمایه‌داری با افق ایجاد "جامعه تولیدکنندگان آزاد و برابر" گره خورده بود. مقاله‌ای که پیش روی دارید، بررسی تاریخی و محتوای این چشم‌انداز است. به بیان دیگر موضوع مقاله درنگی است روی مبارزه طبقاتی کارگران با دورنمای رهایی از سرمایه، قالب‌ها و فرم‌هایی که این دورنما به خود گرفته، صف‌بندی‌های نیروهای اجتماعی و طبقاتی در هر مرحله از شکل‌گیری و تکوین آن، و فرآیند تکاملی‌اش در جنبش کارگری.

در دو قسمت اول، مقاله اشاراتی به مبداء شکل‌گیری تولید سرمایه‌داری و پیدایش و تحکیم ایدئولوژی و عقاید توجیه‌گر نظام سرمایه‌داری دارد. این موضوعات برای زمینه‌سازی ورود به بحث اصلی لازم بودند و در واقع مقدمه‌ای بر مطلب هستند. از این رو خواننده بنا به صلاح دید خود می‌تواند بدون مطالعه آن‌ها مستقیماً از قسمت بعدی مقاله ("تاریخ همبستگی‌های کارگران") شروع کند. در این قسمت کوشش شده اشکال مختلف همبستگی و تشکل‌های کارگری از تشکیل صندوق‌های پشتیبانی مالی تا پدیداری اتحادیه‌های کارگری ذکر شوند. سازمان‌یابی اتحادیه‌ای طبقه کارگر اروپا در قرن نوزدهم، اگرچه بدو افق دگرگونی نظام سرمایه‌داری را در سر داشت، ولی در تکوین بعدی خود به اتحادیه‌های امروزی، ویژگی

۱- ماهنامه جامعه سالم، شماره ۲۸، مهرماه ۱۳۷۵، ص ۳۲، پرننز در اصل نیست.

دیگری کسب کرد. برای همین نیز نیاز بود، مقاله اشاره‌ای پیرامون اتحادیه‌های امروزی داشته باشد. این قسمت زیر عنوان "نکاتی درباره اتحادیه‌های امروزی" آمده است. پس از آن به تلاش‌های هدفمند جنبش کارگری برای تسلط بر سرنوشت خویش توجه شده است. در این جا آن دسته از تلاش‌های طبقه کارگر مد نظر است که افقی متمایز از مناسبات موجود در مقابل خود قرار داده است. نویسنده در روند تکوین تاریخ این تلاش‌ها، سه دوره متفاوت را از یک دیگر متمایز می‌کند: دوره‌ای که جنبش به‌عنوان جایگزین سرمایه‌داری، تعاونی‌ها را مد نظر داشت؛ دوره‌ای که در جنبش کارگری با جهت‌گیری طبقاتی، سیاسی - اقتصادی مشخص می‌شود؛ دوره‌ای که با نخستین انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر در روسیه آغاز می‌شود و هنوز در جریان است.

در این مقاله تنها به روند رشد، ضعف‌ها، توهمات و شکست تعاونی‌ها به‌عنوان بدیل سرمایه‌داری پرداخته شده است؛ هم‌چنین در کنار این موضوع به خصوصیات مشترک آرمان‌شهرهای سوسیالیست‌های نخستین نیز اشاره شده است. بررسی دوره‌های بعدی را در مقاله دیگری پی خواهیم گرفت.

به جز مطالب ذکر شده، مقاله یک ضمیمه نیز دارد. در آن اجمالاً به فعالیت‌ها و نظرات رابرت اوئن که در جنبش کارگری آن دوره تأثیر زیادی داشت، پرداخته شده است.

از این فرصت استفاده کرده و چند جمله نیز درباره اهمیت پرداختن به موضوع می‌نویسم. مادام که انسان در بند مناسبات طبقاتی اسیر است، محتوای رهایی‌بخش اندیشه‌های جنبش کارگری تازگی و غنای خود را از دست نخواهد داد. راه‌حل‌های خود جنبش کارگری برای دگرگونی جامعه سرمایه‌داری، منبع کم‌نظیری از درس‌هاست؛ چه در عرصه نفی مناسبات تولیدی سرمایه‌داری و از خودبیگانگی کار، و چه در حیطه نقد و نفی مناسبات قدرت سیاسی در جامعه سرمایه‌داری یعنی نفی قدرت بیگانه شده از اجتماع که به شکل دولت نمایان می‌شود.

خود جنبش، ضعف‌های خود را بیان کرده و درس‌های لازم را در اختیار گذاشته است. مثلاً در جنبش تعاونی‌ها و اتحادیه‌های کارگری دهه ۳۰ قرن نوزدهم انگلیس، نفی جامعه سرمایه‌داری، از طریق گسترش تشکلات و نهادهای اقتصادی طبقه کارگر فهمیده می‌شد و به ساختار حکومت و قدرت سیاسی توجهی نمی‌شد. خود واقعیت نشان داد که نمی‌توان از تعاونی‌های بی‌قدرت و دست‌بسته توقع نفی حقیقی جامعه سرمایه‌داری را داشت؛ جامعه‌ای

که نیروی اجتماعی سرمایه و قدرت دولتی را پشت خود داشت.

از سوی دیگر در مورد انقلاب روسیه؛ دستاورد مهم جنبش کارگری دخالت مستقیم آن در عرصه سیاسی و اقتصادی بود. شوراهای کارگری شکل سیاسی جهت خرد کردن قدرت دولتی و کمیته‌های کارخانه، تشکل‌هایی برای درهم‌شکستن مناسبات قدرت در حیطه تولید بودند. این نهادهای کارگری با تمرکز قدرت در دست حزب بلشویک، از صحنه سیاسی - اقتصادی کنار زده شدند. در نظام مورد نظر بلشویک‌ها، سازمان‌های اقتصادی - سیاسی جامعه توسط نهادهای کارگری اداره نمی‌شد، بلکه دولت - حزب بر فراز سر تولیدکنندگان و اهالی، جامعه را اداره می‌کرد. در عرصه اقتصادی، چشم‌انداز بلشویسم خرد کردن مناسبات سلطه‌گرا نه تولیدی که وجه مشخصه همه جوامع طبقاتی است، تحول سازمان‌دهی اجتماعی تولید و دگرگون ساختن روابط انسان‌ها در پروسه تولید نبود. بلشویک‌ها ابزار تولید و توزیع را در دست خود گرفته و به جای سرمایه‌داران، خود فرمانروای کارگران و هدایت‌گر فرآیند تولید شدند.

جناح غالب بلشویک‌ها از همان آغاز اساساً در زمینه نقد اقتصاد سیاسی حرف چندانی برای گفتن نداشت. اقتصاد با برنامه که آن‌ها به منزله جایگزین سرمایه‌داری مطرح نمودند، هرگز از مقولات اقتصادی اصلی تولید کالایی فاصله نگرفت. همه آن‌چه که زیر عنوان "اقتصاد با برنامه" و "الغای مالکیت خصوصی" صورت گرفت، تنها در راستای اقتصاد دولتی زیر سلطه حزب بود. نقد اقتصاد سیاسی بلشویک‌ها، ماهیتاً از سنت نظری کائوتسکی و هیلفر دینگ با فراتر نهاد.

به هر حال اگر از نقطه نظر تجاری که جنبش کارگری به دست داده و درس آموزی برای آینده نیز موضوع را در نظر بگیریم، پرداختن بدان از اهمیت برخوردار است. جدا از این، در فضای ناشی از عقب‌نشینی و انفعال و تخطئه چشم‌اندازهای سوسیالیستی، پرداختن به موضوع مورد نظر از اولویت برخوردار می‌شود. اعلام کهنگی و از مدافتادن سوسیالیسم حرف تازه‌ای نیست و تاکنون بارها تکرار شده است. ولی این بار مسئله در میان شمار بیشتری از روشنفکران - که متأسفانه در میان آنان تعداد چپ‌ها نیز کم نیستند - طرفدار پیدا کرده است. آن‌ها دیگر افقی فراتر از سرمایه‌داری نمی‌شناسند. نقد و نفی نظم سرمایه‌داری، جای خود را به ستایش از "جامعه مدنی" داده است؛ یعنی نظامی که مضمون اساسی آن رقابت اقتصادی و سودپرستی است، قلمرو آزادی مالکیت خصوصی و روابط بازار است.

متأسفانه این روشنفکران از شکست الگوی نوع شوروی و سرکوب کامل "نفس انسان" تحت سلطه استبداد مخوف جمهوری اسلامی به سازش مطلق با ایدئولوژی سرمایه‌داری رسیده و به "جامعه مدنی" دخیل بسته‌اند. انتظارات تا حدی محدود شده و تنزل یافته که می‌خواهند بر اساس سایه آرایش یافته همین جامعه، آلترناتیوی برای آن دست و پا کنند. اما این افق برای کسی که می‌خواهد فعالیتی را برای آزادی انسان‌ها به پیش‌برد، واقعاً تنگ است. پیشبرد هر گامی جدی به جلو برای رسیدن به آزادی، نه از طریق سازش با ایدئولوژی سرمایه‌داری بلکه در نقد پیگیر آن و داشتن دورنمای سوسیالیستی امکان‌پذیر است.

اشاره‌ای به

مبدأ سلطه سرمایه بر تولید و خرید و فروش نیروی کار

شکل‌گیری تولید سرمایه‌داری به تقریب از سده‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی آغاز شد. اما جامعه سرمایه‌داری از قرن شانزدهم پا گرفت و در سده هیجدهم گام‌های غول‌آسایی به سوی بلوغ برداشت.^(۲)

قبل از این که نظام سرمایه‌داری به وجود آید، در اصناف قرون وسطی تولیدکننده خود فروشنده هم بود. در هر صنف، کارگاه، ابزارکار و مواد اولیه متعلق به پیشه‌ور بود. در ابتدا اغلب پیشه‌وران کشاورز هم بودند. رشد شهرها موجب تفکیک و تخصصی‌تر شدن کار و فعالیت‌های شهری - روستایی گشت. افزایش نیاز به صنایع دستی موجبات قطع رابطه اصناف با زمین را فراهم آورد. با جدایی قطعی پیشه‌وران از زمین و متمرکز شدن فعالیت آن‌ها در صنایع، مقدار کالاهای صنعتی فزونی و توأمآً مبادله بازرگانی به نحو چشم‌گیری گسترش یافت.

به تدریج تولیدکننده کالاها از خریدار نهایی آن‌ها دور و دورتر شد. و وظیفه فروش منحصراً به عهده بازرگانان افتاد. از این پس پیشه‌وران و اصناف کالاهای خود را یک‌جا به تجار می‌فروختند، و آنان کالاهای مذکور را به خریداران عرضه می‌کردند. بنابراین در این مقطع پیشه‌وران برای نیاز بازار تولید می‌کردند. استمرار و تحکیم چنین مکانیزمی یعنی تولید

۲- مبدأ تولید سرمایه‌داری در ایران به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم باز می‌گردد.

برای بازار، مستلزم روابط جدیدی بود. زیرا تأمین احتیاجات بازار، به تولید انبوه نیاز داشت و برای چنین تولیدی وجود سرمایه ضروری بود. با دارائی و ذخیره‌های اندک نمی‌شد به گونه پایداری برای بازار تولید کرد. کسی می‌توانست موجبات چنین تولیدی را فراهم نماید که سرمایه داشت. در این جا دو حالت می‌توانست رخ دهد؛ یا پیشه‌ور خود به سرمایه‌دار تبدیل می‌شد که در این حالت باید چهارچوب مناسبات صنفی را می‌شکست^(۳)، و یا این که سرمایه توسط تاجر - سرمایه‌دار تأمین می‌گشت، که در این حالت سروکله تاجر - سرمایه‌دار نه به عنوان فروشنده کالاها یا اصناف بلکه به مثابه یک مؤلفه تولیدی پیدا می‌شد، و روابط تولیدی و استقلال اصناف را به مرور تحت الشعاع قرار می‌داد.^(۴)

قبل از ادامه مطلب، توضیحاتی در مورد اصناف ضروری به نظر می‌رسد. تا آغاز قرن شانزدهم، هنوز اصنافی که مستقل از تجار تولید می‌کردند، غلبه داشتند. هر صنف از ۴ گروه (شاگرد، کارگر، استادکار و ریش سفید) تشکیل می‌شد. کسی که تازه به حرفه‌ای می‌پیوست به شاگردی گرفته می‌شد. دوره شاگردی به تفاوت حرفه‌ها از ۳ تا ۱۲ سال بود. استاد خوراک و منزل شاگرد را می‌داد و به عهده می‌گرفت که با او خوش رفتاری کند و به او کار یاد دهد. پس از شاگردی دوره کارگری فرا می‌رسید. کارگران به صورت روزمزدی و یا به هفته و سال برای استاد، کار می‌کردند. کسی که می‌خواست استادکار بشود باید مدتی شاگردی یا کارگری کرده باشد و ریش سفیدان صنف او را برای پذیرش سمت فوق شایسته بدانند. ریش سفیدان هر صنف از سوی اعضای صنف انتخاب می‌شدند. مراقبت در اجرای کامل مقررات و اساسنامه صنف، اداره امور دارائی آن و حکمیت مرافعات و رسیدگی به شکایات اعضاء به عهده ریش سفیدان بود. در اصناف، شرایط زندگی کارگر و استادکار چندان تفاوت نداشت. استادکار با کارگران و شاگردانش در یک دکان به سر می‌برد، سر یک سفره می‌نشست. آن‌ها تقریباً به یک نهج زندگی می‌کردند. برای هر کارگر که اندکی اندوخته داشت، استاد شدن آسان بود. (مقایسه شود با منبع ۱۲، ص ۵۷-۵۵)

۳- به‌عنوان نمونه در این مورد، می‌توان به خیاطان لندن اشاره کرد. آن‌ها در اوایل قرن هیجدهم، به‌عنوان کارفرما شروع به استخدام عده‌ای از کارگران ماهر کردند. بدین ترتیب مناسبات صنفی را شکستند.

۴- به‌عنوان نمونه‌ای در این مورد، می‌توان به پارچه‌بافان انگلیس در قرن هفدهم اشاره کرد. در این شیوه بافندگان مستقل تحت کنترل تجار درآمدند.

کارل مارکس مقررات، ساز و کار و تقسیم کار درونی اصناف را بدین نحو توصیف می‌کند: "... قواعد رسته‌ای با محدودیت فوق‌العاده‌ای که برای استادکار، در مورد تعداد شاگردانی که می‌توانست به کار گمارد، قائل شده بود، آگاهانه مانع از تبدیل استادکار به سرمایه‌دار می‌شد. به‌علاوه وی فقط می‌توانست منحصراً در آن پیشه‌ای که خود استاد بود شاگرد استخدام نماید. رژیم صنفی هر تجاوز سرمایه تجاری را یعنی یگانه شکل آزادی از سرمایه را که در برابرش قرار داشت، با شدت تمام به عقب می‌راند. بازرگان می‌توانست هر کالایی بخرد ولی حق نداشت که کار را مانند کالا خریداری نماید. سرمایه مزبور فقط بدان جهت تحمل می‌شد که آب‌کننده محصولات پیشه‌وری بود. هرگاه اوضاع و احوال خارجی تقسیم تدریجی کار را پیش می‌آورد آن‌گاه رسته‌های موجود تقسیم به شعبه‌های تابعه می‌گردید و یا رسته‌های تازه‌ای در جنب رسته‌های قدیمی به وجود می‌آمد ولی بدون این‌که هیچ‌گاه پیشه‌های مختلفه در کارگاه واحدی مجتمع گردند. بنابراین در عین این که انشعاب سازمان صنفی و انفراد آن و همچنین گسترش پیشه‌ها در عداد شرایط وجودی دوران مانوفاکتوری به‌شمار می‌آیند، معذالک سازمان صنفی نافی تقسیم مانوفاکتوری کار بود. به‌طور کلی و در مجموع، کارگر و وسایل تولیدش به هم وابسته بودند، هم‌چنان که حلزونی به خانه خود بسته است، و از این رو نخستین پایه اساسی مانوفاکتور، که عبارت از مستقل شدن وسایل تولید، به مثابه سرمایه، در قبال کارگر است، مفقود بود." (منبع ۱، ص ۳۳۸-۳۳۷)

به هر حال تقریباً از آغاز قرن شانزدهم اندک اندک دخالت تاجر - سرمایه‌دار در فرآیند تولید اصناف شروع شد. و بدین ترتیب سازوکار درونی آن‌ها را تحت الشعاع قرار داد. در آغاز تاجر - سرمایه‌دار مواد اولیه را برای پیشه‌ور مستقل تهیه می‌کرد، و برای تبدیل این مواد به محصول ساخته شده به او اجرتی می‌پرداخت. در این روش تولید، اگرچه کار در کارگاه‌های مستقل و با ابزار تولید متعلق به پیشه‌ور انجام می‌شد، اما کالا در تمامی مراحل تولید متعلق به سرمایه‌دار بود. بعداً سلطه تاجر - سرمایه‌دار بر فرآیند تولید تکمیل شد. او دیگر از مواد اولیه تا ابزار کار و ماشین‌آلات و کارگاه را در تصاحب داشت. و دیگر نه با تولیدکنندگان مستقل بلکه با کارگرانی روبه‌رو بود که آن‌ها را به مزدوری گرفته بود. از این‌جا دیگر تولیدکننده محصول ساخته شده را به تاجر نمی‌فروخت، بلکه آن‌چه به فروش می‌رساند نیروی کارش بود. بنابراین مسیری که به سلطه سرمایه بر فرآیند تولید انجامید، همان مسیری است که تولیدکننده بلاواسطه را صرفاً به یک شرط مادی تولید تنزل داد و او را زیر سیطره اجبار مادی

خود کشید.

اما برای این که مناسبات کارمزدی در جامعه گسترش و به رشته های تولیدی گوناگون تعمیم یابد، لازم بود جمعیت انبوهی از انسان ها نیز که جز نیروی کار خود چیزی برای فروش ندارند، ایجاد شود.

مهم ترین ابزاری که به عنوان وسیله دگرگونی ها در خدمت طبقه سرمایه دار به کار گرفته شد و از لحاظ تاریخی دوران ساز بود، کندن توده های بزرگ انسانی از وسایل امرار معاش شان بود. با خلع ید از این جمعیت انبوه، آن ها هم چون مزدوران مسلوب الحق به بازار کار سرازیر شدند.

فرآیندی که به مناسبات سرمایه داری منتهی گشت، روند جدایی تولیدکننده از مالکیت و وسائل کارش بود، یعنی پروسه ای که از یک جهت وسایل اجتماعی معیشت و تولید را مبدل به سرمایه نمود و از سوی دیگر تولیدکنندگان مستقیم را به صورت کارگر مزدور درآورد. تبدیل اجباری بخش بزرگ تر جمعیت به کارگران مزدبگیر، و ایجاد انضباطی که آن ها را وادار به کار مزدوری کند، در خلال یک دوره ۱۵۰ ساله ادامه داشت.

از زمان سلطنت هنری هفتم^(۵) به بعد اقدامات اجباری برای تبدیل نمودن توده جمعیت به کارگران مزدبگیر جریان داشت. الفای نظامات صومعه ای، مصادره زمین های متعلق به کلیسا، انحلال اصناف، مصادره دارائی هایشان، اخراج اجباری کشاورزان از زمین ها از طریق تبدیل زمین های زراعی به چراگاه ها، حصارکشی اراضی عمومی^(۶) و غیره در ردیف این اقدامات جای می گیرند.

تا این جا مواد لازم برای تولید سرمایه داری یعنی در یک قطب سرمایه و در قطب دیگر

۵- Henry VII (۱۴۵۷-۱۵۰۹)، شاه انگلیس (۱۵۰۹-۱۴۸۰) و بنیان گذار سلسله نودور.

دوران او را عموماً تاریخ جدید انگلستان می دانند.

۶- حصارکشی اراضی عمومی از قرن سیزدهم شروع شد و در اواخر قرن پانزدهم و قرن شانزدهم به اوج خود رسید. نجیب زادگان قنودال زمین هایی را که مورد استفاده عموم بود بستند و به دور آنها حصار کشیدند. آنها از زمین های داخل حصار برای چرای گوسفندان استفاده می کردند تا تقاضای صنایع پر رونق نساجی و پشم بافی را تأمین کنند. در بعضی از مناطق، حدود سه چهارم تا نه دهم از اجاره کنندگان زمین برای تأمین معیشت خود مجبور به مهاجرت از روستا به شهر شدند. بدین ترتیب یک جمعیت کارگری جدید و وسیع به وجود آمد. جمعیتی بدون زمین و ابزار تولید که فقط صاحب نیروی کارش بود.

انسان هایی که جز نیروی کار خویش چیزی در اختیار ندارند، فراهم آمده بود. ولی این ها هنوز کفایت نمی کردند. لازم بود این توده انسانی را تحت نظم و انضباط سرمایه نیز در آورد. این توده هنوز با تربیت، سنت و توقعات منطبق با شیوه تولید سرمایه داری خوی نگرفته بود، و این شیوه تولید را مانند نوامیس طبیعی مسلم تلقی نمی کرد. بنابراین به قهر و قوه قضائیه دولتی نیاز بود تا این "بی نوایان سرکش" تحت فرمان سرمایه درآیند. بررسی کارل مارکس پیرامون تصویب قوانین وحشت زار برای به کار واداشتن نسل اول کارگران در مانوفاکتورهای جدیدالتأسیس در این باره روشنگر است:

"ممکن نبود این پرولتاریای آواره و بی برگ و نوا را، که در اثر انحلال خدم و حشم فتودالی و در نتیجه خلع یدهای عدوانی مکرر از لانه و کاشانه خود رانده شده بود، با همان سرعتی که پیدا می شد در مانوفاکتورهای جدیدالتأسیس جذب نمود. از سوی دیگر اینان که ناگهان از مدار عادی زندگی خویش کنده شده بودند نمی توانستند با همان ناگهانی تحت انضباط وضع نوین درآیند. به همین جهت جماعت بسیاری از آنان، برخی بر حسب گرایش خود و اکثراً تحت فشار شرایط، گدائی و راه زنی و ولگردی پیش گرفتند. از آن جاست که در پایان سده ی پانزدهم و در تمام قرن شانزدهم در سراسر اروپای غربی قوانین خونینی علیه ولگردی وضع گردید. لذا پدران طبقه ی کارگر کنونی بدو برای این که آن ها را به ولگرد و مستمند مبدل ساخته بودند کیفر کشیدند. قانون گذار آن ها را به مثابه جانیانی "خودخواسته" تلقی می نمود و چنین می انگاشت که ادامه ی کار در شرایط غیر موجود قدیم وابسته به اراده و میل خود آن ها است... توده ی روستایی که عرصه و اعیانش را به زور ستانده و از خانه و زمینش رانده و به ولگردیش کشانده بودند، به وسیله ی وضع قوانینی وحشت زار و ناهنجار و به ضرب تازیانه، داغ و درفش و شکنجه تحت انضباطی که برای سیستم مزدوری ضرورت داشت درآمد." (منبع ۱ ص ۶۶۶ و ص ۶۶۹)

بدین ترتیب در مهد سرمایه داری، یعنی در انگلیس، آن حرکت تاریخی که تولیدکنندگان را مبدل به کارگران مزدور نمود، تکمیل گردید. و شیوه تولید سرمایه داری با غلبه بر مناسبات تولیدی، تأسیسات قدیم فتودالی و نظام رسته ای و صنفی و نیز با مدد قهر و داغ و درفش حکومت مستقر شد.

برآمدن ایدئولوژی توجیه گر مناسبات سرمایه داری

آن‌گاه که تقسیم جامعه به طبقات آغاز می‌شود، و تقسیم اجتماعی کار، کار فکری را از کاریدی جدا می‌کند، نیاز به توجیه استثمار احساس می‌گردد و ایدئولوژی ظاهر می‌شود. ایدئولوگ‌ها در خدمت طبقات حاکمند. آن‌ها تلاش می‌کنند طبقات تحت سلطه را ترغیب کنند که وضعیت فرودستی خود را به عنوان امری "طبیعی" و "همیشگی" بپذیرند. ایدئولوژی برای توجیه تقسیم کار اجتماعی ای به وجود آمده که مشخصه آن، تقسیم جامعه به غنی و فقیر، به سروران و تولیدکنندگان، و به فرمان‌دهان و فرمان‌بران است.

با پدیداری سرمایه‌داری نیز ایدئولوژی مختص آن تحکیم یافت؛ یعنی عقاید و باورهایی که می‌کوشند روابط اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری را توجیه و قابل پذیرش عموم کنند. و لذا یک پارچگی و استمرار جامعه را تضمین نمایند.

آداب، اخلاقیات، سنن و به طور کلی جهان‌بینی گذشته، توجیه‌گر نظام ویژه خویش بود. تولید سرمایه‌داری نمی‌توانست در جهان‌بینی‌ای که حرص، مال‌اندوزی و تمایل به انباشتن ثروت را نکوهش می‌کرد، رشد کند. زیرا این شیوه ذاتاً عبارت از تولید ارزش اضافه و مکیدن کار اضافه است. و بنابراین سود و انباشت سرمایه نیروی محرکه آن به شمار می‌رود.

اقتصاد مبتنی بر بازار سرمایه‌داری، برای کارکرد پیروزمندانه خود، نیازمند روحیه سودجویی، حساب‌گری فردی، و رفتاری مبتنی بر فردگرایی، رقابت و مال‌اندوزی بود. باید این انگاره‌ها قابل پذیرش عموم می‌شد که: منافع شخصی تعیین‌کننده رفتار عموم افراد است؛ اساس فرد است نه اجتماع؛ فرد باید یک واحد متمایز از توده جامعه باشد و نه آمیخته با آن؛ انگیزه اصلی همه افراد، خودخواهی است؛ و تمامی فعالیت‌های سودمند بشری، چیزی جز نتیجه مستقیم رقابت افراد خودخواهی نیست که هر یک به دنبال منافع خود هستند.

نظریه‌های "فردگرایانه"، که بعداً ایدئولوژی بورژوازی بر بنیاد آن‌ها ساخته شد، در سده‌های هفدهم و هیجدهم اشاعه داشت. و در آثار بسیاری از نظریه‌پردازان این دوره، مانند جان لاک John Locke (۱۷۰۴-۱۶۳۲)، برنارد مندویل Bernard Mandeville (۱۷۳۳-۱۶۷۰)، دودلی نورث Sir Dudley North (۱۶۹۱-۱۶۴۱)، دیوید هیوم D. Hume (۱۷۶۶-۱۷۱۱) و آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳) یافت می‌شود.

کتاب "ثروت ملل" آدام اسمیت که در سال ۱۷۷۶ منتشر شد، مهم‌ترین دستاورد نظری

این دوره است. اسمیت "نفع شخصی" را به جای قانون جاذبه نیوتن (۷) نشانده. به‌زعم آدام اسمیت جامعه‌ای که بر طبق قانون طبیعی عمل می‌کرد، جامعه‌ای بود مبتنی بر مالکیت خصوصی، سرمایه‌داری و نظام بازار. و در آن هر فرد به‌عنوان یک ذره (اتم) در جستجوی نفع شخصی‌اش به "حق طبیعی" خود می‌رسد. هر فرد خودپسند، حساب‌گر و منفعت‌طلب، در حالی که به جستجوی رفاه خویش است، در عین حال خود به خود صلاح اجتماعی را نیز به پیش می‌برد.

نظریه اسمیت مبنی بر این که "دست نامرئی" سرمایه‌داری و نظام بازار، تمامی اعمال منفعت‌طلبانه فردی را هماهنگ می‌سازد و متضمن هدایت سرمایه و کار در جهتی خواهد بود که بیشترین باروری را دارد، تا به امروز به‌عنوان اساسی‌ترین مبنای دفاع ایدئولوژیک از سرمایه‌داری بر جای مانده است. (در این باره رجوع شود به "گ. هانت" در کتاب "سرمایه‌داری در بوته نقد" ص ص ۶۸-۶۹)

ایدئولوژی سرمایه‌داری فرد و جامعه را مقوله‌هایی مجرد و مستقل از هم می‌شمارد و افراد را به‌عنوان واحدهای مستقل از یک‌دیگر که دائماً باید در رقابت با هم به سر ببرند، باز می‌شناسد. روحیه خودپرستی، خودخواهی، جاه‌طلبی و کنار زدن دیگران را به عنوان ابزار پیشرفت و رشد اقتصادی مورد احترام قرار می‌دهد. و با این‌ها جدایی خشک و سرد میان عرصه‌های خصوصی و عمومی زندگی، فروپاشی علائق جمعی، سست نمودن همبستگی‌های اجتماعی، تنهایی، انزوا، ذره‌شدگی (تمیزه شدن) را توجیه می‌کند و عقلایی می‌شمارد.

تولید سرمایه‌داری، روح سودجویی و کالاپرستی را بر روابط اجتماعی چیره ساخت و باعث ویرانی پیوندها و همبستگی‌های اجتماعی - تولیدی گذشته گشت. سرمایه ویرانی پیوندهای سابق را به عنوان آزاد شدن انسان‌ها از قید و بندها و اجبار فئودالی ستایش می‌کند. اما این یک جنبه قضیه است. ایدئولوژی سرمایه مروج و توجیه‌گر "آزادی" دیگری هم است. سرمایه طالب "آزاد" شدن انسان‌ها از هرگونه شکلی از اتحاد، از هم‌یاری و اشتراک مساعی جمعی است که برای آن‌ها شرایط رهایی از کارمزدوری، استثمار، جامعه طبقاتی، انزوا و اجتماعی و از خودبیگانگی در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی را تأمین می‌کند.

۷- نیوتن‌گرایی و تعمیم آن به علوم اجتماعی در قرن هیجدهم رونق داشت.

تاریخ همبستگی‌های کارگری

همراه با پدید آمدن و تکامل تولید سرمایه‌داری، طبقه کارگر جدید نیز به وجود آمد. در ابتدا کارگران پراکنده و بدون تشکل بودند، به همین جهت شرایط مشقت‌باری داشتند و در مقابل استثمار وحشیانه بی‌دفاع بودند. سرمایه‌دار بر این توده متفرق و تشکل نیافته مستبدانه فرمان می‌راند.

استبداد سرمایه در فرآیند تولید با هدف تولید ارزش اضافه از کارگر است؛ این درست! اما همین استبداد نیز در شرایط عادی تولید سرمایه‌داری مرزی می‌شناسد. چنان که میزان دستمزد کارگر باید بر اساس ارزش نیروی کارش تعیین شود و حداقل نیازمندی‌های لازم خانواده کارگری را تأمین کند. ولی سرمایه زمانی که نیروی متشکلی را در مقابل خود نمی‌بیند، و با کارگر منفرد رویه‌روست، می‌تواند میزان دستمزد را به او دیکته کند. زیرا این که آیا سرمایه‌دار نیروی کار را پائین‌تر از ارزش آن بخرد یا نه، بستگی به تناسب قوانین سرمایه و کار و رقابت در بازار کار دارد.

بنابراین در ابتدا که کارگر پراکنده و بی‌تشکل بود، سرمایه‌دار همه چیز را تعیین می‌کرد، از میزان دستمزد، ساعت کار، مناسبات افراد در محیط کار، جریمه‌ها، تا شرایط و چگونگی پیش‌برد تولید و غیره. کارگر بیرحمانه تباه می‌گشت. در نیمه اول قرن هیجدهم طبقه کارگر در پائین‌ترین سطح معاش می‌زیست. در نیمه دوم این قرن باز هم قدرت خرید او کاهش یافت. بدین ترتیب کارگری که کارش هستی می‌آفرید، هستی‌اش تاراج می‌گشت. تازه همین کارگر در هر بحران اقتصادی نیز، که سرمایه از "نظر اقتصادی" برایش صرف نمی‌کرد، در خیابان‌ها و حواشی شهرها رها می‌شد تا از هستی ساقط شود. هم‌زمان با استقرار کامل کارمزدوری یعنی در اواخر قرن هیجدهم^(۸)، کارگران با چنین وضعیت دشوار و طاقت‌فرسایی رویه‌رو بودند. این دنیای نوین تولیدکننده جدید بود. کارگران در این دنیای بی‌رحم رها شده بودند. و از آن‌جا که متفرق و منزوی بودند، آمادگی مقابله با آن را نداشتند. چه کار بایستی کرد که از این فلاکت رها شد؟

روی آوردن به کارفرما و رئیس کارگاه و تمنا و خواهش از آن‌ها؟

۸- "می‌توان گفت که مزدبگیری رسمی به شکل کامل آن در انگلستان تنها در پایان سده ۱۸ در پی لغو قانون استادکار- شاگردی تحقق پیدا کرد." (منبع ۹، ص ۳۴۷)

دخیل بستن به مقامات مذهبی برای ارشاد سرمایه‌دار؟

عریضه نوشتن به مقامات دولتی برای لگام‌زدن به حرص و آز صاحب کارگاه؟
گشتن و قیمی را از طبقات بالا و اشراف‌منش برگزیدن، برای این‌که از کارگران حمایت کند؟
البته همه این راه‌ها پیموده شدند (همان‌گونه که هنوز هم بعضاً چنین اقداماتی از سر درماندگی یا توهم صورت می‌گیرد)؛ ولی چاره کار نبوده و نیستند.

طبقات تحت‌سلطه تا زمانی که امور خود را به دست طبقات بالا بسپارند، و بهبودی در زندگی خود را از طریق حمایت آن‌ها جستجو کنند، البته دست‌مجبوی بر سر و گوش آن‌ها کشیده خواهد شد، جملات اخلاقی‌ای در نکوهش مشقات آنان بیان و یا نوشته خواهد شد، ولی تغییری جدی در وضعیت و موقعیت آن‌ها پدیدار نخواهد گشت. اساساً این یکی از شرایط دوام نظام است که طبقات پایین، به خود تکیه نکنند و همیشه برای تغییر اوضاع خویش به بالایی‌ها چشم امید بیندند. وجود، تقویت و پرورش چنین روحیه‌ای، نیاز و خواسته طبقه مسلط است.

جان استوارت میل John Stuart Mill (۱۸۷۳-۱۸۰۶) نظریه‌پرداز سیاسی و اقتصاددان انگلیسی، به نحو درخشانی تلقی بخشی از طبقه مرفه در مورد امور مردم عادی را به صورت زیر بیان کرده است:

"شرایط زندگی بینوایان، در تمامی مواردی که به همه آنان مربوط می‌شود، باید برای آنان تنظیم شود، نه این که تنظیم آن بر عهده خود آنان باشد. نباید از آنان خواست یا تشویق‌شان کرد که برای خود فکر کنند و نیز نباید اجازه داد که خواست و انتظارات آنان در تعیین سرنوشت‌شان نقش مؤثری داشته باشد. این وظیفه طبقات بالای جامعه است که به جای آنان بیندیشند و مسئولیت اوضاع آنان را بر عهده گیرند، همان‌طور که فرمانده و افسر ارتش مسئولیت وضع سربازان خود را بر عهده می‌گیرد. فرض بر این است که طبقات بالای جامعه بایستی، با پیروی از وجدان، خود را برای انجام این نقش آماده سازند، و تمامی سعی آنان باید معطوف به جلب بینوایان در جهت اتکاء بر آنان باشد، تا در عین حال که نسبت به قوانینی که برای آن‌ها تجویز می‌شود فرمان‌برداری فعال و غیرفعال نشان می‌دهند، از تمامی امور دیگر نیز خود را کنار کشند و در سایه حامیان خود، با بی‌قیدی و اطمینان آرام گیرند. بنابراین نظریه، رابطه بین فقیر و غنی باید تنها کمی آمرانه و بیشتر محبت‌آمیز، اخلاقی و عاطفی باشد. این رابطه باید از یک سو قیومت‌مهرآمیز، و از سوی دیگر تمکین احترام‌آمیز و حق‌شناسانه

باشد.^۹ (به نقل از منبع ۶ ص ۲۵)

البته اقدامات کارگران به روش‌های تمنا آمیز، رحم‌برانگیز و مسالمت‌جو خلاصه نمی‌شد. از همان اوان، عکس‌العمل بخشی از کارگران شورش علیه مظاهر سرمایه‌داری نیز بود. در قرن هیجدهم و نیز اوایل قرن نوزدهم در انگلستان^(۹)، گروه‌های کارگران ماشین‌ها را که عامل نگون‌بختی خود می‌پنداشتند، درهم می‌شکستند. سابقه این عمل به سال ۱۷۵۸ می‌رسد. در این سال کارگران انگلیس نخستین ماشین‌های پشم‌ریسی را تخریب کردند. پارلمان بریتانیا در سال ۱۷۶۹ علیه این قبیل اقدامات، قانونی که حتی مجازات مرگ را نیز در بر می‌گرفت، وضع کرد. کارگران تا دهه دوم قرن نوزدهم روش تخریب ماشین‌ها را ادامه دادند. (رجوع شود به منبع ۱۳ ص ص ۱۶-۱۵)

این نوع اقدامات، بیشتر به جنبش‌های دهقانی شباهت داشت تا حرکت ویژه کارگران. آن‌ها اموال سرمایه‌داران را به آتش می‌کشیدند و چاپلوسان، مدیران و کارفرمایان را به حد مرگ می‌زدند. مشهورترین نمونه در این مورد شورش‌های "لودیت" (luddite) بود. این‌گونه حرکات با سرکوب پلیس و ارتش، و اعدام و تبعید کارگران خاتمه می‌یافت.

خرد کردن ماشین‌ها و ... اگرچه خشم و قهر کارگران را به تروتمندان نشان داد، اما راه به جایی نبرد. این نه ماشین بلکه استفاده سرمایه‌دارانه از آن بود که باعث ذلت کارگران گشته بود. از بین بردن چند عامل کارگزار سرمایه نیز دردی از کارگران دوا نمی‌کرد.

با پیدایش سیستم کارخانه‌ای، کارگران خود را درگیر نزاع جدی و بی‌امانی یافتند. ناکفایتی اقدامات سابق، نیاز به وحدت را به کارگران می‌آموخت. واقعیت زندگی نشان می‌داد که قدرت کارگران، قدرتی که نیروی اجتماعی این طبقه را تشکیل می‌دهد، به وسیله وحدت آن‌ها تأمین می‌شود. و بدون وحدت اعضای این طبقه آنان قادر به مقابله تعیین‌کننده‌ای با سرمایه‌داران و دنیای آن‌ها نیستند.

تعیین دقیق زمان و محل نخستین نمودهای اتحاد و همبستگی کارگران - برای بهبود شرایط کار و زندگی خود - امکان‌پذیر نیست. زیرا به دلیل سیاست سرکوب حکومت‌ها و یکه‌تازی سرمایه‌داران، کارگران ناچار بودند خود را در خفا سازمان دهند و مخفی‌کاری مانع

۹- این‌گونه شورش‌ها تا قرن هیجدهم در کشورهای که تولید سرمایه‌داری بعد از انگلستان در آن‌ها رواج یافت، ادامه داشت؛ مثلاً شورش ابریشم باقان لیون فرانسه در سال ۱۸۳۱ و طغیان بافندگان شلزی در شرق آلمان در سال ۱۸۴۴.

از ضبط مدارک و سوابق فعالیت آن‌ها می‌شد. با این حال از طریق اسناد دولتی می‌توان پی برد که کارگران از اوایل قرن هیجدهم در تلاش ایجاد تشکل بوده‌اند. برای مثال بیانیه حکومت انگلیس در سال ۱۷۱۸ حکایت از چنین تلاش‌هایی دارد. در این بیانیه ذکر شده است: "کارگران نساجی هونسیر بدون در نظر گرفتن قانون، باشگاهی ایجاد نموده‌اند؛ هم چنین عده دیگری از کارگران بافندگی نقاط مختلف کشور کلوب‌هایی تشکیل داده و به خود اجازه می‌دهند دور یک دیگر جمع شده و مانند تشکیلات مرتبی نامه نوشته مهر کنند، تصمیم بگیرند و دستور دهند ... تعداد کارگران کارفرماها را تعیین کنند ... قیمت کالاها را معین و طرز ساختن و مواد اولیه مورد احتیاج را نشان دهند. به موجب این بیانیه به آن‌ها اخطار می‌شود که قانون ۱۵۴۹^(۱۰) شامل آن‌ها شده و در صورت ادامه این حرکات به موجب همان قانون تحت تعقیب قرار خواهند گرفت." (منبع ۱۲، ص ۶)

اگرچه این قبیل اسناد بخشی از واقعیات را بیان می‌کنند، ولی از دریچه نگرش حکومت‌ها به مبارزه کارگری نگریسته و به منظور توجیه قانونی سرکوب نمودن همبستگی‌های کارگری، به نحو غلوآمیزی تنظیم شده‌اند. می‌توان گفت که اولین کوشش‌ها برای وحدت کارگری به دو صورت و به موازات هم، یکی به شکل صندوق‌های پشتیبانی مالی و دیگری کمیته‌های اعتصاب، پدیدار شدند. صندوق‌ها به منظور حمایت کارگران از یک‌دیگر در زمان‌های بیکاری، اخراج، مهاجرت یا مواقع بیماری و مرگ ایجاد شدند. کمیته اعتصاب مجمع موقتی از کارگران بود که در هر اعتصابی برای پیشبرد امور آن ایجاد می‌شد.

اندک اندک با حادث شدن مبارزه طبقاتی در محیط کار، اعتصاب جای سایر اشکال اعتراضی کارگران (از قبیل شکایت کردن، عرض حال نوشتن و ...) را می‌گرفت. با افزایش اعتصابات، ضرورت وجود نهادی دائمی جهت سازماندهی آن‌ها احساس می‌شد؛ و نیاز به ایجاد تشکل پایدار، بیشتر و بیشتر در اذهان کارگران نقش می‌بست.

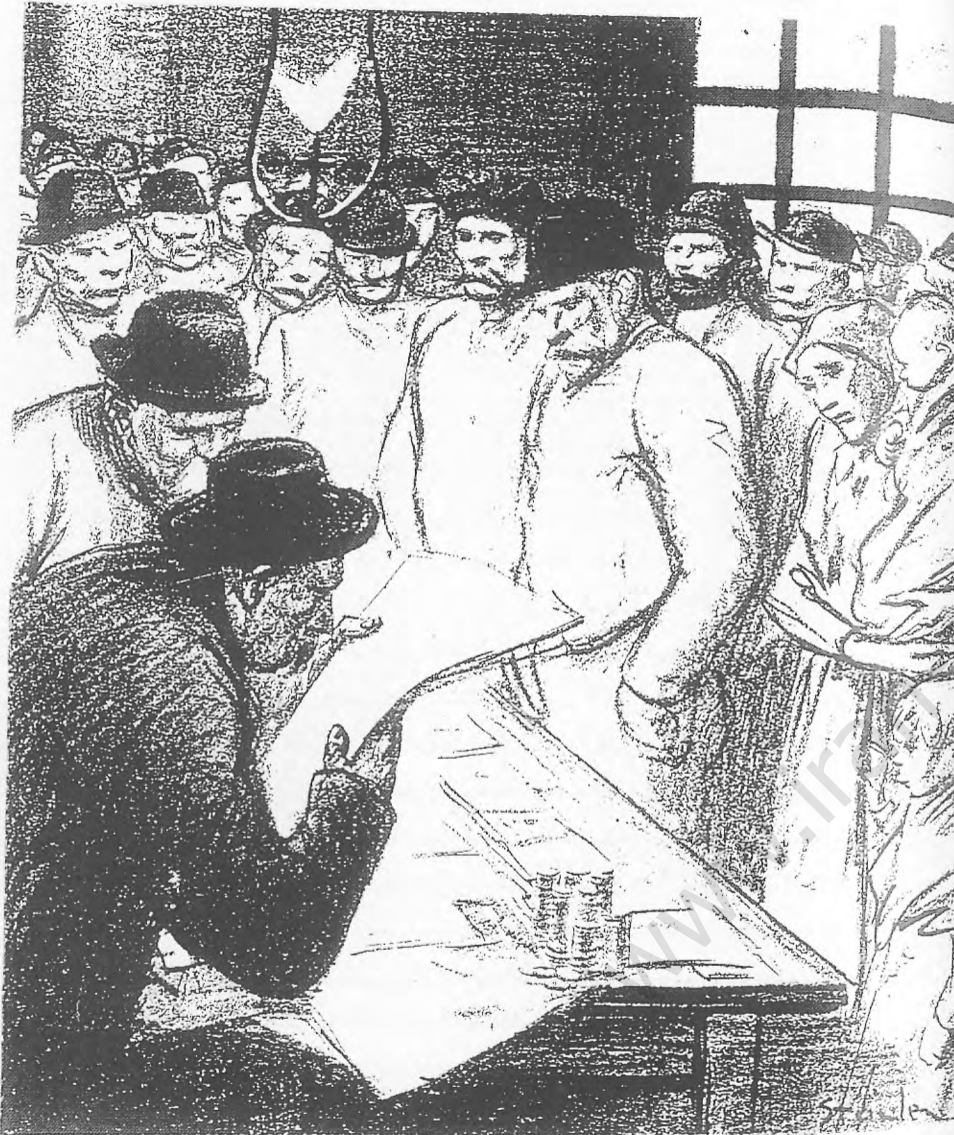
می‌توان سوابقی از اتحاد کارگران را از همان اواخر قرن هیجدهم به دست داد. مثلاً مقاومت دسته‌جمعی کارگران ململ‌ساز گلاسکو در برابر کاهش دستمزدها در سال ۱۷۸۷، که منجر به ایجاد تشکلی نیرومند شد. این تشکل از دل اعتصابات کارگری زاییده شد. در انگلستان ایجاد چنین تشکلات یا انجمن‌هایی در دهه ۱۷۹۰ رواج یافت. در این خصوص

۱۰- در سال ۱۵۴۹ قانونی وضع گردید که هرگونه اجتماع کارگران برای ازدیاد دستمزد و تغییر شرایط کار را قذغن می‌کرد.

می‌توان به تشکلات کارگران بافنده جنوب، خیاطان لندن، جوراب‌بافان لستر (Leicester) و ناتینگهام (Nottingham) اشاره نمود. (رجوع کنید به منابع ۱۲ و ۶)

تشکلات اولیه غالباً به صورت باشگاه‌های حرفه‌ای یا انجمن‌های شغلی بودند. محل گرد هم آیی کارگران قهوه‌خانه‌ها، نوشابه‌فروشی‌ها و مکان‌های عمومی‌ای از این قبیل بود. آن‌ها در این اجتماعات مستقل، پیرامون نیازهای روزمره زندگی، مسئله دستمزد، ساعت کار، جریمه‌ها، رفتار تحقیرآمیز سرکارگرها و کارفرمایان، فشارهای محیط کار و چاره‌جویی در مورد آن‌ها صحبت می‌کردند. این قبیل تشکلات که معمولاً برای نیل به هدف و مقصد محدودی تشکیل می‌گردید، اکثراً محلی بودند. آن‌ها غالباً به دلیل قدرت و نفوذ سیاسی کارفرمایان و سرکوب حکومت قادر به تثبیت خود نمی‌شدند. مثلاً خودسازماندهی کارگران انگلیس در اواخر قرن هیجدهم با مقاومت سرمایه‌داران روبه‌رو شد. قدرت متشکل کارگران کارفرمایان را سخت مضطرب ساخت و موجب تصویب "قانون اجتماعات" در سال ۱۷۹۹ گشت. طبق این قانون هر نوع اجتماع کارگری به منظور بالا بردن مزدها، کوتاه کردن ساعات کار، یا ایجاد هرگونه مقرراتی که آزادی عمل کارفرمایان را محدود می‌ساخت، ممنوع شد. اگرچه در طول قرن هیجدهم مقررات عدیده‌ای در زمینه منع اجتماعات و برپایی تشکلات کارگری وضع شده بود، ولی هیچ‌کدام به اندازه قانون فوق‌الذکر مشخص و صریح نبود. این قانون از یک سو به قدرت بی‌حد و حصر صاحبان صنایع رسمیت می‌بخشید و از سوی دیگر پیگرد، دستگیری و مجازات فعالین کارگری را مشروع می‌شمرد.

با وجود این، فعالیت‌های کارگران متوقف نشد. غیرقانونی کردن مطلق همبستگی کارگران، آنان را از تلاش باز نداشت. گروه‌های کارگری که دائماً در معرض تعقیب قانونی قرار داشتند، فعالیت خود را زیرزمینی ادامه دادند. این جمعیت‌ها کارگران مساعد و مبارز را عضوگیری می‌کردند و به آنان آموزش پنهان‌کاری می‌دادند. اعضای جمعیت به صورت مخفی ملاقات کرده، جلسه تشکیل می‌دادند. آن‌ها در این نشست‌ها، متناسب با نیازهای مبارزه، تصمیماتی می‌گرفتند و آن‌ها را برای سازمان‌دهی حرکات اعتراضی کارگران، به کار می‌بستند. در سال ۱۸۲۴ ممنوعیت اجتماعات کارگری لغو گردید و حق ائتلاف به رسمیت شناخته شد. از این پس کادرهای جمعیت‌های پیشگفته که در شرایط مخفی تربیت شده بودند، فضایی برای فعالیت علنی یافتند. پیشران جنبش کوشیدند از آزادی‌های نیم‌بند کسب شده، بهره‌برداری کرده، اتحادیه‌های بزرگ و وسیع تشکیل دهند. از جمله در سال ۱۸۲۹



صندوق اعتصاب، نمونه‌ای از تشکل‌یابی کارگران در قرن نوزدهم.
تصویر کارگران اعتصابی را در حال دریافت پول از صندوق اعتصاب نشان می‌دهد.

تلاش‌هایی جهت برپایی اتحادیه بزرگ ریسنندگان صورت گرفت. در سال ۱۸۳۰ انجمن ملی حمایت کار پدید آمد. در سال ۱۸۳۲ اتحادیه کارگران ساختمان تأسیس شد. مهم‌تر از همه در سال ۱۸۳۴ "اتحادیه کارگران وحدت بزرگ ملی" (*Grand National Consolidated Trades Union*) به‌منابه فدراسیون اتحادیه‌های کارگری ایجاد شد که در تشکیل آن رابرت اوئن نقش داشت.

اتحادیه‌های نخستین پیوسته کارگران را به سوی ییکارهای نوین برای ایجاد شرایط بهتر کار و زندگی رهنمون می‌شدند. بخشی از آن‌ها، چشم‌انداز جامعه نوینی را در مقابل اعضاء خود می‌گذاشتند. آن‌ها به گوش مشتاق کارگران می‌خواندند که تولیدکننده منبع و منشاء کلیه ثروت‌هاست. و باید تولیدکنندگان تمامی رشته‌ها در یک سیستم تعاونی فراگیر متحد شده، امور تولید را به دست گیرند و اقتصاد نوین را سازمان دهند. (۱۱)

گسترش کمی و کیفی اتحادیه‌ها برای صاحبان صنایع و مؤسسات قابل تحمل نبود. از این‌رو علیه آن‌ها به مقابله برخاستند. کارفرمایان علناً از استخدام کارگرانی که عضو اتحادیه‌ها بودند، امتناع نمودند و از کارگران می‌خواستند که سندی رسمی دال بر عدم عضویت در اتحادیه امضاء نمایند. این موضوع اولین بار در دربی (*Derby*) اتفاق افتاد. کارگران دست‌بسته تسلیم نشدند. عکس‌العمل آن‌ها اعتصاب بود. آن‌ها در شهرهای بسیاری از جمله لیورپول و منچستر دست از کار کشیدند. در سال ۱۸۳۴ منازعات و کشمکش‌های طبقاتی گسترش یافت. فدراسیون اتحادیه‌ها به پشتیبانی از مبارزات کارگری همت گماشت. ولیکن از منابع مالی کافی جهت استمرار مبارزات کارگری و مقاومت پایدار در مقابل صاحبان صنایع برخوردار نبود و نتوانست موفقیت‌های شایانی به دست آورد. از طرف دیگر حکومت نیز تشکلات فراگیر کارگری را تحمل نمی‌کرد. حکومت بدون درنگ، وحدت تشکلات کارگری و برپایی اتحادیه‌های وسیع را به‌عنوان "دسیسه‌های غیرقانونی" و منشاء ناآرامی مورد حمله قرار داد. لرد ملبورن (*Melbourne*) - نخست‌وزیر وقت انگلیس - به کارفرمایان اطمینان خاطر داد که "حکومت به قاطع‌ترین و سریع‌ترین اقدامات متوسل می‌شود تا ناآرامی‌ها را سرکوب نماید." او تشکلات کارگری را "دسیسه‌های غیرقانونی" نامید و به کارفرمایان توصیه نمود، از هر طریق که خود مناسب می‌دانند علیه اتحادیه‌ها بسیج

۱۱- در سپتامبر ۱۸۳۳ کنگره کارگران ساختمانی چنین افقی را بر اساس طرح‌های رابرت اوئن به تصویب رساند.

شوند. (رجوع شود به منبع ۱۹، ص ۲۱)

بدین ترتیب با هم‌آهنگی حکومت و سرمایه‌داران فعالین کارگری به این اتهام که قصد دارند کارگران را به زور وارد اتحادیه کنند، یا آن‌ها را وادار به اعتصاب نمایند، اخراج و تحت تعقیب قرار می‌گرفتند. سیاست سرکوب و فشارهای مداوم و حساب شده به همراه بروز کساد و رکود اقتصادی، اتحادیه‌های نوپا را ضعیف و ضعیف‌تر کرد، و به تدریج شیرازه سازمانی آن‌ها را از هم گسست و باعث تجزیه آن‌ها گشت. بدین ترتیب اولین تجربه وحدت یک‌پارچه و فراگیر تشکلات کارگری با شکست روبه‌رو شد، با این حال باید خاطر نشان ساخت که اگرچه اتحادیه‌های رزمنده و فرامنطقه‌ای آن سال‌ها قادر به حفظ موجودیت خود نشدند، ولی تجارب گرانبها و پربراری از خود به جای گذاردند.

جنبش کارگری از انگلستان سرچشمه گرفت. لیکن بدان‌جا محدود نماند. با پیدایش سرمایه‌داری در فرانسه و آلمان، دامنه جنبش بدین دو کشور نیز گسترش یافت. البته تا این مقطع همبستگی‌های کارگری این کشورها به پای انگلیس نمی‌رسید، ولی مختصر اشاره‌ای بدان‌ها نیز لازم به نظر می‌رسد.

فرانسه

دو سال پس از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹)، طبق فرمان ژوئن ۱۷۹۱، هرگونه اجتماع یا جمعیتی که با هدف دفاع از منافع صنفی تأسیس شده بود، ممنوع اعلام شد. این فرمان وجود جمعیت‌های فوق را نافی آزادی و منشور حقوق بشر و شهروند می‌شمرد. شگفت‌آور این است که تا ۷۳ سال بعد نیز فرمان مذکور معتبر بود و مطابق آن سندیکاها کارگری طی این مدت غیرقانونی بودند. حکومت‌ها برای سرکوب نمودن همبستگی‌های کارگری به همین فرمان استناد می‌کردند.

علی‌رغم ممنوعیت قانونی، کارگران به اشکال مختلف مخفیانه خود را درون گروه‌های مقاومت، تعاونی‌ها، انجمن‌های کمک متقابل، و سندیکاها شغلی سازمان می‌دادند. مثلاً کارگران ساختمانی در سال ۱۸۰۸ در نهان تشکل ویژه خود را برپا کرده بودند. (رجوع شود به منبع ۱۴، ص ۲۷) به‌علاوه از اوایل قرن نوزدهم کارگران پیشرو به صورت "گروه‌های مقاومت" در مقابل تقلیل دستمزدها متشکل می‌شدند. تشکلات اخیر خصلت ییکارجویانه داشتند و ییکارانه علیه تضییق حقوق کارگران و کاهش دستمزدها مبارزه می‌کردند. هم‌چنین در دهه

۳۰ قرن نوزدهم تعاونی‌های مخفی کارگری به‌ویژه در شهر لیون فعالیت می‌کردند. اکثر کارگران فرانسه در نیمه اول قرن نوزدهم در کارگاه‌ها و تولیدی‌های کوچک کار می‌کردند. از این‌رو از قدرت و بُرد مبارزاتی گروه‌های متشکل در کارخانه‌های بزرگ محروم بودند.

کارگران فرانسه در برپایی انقلاب فوریه ۱۸۴۸ سهم بزرگی داشتند. "حق کار" و تشکیل "کمیسیون کار" از جمله خواسته‌های مشخص کارگران پاریس در حرکات بزرگ و مستقل‌شان بین فوریه و ژوئن ۱۸۴۸ بود. قیام ژوئن ۱۸۴۸ و بیچار ۵ روزه کارگران، اوج مبارزه مستقل کارگران پاریس بود. این قیام توسط حکومت موقت به شکست کشانده شد. پس از آن طبقه کارگر کاملاً از صحنه سیاسی به عقب رانده شد. شدت شکست به حدی بود که قانون‌گذاران جرأت یافتند، مجدداً کارگران را از آزادی تشکلیابی اتحادیه‌ای محروم کنند. به موجب قانون سال ۱۸۴۹ فقط به نگاه‌هایی که جنبه تعاونی داشتند، اجازه تأسیس داده شد. در عین حال هرگونه اتحاد کارگری ممنوع و جرم محسوب گشت.

آلمان

در دو دهه نخست صنعتی شدن آلمان، یعنی در دهه ۳۰ و ۴۰ قرن نوزدهم، به‌ندرت روابط پایداری در میان کارگران وجود داشت. به موجب قانون هرگونه وحدت کارگری قدغن بود. مثلاً طبق ماده ۱۸۲ قانون مشاغل پروس سال ۱۸۴۵، قرارومدار میان کارگران کارخانه‌ها، کارآموزان و وردستان برای برپایی اعتصاب تا یک سال زندانی داشت. حتی هرگونه روابط انجمنی میان کارگران کارخانجات، کارآموزان و وردستان مجازات داشت.

اولین جلوه‌های همبستگی‌های کارگری در آلمان، "صندوق‌های پشتیبانی" و "انجمن‌های فرهنگی کارگری" (Arbeiterbildungsvereine) بودند. انجمن‌های فرهنگی در شهرهای مختلف مثلاً در برلین (سال ۱۸۴۴)، هامبورگ (۴۵-۱۸۴۴) و هانوفر (۱۸۴۵) فعالیت می‌کردند. (رجوع شود به منبع ۱۷، بخش اول)

جریان انقلاب سال ۱۸۴۸ و فضای متحولی که تا سال ۱۸۴۹ تداوم داشت، پیش‌شرط‌های لازم جهت تأسیس اولین تشکلات شغلی کارگران و پیشه‌وران را به وجود آورد. در این باره می‌توان از "انجمن برادری کارگران" نام برد، که از جمله خواست ۱۰ ساعت کار روزانه را مطرح می‌کرد. این تشکلات هنوز خصوصیت انجمن‌های اصناف را داشتند. با

شکست انقلاب، انجمن‌ها نیز ممنوع شدند. (رجوع شود به منبع ۱۸) به‌طور خلاصه می‌توان گفت، تشکلاتی که در جریان انقلاب پدیدار شدند، پس از شکست مبارزات انقلابی، از طریق حملات وحشیانه پلیس متلاشی می‌شدند.



به هر حال اهمیت واقعی و مؤثر خودسازماندهی کارگران، نه در کسب موفقیت بلاواسطه آن بلکه در غلبه بر رقابت میان کارگران، چیرگی بر چنددسته‌گی آن‌ها و نیز در آفرینش و بازیابی دائمی اتحاد کارگران بود. از همین راه‌ها و تجارب بود که کارگران آرام آرام به این اندیشه رسیدند که دادرسی جز خود نداشته و اجباراً باید به تلاش‌های خودشان متکی شوند. سرمایه‌داری از یک‌سو با اجتماعی کردن تولید، با تجمع عده زیادی کارگر زیر یک سقف، توده کارگران را در موقعیت مشابهی قرار می‌دهد. آنان را هم‌سرنوشت می‌کند، و شرایط همکاری و وحدت بین آن‌ها را مهیا می‌سازد. اما از سوی دیگر کشش به فردگرایی را در کارگران تقویت می‌کند. کارگر را برای صیانت کارش، برای ارتقاء شغلی خود، برای حفظ هویت انسانی خود در رقابت خردکننده با هم طبقه‌اش قرار می‌دهد. فرهنگ حاکم بر جامعه سرمایه‌داری بر پایه فردگرایی و افراد جدا (ایزوله) از هم قرار دارد. تفرقه و انزوای انسان‌ها از یک دیگر جزء ایدئولوژی سرمایه است. کارگر در جامعه‌ای زندگی می‌کند که روزانه این جدایی و انزوا تجدید تولید می‌شود. بنابراین بدون مقاومت‌های سرسختانه علیه گرایش‌های قاطع جامعه سرمایه‌داری، اتحاد کارگران آن‌چنان در دسترس هم نبود. هرگاه ما اثرات فلج‌کننده سازوکار جامعه رقابت‌آمیز بورژوائی را بر سازمان‌یابی و اتحاد طبقه کارگر در نظر آوریم، بیشتر مشکلات و موانع موجود در مقابل تلاش‌های وحدت‌طلبانه این طبقه را لمس خواهیم کرد، و به عظمت این تلاش‌ها پی خواهیم برد.

اما از سوی دیگر، طبقه سرمایه‌دار از طریق اقتصاد سیاسی و ایدئولوژی‌اش، مناسبات اجتماعی و روابط تولیدی مصنوع و مخلوق خود را به‌عنوان وضعیت طبیعی و همیشگی قلمداد می‌کند. طبقه سرمایه‌دار همواره به طبقات تحت سلطه التاء می‌کند که نظام اقتصادی موجود، ساخته و پرداخته سرمایه نیست، بلکه امری طبیعی، مسلم و ازپیش‌داده شده است. تلقین می‌شود که انقیاد کارگر به سرمایه‌دار، تنزل مقام تولیدکننده به مزدور سرمایه، و تولید با هدف آفرینش سود برای سرمایه‌دار، تابع قوانین طبیعی می‌باشد. و چنین قوانینی عام و ماوراء تاریخی و لذا غیرقابل تغییر و جاودانه هستند.

نکاتی درباره اتحادیه‌های امروزی

حال که صحبت از اتحادیه‌های رسمی شد لازم است تا از موضوع مورد بررسی خود قدری فاصله گرفته، و اشاره‌ای هرچند مختصر به کارکرد کنونی این تشکلات بشود. (۱۲)

در قرن نوزدهم، زمانی که طبقه کارگر صنعتی به سازمان‌دهی خود پرداخت و اشکال مبارزه اتحادیه‌ای خود را صیقل داد، انتظارات و امیدهای زیادی نسبت به جنبش اتحادیه‌ای وجود داشت. گرایش نسبتاً نیرومند و بزرگی از کارگران، اتحادیه‌ها را محملی برای مسلط گشتن بر سرنوشت خویش می‌دانست. فعالیت اتحادیه‌ای، اغلب همراه با چشم‌انداز مبارزه برای یک جامعه دیگر، برای "جامعه هم‌یار تولیدکنندگان آزاد و برابر" بود.

اتحادیه‌ها در آغاز غیرقانونی بودند. کارگران طی ده‌ها سال مبارزه خونین و پرتلاطم آن‌ها را به دولت و سرمایه‌داران تحمیل کردند، و جامعه بورژوازی به ناچار از نظر قانونی آن‌ها را به رسمیت شناخت. اتحادیه‌ها پس از این توانستند با کار مداوم و پیگیر سازمان‌های شان را گسترش دهند و موقعیت خود را برای مذاکره با نمایندگان سرمایه تقویت کنند.

فعالیت‌ها و مبارزات اتحادیه‌ها برای بهبود شرایط کار و زیست کارگران، دستاوردهایی برای مزدبگیران به همراه داشت. میزان دستمزدهای واقعی افزایش یافت. ساعت کار کاهش یافت. مدت زمان مرخصی‌ها طولانی‌تر شد. سیستم تأمینات اجتماعی تقویت گشت. بدین ترتیب سطح زندگی کارگران اروپا بهبود یافت. البته باید تأکید شود که افزایش دستمزدها و غیره به قیمت کاهش سود صورت نگرفت. سود سرمایه‌داران به دلیل بالا رفتن مداوم بارآوری کار و افزایش شدت کار تضمین شد. اگرچه بهبود در سطح زندگی کارگران به دلیل افزایش تولیدکنندگی نیروی کار (بارآوری کار) و تشدید آهنگ کار و نه آن‌گونه که بعضاً ادعا می‌کنند "مدیون تقسیم عادلانه‌تر ثروت‌های ملی" است، اما بدون وجود اتحادیه‌ها همین وضعیت نیز حاصل نمی‌گشت. در راستای بهبود زندگی کارگران، نقش اتحادیه‌ها و

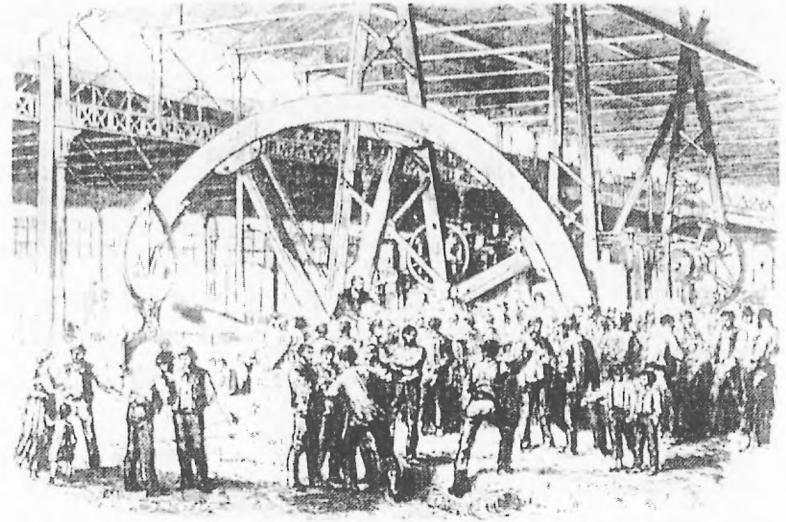
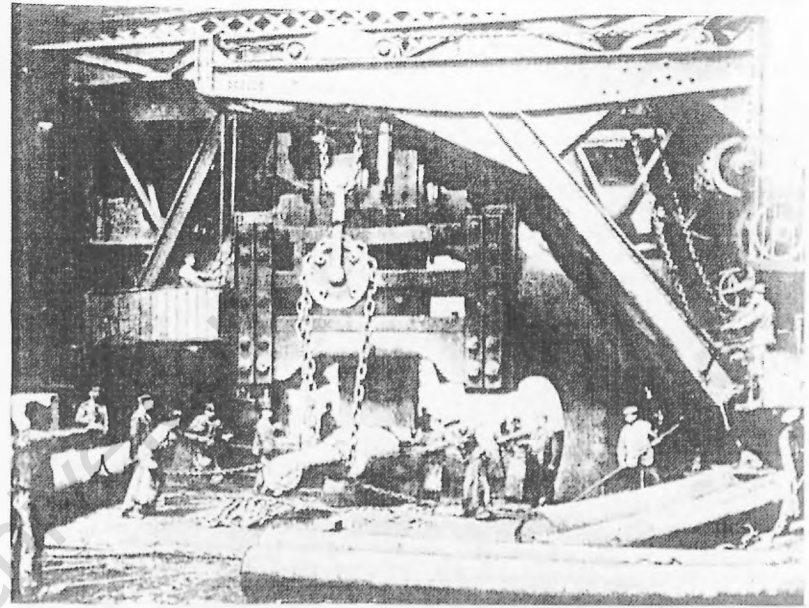
نظام سرمایه‌داری کارگر را از یک شخصیت انسانی به نیروی کار و کالا تقلیل داده است. و می‌کوشد این خصوصیت را از طریق ایدئولوژی خود به‌عنوان امری بدیهی و گریزناپذیر جا اندازد. جذب این انگاره توسط اکثریت اعضای جامعه، به معنای موجه و عادلانه دانستن کارکرد نظام است. وقتی نظم حاکم پذیرفته شد و افقی فراتر از آن به نظر نیامد، توجه از دگرگونی سیستم منحرف و هدف اصلاح آن می‌گردد. با پذیرش قوانین تولید سرمایه‌داری به‌مثابه قوانین طبیعی و تغییرناپذیر، حیطه مبارزه برای بهبود زندگی نیز محدود به بهسازی و ترمیم همین سیستم می‌شود. با چنین تلقی‌ای کارگر خود را با شیوه تولید سرمایه‌داری وفق داده، خواسته‌ها و توقعات خویش را در محدوده همین نظام طرح می‌کند.

"در تکامل تولید سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر رشد می‌یابد که از حیث تربیت، سنت و عادت، خواسته‌ها و توقعات این شیوه تولید را مانند نوامیس طبیعی مسلم تلقی می‌کند."

(منبع ۱، ص ۶۶۹)

از توضیحات بالا مشخص است که برای رهایی از سرمایه، تنها کافی نیست طبقه کارگر علیه فلاکت خود مبارزه کند، حتی متحد گشتن این طبقه نیز برای تحقق چنین منظوری کفایت نمی‌کند. می‌توان به سرمایه‌داران معترض بود، متحد علیه زورگویی‌ها و اجحافات آنان جنگید، ولی درنهایت به اصلاح‌طلبی همین جامعه رسید. بدین معنا که نیروی کار بازهم کالا باقی بماند، ولی به بهای بیشتر و با شرایط بهتری فروخته شود. اگر اتحادیه‌های رسمی در کشورهای جامعه اروپای امروزی را مدنظر قرار دهیم، می‌بینیم که غالب آن‌ها همین وظیفه را برای خویش قائل هستند. این قبیل اتحادیه‌ها کمابیش آن دسته از خواسته‌های مزدبگیران را پیش می‌برند که مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را به زیر سؤال نمی‌برد. چشم‌انداز آن‌ها تغییرات بنیادین در سازمان جامعه، و مبارزه برای مناسباتی که در آن کارگران سرنوشت خویش را خود به دست می‌گیرند، نیست. در حالی که پیکار جدی علیه شرایط بردگی مزدی قبل از هرچیز باید چنین افقی را پیش شرط خود داشته باشد.

۱۲- ذکر این توضیح ضروری است که در این مقاله منظور از اتحادیه‌ها، نمونه اتحادیه‌های به رسمیت شناخته شده کشورهای بازار مشترک (جامعه اروپای کنونی) است. طبیعتاً نمی‌توان ویژگی این تشکلات را تعمیم داد. اتحادیه‌های کشورهای موسوم به جهان سوم و یا آن دسته از سندیکاها که هنوز قانونی نیستند، بخشاً ویژگی‌ها و کارکردهای دیگری دارند. و آن‌ها را باید به صورت تاریخی و مشخص بررسی نمود.



نمونه‌هایی از کارخانه‌های قرن نوزدهم

رویاری‌های مبارزاتی آن‌ها با سرمایه‌داران انکارناپذیر است. کسب این دستاوردها، خود مبنای مادی‌ای شد که اتحادیه‌ها چشم‌انداز و اهداف اجتماعی - اقتصادی - سیاسی اولیه را رها کنند، و به جای آن دفاع از موجودیت خود، حفظ سازمان اتحادیه و مشروعیت بخشیدن به خویش در جامعه سرمایه‌داری را در برابر خود قرار دهند.

ولی محدودنگری است، هرگاه تصور کنیم که این مبنای مادی تنها حلقه‌ای است که اتحادیه‌ها را به نظام سرمایه زنجیر می‌کند. زیرا تجربیات تاریخی نشان می‌دهند که حتی در دوره‌های بحران اقتصادی نیز، زمانی که دستاوردهای اتحادیه‌ای در خطر می‌افتند، آن‌ها کمتر به سیاست رادیکال و جدی‌ای علیه تعرض سرمایه‌داران روی می‌آورند. اغلب به حالت تدافعی می‌افتند. برای توضیح رفتار اتحادیه‌ها باید علاوه بر زمینه مادی پیشگفته، شرایط ساختار اجتماعی نیز مدنظر قرار گیرد (۱۳).

اتحادیه‌ها به دنبال تعقیب اهداف اصلاح‌گرانه خود، نه تنها ساختار تشکیلاتی‌شان را تغییر داده‌اند، بلکه همواره بیشتر و بیشتر در سیستم جذب شده‌اند. و خود جزئی از ساختارهایی گشته‌اند که تضادهای طبقاتی را تخفیف می‌دهند (۱۴) و به نظام کارمزدی مشروعیت می‌بخشند.

بیش از هر چیز، دو روند برای خصوصیت و نقش سیاسی اتحادیه‌ها عواقب سنگینی در بر داشته است. اول، سیر حرکت اتحادیه‌ها از سازمان‌های مبارزه طبقاتی به سمت نهادهای نمایندگی و جزئی از سیستم مذاکرات تعرفه؛ سیستمی که در نیمه دوم قرن نوزدهم پدید آمد و پس از جنگ جهانی اول به طور کامل موانع راهش را از بین برد. اتحادیه‌های اولیه، اگر هم در وهله نخست بر مسائل ساعت کار و دستمزد متمرکز

۱۳- درباره افق (هدف) کنونی فدراسیون اتحادیه‌های آلمان رجوع کنید به نوشته‌ای به همین قلم، تحت عنوان "اتحادیه‌ها و موانع و محدودیت‌های قانونی اعتصاب در آلمان"، انتشارات انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، تیرماه ۷۱ (ژوئیه ۹۲).

۱۴- هنگامی که از این صحبت می‌شود که اتحادیه‌های کنونی جزئی از ساختارهایی هستند که تضادهای طبقاتی را تخفیف می‌دهند، به این معنا نیست که اتحادیه‌ها در شرایط انقلابی یا تحت فشار جنبش توده‌ای رادیکال هم نمی‌توانند به سیاست طبقاتی مبارزه‌جویانه بازگردند. مثلاً در ایتالیا اتحادیه‌ها پس از پائیز داغ ۱۹۶۹ به جانب‌داری از مبارزه طبقاتی کارگران روی آوردند. بنابراین نمی‌توان منکر چنین حالتی بود. اما تجربیات تاریخی نشان می‌دهند که روی‌کرد اتحادیه‌های اروپایی به مبارزه طبقاتی بیش از آن که قاعده باشد، استثناء است.

می‌شدند، اما در همان چارچوب محدود نمی‌ماندند. مبارزه روزانه آن‌ها علیه مطلق‌طلبی سرمایه، این تشکلات را به مراکز اصلی سازمان طبقه کارگر تبدیل می‌کرد. مبارزه روزانه علیه سرمایه در کارگاه یا کارخانه، مبارزه‌ای بود که تضادهای طبقاتی میان سرمایه و کار را همواره در اذهان کارگران زنده نگاه می‌داشت. به این ترتیب آن‌ها در کارگران آگاهی نسبت به یک سرنوشت مشترک و یک موقعیت اجتماعی مشترک را تقویت می‌کردند.

مورخین اتحادیه‌ای که امروز به این گرایش دارند، خودمختاری در تعرفه را به مثابه دستاورد بزرگ جنبش کارگری قلمداد کنند، اغلب این حقیقت را به حساب نمی‌آورند که چنین رویدادی به قیمت ادغام اتحادیه‌ها در سیستم و فاصله‌گیری آن‌ها از مبارزه طبقاتی در کارخانه تمام شده است. تصادفی نبود که در زمان‌های اولیه قرارداد تعرفه، فعالین پیکارجوی اتحادیه‌ای نگرانی خود را از دوری اتحادیه از مبارزه طبقاتی و خطر ادغام شدن آن در سیستم بیان می‌نمودند و علیه گرایش مشروعیت‌طلب مبارزه می‌کردند. آن‌ها در این روی داد خطر استحاله اتحادیه به واسطه‌گری میان کارمزدی و سرمایه را می‌دیدند.

به رسمیت شناختن متقابل کارفرمایان و اتحادیه‌ها و مذاکرات متناوب آنان و ضرورت داشتن انعطاف برای رسیدن به سازش، باعث جذب اتحادیه‌ها در سیستم شد و در درون اتحادیه‌ها گرایش اصلاح‌طلب (رفرمیست) را در مقابل گرایش طرف‌دار مبارزه طبقاتی به شدت تقویت کرد. بدین ترتیب از کانال اتحادیه‌ها تضادهای طبقاتی از عرصه تولید به مجرای توزیع منتقل شد.

روند دوم جدایی نهادین نمایندگی مصالح کارخانه‌ای و اتحادیه‌ای است. این جدایی - به اشکال گوناگون - در اغلب کشورهای سرمایه‌داری (اروپا) از همان اوایل قرن بیستم اتفاق افتاد. به‌ویژه این جدایی در آلمان به شکل بنیادی صورت گرفت. از زمانی که در مراحل اولیه جمهوری وایمار در آلمان شوراهای کارخانه به‌طور قانونی تثبیت شدند، می‌توان از یک سیستم دوگانه نمایندگی مصالح کارکنان صحبت کرد. در درون این سیستم اتحادیه‌ها در وهله اول مصالحی را نمایندگی می‌کنند که مربوط به شرایط عمومی فروش نیروی کار است. (۱۵) در حالی که مقررات شرایط مشخص کاربرد نیروی کار در حیطه وظایف شوراهای کارخانه

۱۵- در اثر این وضعیت اتحادیه‌ها به ناچار روی سیاست نمایندگی فراکارخانه‌ای متمرکز می‌شوند و تنها می‌توانند خواسته‌های عمومی در زمینه‌های محدودی را مطرح کنند. اتحادیه‌ها علی‌القاعده محدود می‌شوند به مسائل دستمزد و ساعت کار.

می‌گنجد. پیدایش تقسیم کار بین اتحادیه‌ها و شوراهای کارخانه جهت نمایندگی مصالح کارکنان با تغییرات ساختارهای تولید سرمایه‌داری - در زمان گذر از قرن نوزدهم به قرن بیستم - رابطه دارد. تولید انبوه صنعتی و "اداره کارخانه به شیوه علمی"، سازمان‌دهی کار دیگری را نسبت به تولید مبتنی بر نقش سنتی حرفه‌ها، طلب می‌کند. مدیریت برای پیاده نمودن برنامه‌هایش نیاز به فضای مانور و انعطاف‌پذیری نیروی کار دارد. فضایی که به وی اجازه دهد، بدون اتلاف وقت، کارکنان را در مکان‌های مورد نظرش تجدید سازمان دهد و با تغییرات بازار منطبق کند. مقررات قراردادهای تعرفه در مقابل این نیازها مانع ایجاد می‌کند. زیرا مدت اعتبار قراردادهای تعرفه و ضرورت مذاکره با یک ارگان فراکارخانه‌ای - اتحادیه - پیرامون آن‌ها، دست‌یابی به راه‌حل سریع و انعطاف‌پذیر را غیرممکن می‌سازد. این‌جا به یک نهاد کارخانه‌ای احتیاج است که بتواند بین مدیریت و کارکنان واسطه شود. نهادی که بکوشد مشکلاتی که پدید می‌آیند را با همکاری و مشارکت حل کند. اگر قبلاً اتحادیه‌های "زرد" (که تأسیس آن‌ها اغلب به ابتکار کارفرمایان بود) این وظیفه را به عهده داشتند، امروزه شوراهای کارخانه آلمان آن را به عهده دارند. فراموش نکنیم که این نهادها حق ندارند در مبارزات کارگران شرکت کنند، و از جمله وظایف آن‌ها حفظ آرامش و صلح در کارخانه است. شوراهای کارخانه طبق قانون موظفند در صورت وقوع یک اعتصاب غیرقانونی، اعتصابیون را به ختم مبارزه و بازگشت به کار تشویق و ترغیب کنند. (برای توضیح کامل‌تر در این باره رجوع کنید به منبع شماره ۱۶)

اما از متن اصلی دور افتادیم. به سخن خود بازگردیم.

با این توضیحات خواننده متوجه شده است که ما در جنبش کارگری آن دسته از همبستگی‌ها، اتحادها و تشکلات طبقه کارگر را مد نظر داریم که افقی متفاوت و متمایز از مناسبات موجود را در مقابل خود قرار داده است؛ هدف آن‌ها فراتر رفتن از این مناسبات است و طبعاً ضرورت دگرگون نمودن آن را می‌پذیرند.

یا به بیان دیگر، منظور کارگرانی است که موقعیت و جایگاه خود را در اقتصاد سرمایه‌داری نمی‌پذیرفتند. تلقی دیگری از خود داشتند. اندیشه نفی و تغییر وضع موجود را در سر داشتند. نمی‌خواستند در انقیاد سرمایه‌داران باشند. طبعاً طرح‌هایی نیز به‌عنوان بدیل سرمایه‌داری (هرچند به صورت کلی، مثلاً به‌گونه یک جامعه همیار، جامعه متعاون، اتحاد

تولیدکنندگان آزاد) در می‌انداختند. بدین وسیله در مقابل ایدئولوژی طبقات حاکم که وضع موجود را توجیه می‌کند، تلقی و آرمان خود را قرار می‌دادند. همین‌جا باید تأکید کنم که اگر ایدئولوژی فرآورده طبقه حاکم است، در مقابل آرمان بیان‌گر آمال و آرزوهای طبقه زیرسلطه و فاقد قدرت است. ایدئولوژی عامل ایجاد ثبات سیاسی است، درحالی که آرمان زمینه فکری جنبش برای دگرگونی را فراهم می‌کند.

در تاریخ جنبش کارگری، به‌ویژه از قرن نوزدهم، آرزوی آزاد شدن از زندگی دشوار و شرایط ستمگرانه کار وجود داشته است. این آرزو در اندیشه بخشی از طبقه کارگر که به منافع خود آگاه‌تر بود، به شکل جامعه نوینی که در آن تولیدکننده بر سرنوشت، کار، ابزار تولید و فرآیند تولید خویش تسلط دارد، بیان می‌شد.

اندیشه تسلط بر سرنوشت خویش، می‌تواند در مراحل مختلف جنبش و مبارزه کارگران، در قالب‌های متفاوتی بیان شود. خود این اندیشه و تحول در آن تابعی از تحولات تاریخی، اجتماعی و اقتصادی، و نیز تجربه مبارزات و تعارضات طبقاتی است.

مثلاً تعاونی‌ها را در نظر آوریم که بخشی از طبقه کارگر درون آن‌ها جامعه نوین خود را جستجو می‌کرد. به لحاظ تاریخی تعاونی‌ها در جنبش کارگری قدمتی طولانی دارند و از اوایل قرن نوزدهم پدیدار گشتند. تشکیل آن‌ها از نیاز روزمره کارگران سرچشمه می‌گرفت. عدم کفایت دستمزد بخورونمیر برای رفع نیازمندی‌های زندگی، کارگران را وادار به جستجوی راهی برای صرفه‌جویی می‌کرد. ایجاد اولین تعاونی‌های مصرفی، در واقع بیان عملی نمودن این صرفه‌جویی بود. گروه‌های کارگری، جمعیت همیاری تشکیل می‌دادند، اجناس موردنیاز را به طور عمده می‌خریدند و میان خود توزیع می‌کردند. با این کار تهیه اجناس برای‌شان ارزان‌تر تمام می‌شد. به مرور تعاونی عضو بیشتری می‌گرفت و آرام آرام دامنه عمل آن گسترش می‌یافت. چون این نهاد از همیاری بنیاد می‌گرفت، روابط درونی آن دموکراتیک بود. امور تعاونی با تصمیم‌گیری مشترک اعضای پیش برده می‌شد.

با رشد و افزایش طبقه کارگر، ایده‌های خودیاری در میان کارگران تقویت شد که منجر به پیدایش تعاونی‌های گوناگون کارگری، نه فقط در حیطه مصرف بلکه در عرصه تولید گشت. از همان ابتدای پیدایش تعاونی‌های تولیدی، برخی از کارگران آن‌ها را محملی برای اندیشه‌های اشتراکی خود می‌انگاشتند. چشم‌انداز تشکیل تعاونی‌ها با انواع اندیشه‌های برابرطلبانه و سوسیالیستی گره خورده بود. آن‌ها به‌عنوان بدیلی در مقابل تولید سرمایه‌داری و نمونه‌ای

برای ایجاد "جامعه تولیدکنندگان آزاد و برابر" تصور می‌شدند. ابزاری که قرار بود به آرمان تسلط کارگران بر سرنوشت خویش جامه عمل بپوشاند. به هر حال اگرچه محتوای سیستمی که بر اسلوب تعاونی‌ها استوار بود، هنوز چه به لحاظ کاربست آن در عمل، و چه به لحاظ تئوریک روشن نبود، ولی بدیلی بود در مقابل تولید سرمایه‌داری. بخشی از کارگران راه‌هایی از استثمار، و تسلط بر سرنوشت خویش را در آن می‌جست. امید رسیدن به این جامعه، انگیزه پیکار علیه دنیای موجود بود. این که آیا واقعاً چنین امری می‌توانست منجر به پی‌ریزی جامعه‌ای جدید شود، فعلاً مورد نظر نیست. مسئله این است که اندیشه‌ای بود بر بستر سامانی تازه و برپایه روابط اجتماعی تازه که بر عدالت و هماهنگی اجتماعی استوار شده بود.

اندیشه تسلط بر سرنوشت خویش در جنبش کارگری و عمل جهت تحقق آن، در فرآیند تکامل خود، اشکال و قالب‌های گوناگونی به خود گرفته است. از تشکیل تعاونی‌ها به مثابه "جزایر خودمختار" در سرمایه‌داری برای گذار صلح‌آمیز به سوسیالیسم، تا انقلاب توده‌ای کارگری جهت لغو روابط سرمایه‌داری در کلیت اجتماع. از تأسیس جماعتی که در آن‌ها تولیدکنندگان بر ابزار تولید خویش مسلطند، تا سازمان‌دهی جنبش طبقاتی کارگران برای پدیداری سازمان‌های خودمدیریتی و هدایت جمعی تولید اجتماعی. از شناخت پیشه‌ور کارگر شده برای تغییر موقعیت خود در جامعه سرمایه‌داری، تا شناخت کارگر صنعتی‌ای که در پروسه صنعت مدرن رشد کرده است. از درکی که بر اساس آن انقلاب سوسیالیستی کار افراد برگزیده است تا خودسازماندهی کارگران جهت تدارک این انقلاب. از طرح‌هایی برای ایجاد نمونه‌ای از "اتحاد آزاد تولیدکنندگان" در درون جامعه سرمایه‌داری تا اتحاد طبقاتی کارگران علیه طبقه سرمایه‌دار با چشم‌انداز خودرهایی و آزادی همه انسان‌ها.

راه‌حل‌ها و طرح‌های مختلفی که طبقه کارگر برای رهایی از یوغ استثمار و کارمزدی در مقابل خویش قراردادده، در فرآیند تکامل جنبش کارگری دگرگون شده است. زیرا این راه‌حل‌ها، خودشان متأثر از پراتیک، تجارب و رشد آگاهی این طبقه (از بدو پیدایش آن تا کنون) بوده است. به طور کلی می‌توانیم در این مورد در تکامل جنبش کارگری سه دوره متفاوت را از یک‌دیگر متمایز کنیم:

۱- دوره‌ای که ایجاد تعاونی‌ها و جمعیت‌های هم‌یار، با وجود نظام سرمایه‌داری و در درون آن، به عنوان راه‌حل‌هایی از یوغ استثمار و کارمزدی تلقی می‌شد. در این دوره جمعیت‌های کارگری و پیشه‌وری تصور می‌کردند که با برپایی تعاونی‌ها و سازمان‌دهی خود براساس

اصول دموکراسی اقتصادی، می‌توانند به‌عنوان جایگزین سرمایه‌داری مطرح شوند.

۲- دوره‌ای که در جنبش کارگری با جهت‌گیری طبقاتی، سیاسی - اقتصادی، مشخص می‌شود. در این مقطع طبقه کارگر می‌کوشید برای رهایی خود یک راه‌حل اجتماعی بیابد. راه‌حلی که چگونگی خلع ید از خلع یدکنندگان و سازماندهی اجتماعی تولید توسط کارگران جمعی را نشان دهد.

۳- دوره‌ای که با نخستین انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر در روسیه آغاز شد و هنوز در جریان است. در این دوره دیگر محتوای انقلاب سوسیالیستی مد نظر بوده و بنا ساختن سوسیالیسم موضوعی است برای عمل. این‌جا دیگر باید به‌گونه مشخص پاسخ‌های عملی و قابل دسترس به مسئله چگونگی اداره امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه توسط قدرت متشکل طبقه کارگر برای از بین بردن قطعی جامعه طبقاتی و رسیدن به کمونیسم داده می‌شد. ابتدا توجه خود را به دوره اول معطوف می‌کنیم.

دوره اول مبارزه کارگران با چشم‌انداز جامعه‌ای آزاد و برابر

این دوره‌ای است که علامت مشخصه آن را می‌توان از یک طرف با پدیداری انجمن‌های شغلی، انجمن‌های کمک‌های متقابل و تعاونی‌ها در جنبش کارگری و از سوی دیگر با درانداختن طرح‌ها (آرمان‌شهرهای) سوسیالیست‌های نخستین [رابرت اوئن R. Owen (۱۸۵۸-۱۷۷۱)، شارل فوریه Charles Fourier (۱۸۳۷-۱۷۷۲) و غیره] و نیز برآمد نظرات پی‌ری ژوزف پرودون Pierre Joseph Proudhon (۱۸۶۵-۱۸۰۹) مشخص کرد.

الف - ویژگی انجمن‌های کارگری این دوره

انجمن‌های شغلی اولین شکل سازمانی نسبتاً پایداری بود که کارگران پدیدار نمودند. و بیشتر توسط کارگرانی سازمان‌دهی می‌شدند که سابقاً پیشه‌ور و یا کارگر اصناف بودند. بنابراین انجمن‌های شغلی بیشتر بر اساس درک "کارگر-پیشه‌ور" یعنی پیشه‌ورانی که ابزار تولید از آن‌ها گرفته شده و به کارگر تبدیل شده بودند، به وجود آمدند تا درک کارگر صنعتی کارخانه‌ای.

در وجود این کارگر-پیشه‌ور هنوز همبستگی‌های شغلی زنده بود؛ درجه سازمان‌یابی و

احساس حرکت مشترک با هم‌شغلی‌هایش و فعالیت مستقل تولیدی قوی بود. او الگوی سیستم اصناف گذشته را می‌شناخت. براین اساس امکان تغییر یافتن موقعیت خود را در عرصه بلاواسطه اقتصادی می‌دید؛ یعنی در مستقل نمودن کارش از سرمایه و رهاسازی مستقیم خود از صاحبان ابزار تولید.

برای چنین کارگری این امر که می‌شود با کمک همکاران خود، سازمان "خودگردانی" ایجاد نمود، و آن را بر اساس اصول "دموکراسی اقتصادی" سازمان داد، چندان غیر قابل تصور نبود. در واقع طی قرن نوزدهم، همین دسته از کارگران فعالیت‌های شایان توجهی در راستای ایجاد جماعات همیار از خود نشان دادند. ویلهلم وایتلینگ W. Weiting (۱۸۷۱-۱۸۰۸) کارگر خیاط، انقلابی و سوسیالیست مشهور آلمانی جزو همین دسته بود. می‌توان گفت سوسیالیست‌های نخستین کمابیش همین تصورات پیشه‌ورانه را تئوریزه کردند.

ب- برخی خصوصیات عمومی طرح‌های سوسیالیست‌های نخستین

در این طرح‌ها همیاری تولیدکنندگان بلاواسطه‌ای که براساس اصول برابری و عدالت متحد شده بودند، به‌عنوان جایگزین مناسبات سرمایه‌داری ارائه می‌شد. این همیاری عبارت از جماعات اشتراکی (آرمان‌شهری) بود که در آن کسی مجبور نبود نیروی کار خود را به فروش برساند. در این همیاری تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان متحد می‌شدند و محصولات مورد نیاز خود را با مشارکت و تلاش مشترک تولید می‌کردند. مبادله در این جوامع، مبادله محصولات تولید شده بود. کسی نیروی کارش را نمی‌فروخت. یعنی وسایل تولید چنان توزیع می‌شد که کسی مجبور به فروش نیروی کار خویش نمی‌گشت.

قرار بود که چنین جماعاتی درون جامعه سرمایه‌داری و با وجود آن ایجاد شود. زیرا تصور می‌شد که با به وجود آوردن نمونه‌هایی از این جماعات، می‌توان به‌گونه صلح‌آمیز مزیت آن‌ها را نسبت به مناسبات سرمایه‌داری در معرض دیدگاه عموم قرار داد. و برتری آن‌ها را به اهالی نشان داد. گمان می‌شد با ایجاد این نمونه‌ها می‌توان آرام آرام جامعه را به حقانیت چنین روش‌هایی رساند؛ و وقتی با اقبال عمومی روبه‌رو شدند، خودبه‌خود به‌عنوان مناسبات تولیدی جدید پذیرفته و به کار بسته خواهند شد.

به‌عنوان مثالی از این نمونه طرح‌ها، به آرمان‌شهر رابرت اوئن اشاره می‌کنیم. طرح اوئن از این نظر هم دارای اهمیت است که وی قاطعانه و با شجاعت کوشید آن را در عمل پیاده کند.

رابرت اوئن با فروختن کارخانه‌اش و جمع‌آوری کمک مالی، وجه لازم برای تأسیس آرمان‌شهر خود را تأمین نمود. او در سال ۱۸۲۵، ۱۲۰۰ هکتار زمین در ایندیانا Indiana (نوزدهمین ایالت آمریکا) خرید. جمعیتی برابر با ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر در این آبادی مستقر شدند. اوئن نام آبادی این جمعیت همیار را "نیو هارمونی" (هم‌آهنگی نوین) گذاشت. او اساس‌نامه و مقررات مربوط به اداره امور "هم‌آهنگی نوین" را در مجموعه‌ای به نام "اعلامیه استقلال اخلاقی" منتشر کرد.

براساس اعلامیه مذکور کارکنان در "هم‌آهنگی نوین" ابتدا به تناسب کار و خدماتشان طبقه‌بندی می‌شدند. در این مرحله هنوز برابری کامل حاکم نبود. اما طبق طرح قرار بود به مرور همه تفاوت‌ها در آبادی مورد نظر از بین برود و مساوات مطلق میان همگی برقرار گردد. به نحوی که در پایان دومین و سومین سال، یک اجتماع برابر و متکی به خود ساخته شود و همه امور آبادی توسط اعضاء تعیین‌گشته، به پیش برده شود.

در "هم‌آهنگی نوین" تولید به صورت جمعی صورت می‌گرفت. قرار بود سهم افراد از ثمره کار جمعی بر اساس میزان کار آن‌ها در تولید مشترک اندازه‌گیری شود. پس از آن که مقدار مصرف هر فردی از محصولات تولیدی کسر می‌گشت، اضافه آن ثبت و در پایان سال گزارش می‌شد. تصمیم‌گیری درباره اضافه تولید، حق هر فردی بود که با کار خود آن را پدیدار نموده بود. با این شرط که از آن تنها در محدوده (و از طریق خرید از فروشگاه‌ها و یا کارگاه‌های) "هم‌آهنگی نوین" استفاده کند. بنابراین در این آبادی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان متحد بودند. در میان جمعیت مورد بررسی کارفرما و تاجر زائد بودند، و تمامی فرآیند تولید و دوران باهم‌یاری، همکاری و هم‌آهنگی اعضاء پیش برده می‌شد و محصولات بر اساس سهم کار هر فردی در ثمره تولید جمعی توزیع می‌گشت.

آزادی عقیده از حقوق مسلم همه اعضاء بود. عضو شدن در آبادی و یا ترک آن به سادگی امکان‌پذیر بود. هر عضوی می‌توانست حتی یک هفته بعد عضویت خود را فسخ کند و سهم خود را، در تولید که در آن شرکت داشته، بگیرد و برود. تعلیم و تربیت و پرورش کودکان در "هم‌آهنگی نوین" جایگاه ویژه‌ای داشت. کودکان به خرج جمعیت با مدرن‌ترین و پیشرفته‌ترین روش‌های موجود آموزش می‌دیدند.

در ۵ فوریه ۱۸۲۶ بر پرچم "هم‌آهنگی نوین" نوشته شده بود: "برابری حقوق برای همه افراد بالغ، بدون تفاوت در جنسیت و مرتبه؛ برابری در خدمت، منطبق با استعداد جسمی و

روحی هر یک از اعضاء؛ مالکیت جمعی؛ همکاری متعاون در کار و تولید؛ و برابری در حق لذت بردن از زندگی." همه اعضاء بالاتر از ۲۱ سال آبادی به‌عنوان قانون‌گذار شناخته می‌شدند. رتق و فتق امور به‌عهده جمعی مرکب از ۷ عضو بود که وظیفه داشت هر هفته گزارش کارها را در مجمع عمومی ارائه دهد. (در این باره رجوع شود به منبع ص ۱۹ - ص ۲۲-۲۷)

رودی زویک می‌نویسد که سیستم مورد نظر اوئن جامعه همیاری بود که توسط خود تولیدکنندگان هدایت می‌شد. در این همیاری منافع همه اعضاء تأمین می‌گشت و وظایف مدیریت امور، به‌عهده عده خاص و محدودی سپرده نمی‌شد، بلکه حالت گردشی داشت. در این جامعه عملاً همه حکومت می‌کردند و اساساً حکومت کردن نوعی تفریح و آرامش خاطر تلقی می‌شد. بدین علت ضرورتی برای انتخابات مکرر وجود نداشت. اگر در سازمان این جامعه محدودیت‌هایی نیز موجود بود، این محدودیت‌ها از سرشت و ظرفیت درونی خود اعضاء تشکیل‌دهنده آن سرچشمه می‌گرفت. لذا ضعف‌هایی نبودند که از بالا یا بیرون به آن‌ها تحمیل شده باشند. (رجوع شود به منبع ص ۱۵، ص ۲۱-۱۳)

اگرچه طرح اوئن به‌عنوان بدیلی در برابر جامعه بورژوازی و برای رسیدن به سامانی نوین متکی بر عدالت و هم‌آهنگی اجتماعی در انداخته شده بود، ولی جامعه مطلوب او پایه عملی نداشت. زمینه عینی استقرار آن موجود نبود. نمی‌شد چنین جامعه آرمانی‌ای را از طریق تبلیغات و ارائه الگوی آزمایشی، به جامعه سرمایه‌داری تحمیل کرد. بنابراین مشخص است که خود طرح و کوشش برای تحقق آن به سرعت به شکست انجامید. "هم‌آهنگی نوین" دو سال پس از تأسیس، در بهار ۱۸۲۷ از هم پاشید.

جنبش تعاونی‌ها

در انگلیس نخستین تعاونی‌های محلات در دومین دهه قرن نوزدهم به‌وجود آمدند. در سال ۱۸۲۸ یک نشریه ماهیانه به نام "کُوپراتور" (The Co-Operator) برای روشنگری و تبلیغ اندیشه تعاونی و نیز زمینه‌سازی برای تأسیس تعاونی‌ها در انگلیس منتشر شد. زمینه برای تأسیس تعاونی‌ها آن‌چنان مساعد بود که تا پایان سال ۱۸۲۹ تعداد ۱۳۰ واحد تعاونی مصرف ثبت شده وجود داشت. در اوت ۱۸۳۰ تعداد آن‌ها به ۳۰۰ واحد رسید. در آغاز در میان تعاونی‌ها، تعاونی‌های مصرف از وزنه بسیار سنگینی برخوردار بودند. اما دیری نگذشت

افزایش یافت. در سال ۱۸۳۲ حدود ۵۰۰ تعاونی (چه در عرصه مصرف، چه تولید یا ترکیبی از این دو) ثبت شده است. طی یک دهه (۱۸۳۵-۱۸۲۵) جنبش تعاونی‌ها شکوفا بود. بین سال‌های ۱۸۳۵-۱۸۳۱ تعاونی‌های انگلیس در سطح ملی حداقل ۸ کنگره وسیع، یعنی تقریباً هر ۶ ماه یک کنگره، برپا کردند.

در این کنگره‌ها بحث‌های داغی پیرامون اهداف بزرگ جنبش تعاونی، راه‌های رسیدن به آن‌ها و نیز نقش تعاونی‌ها در متحول کردن ساختار اقتصادی جامعه در جریان بود. در کنگره‌ها عقاید متفاوتی بیان می‌شد و اختلاف اندیشه در میان فعالین آن‌ها بسیار بود. تنوع نظرات، وجود دموکراسی وسیع درون تعاونی‌ها را بیان می‌کند. برخی از فعالین فقط بر مصالح اعضا تأکید می‌کردند و بعضی جنبش تعاونی‌ها را در خدمت دستیابی به یک دنیای بهتر می‌دانستند. (۱۶)

بازگشت رابرت اوئن به انگلیس، پس از ناکامی‌اش در برپایی آبادی "هماهنگی نوین" در آمریکا، با اوج گرفتن جنبش کارگری مصادف بود. در آن مقطع نه فقط تعاونی‌ها بلکه هم‌زمان تشکلات سندیکایی کارگری نیز در حال گسترش بودند. و یک جنبش قدرتمند اتحادیه‌ای با به هم پیوستن تشکلات کوچک کارگری در حال شکل‌گیری بود. مثال‌های زیر در این باره روشن‌گرند:

در سال ۱۸۲۹ در منچستر، کارگران نخ‌ریسی با پیوند انجمن‌های کوچک خود، اتحادیه قدرتمندی تشکیل داده بودند. در سال ۱۸۳۰ "اتحادیه ملی حمایت از کار" تأسیس شد که ۱۰۰ هزار عضو داشت. در سال ۱۸۳۱ "اتحادیه ملی طبقه کارگر" ایجاد شد. هم‌چنین در آن هنگام کارگران ساختمانی، انجمن‌های بسیاری دایر کرده بودند. این انجمن‌ها در سال ۱۸۳۲ در یک اتحادیه بزرگ متحد شدند. (رجوع شود به منبع ۱۹، ص ۳۸)

اوئن پس از ورودش به انگلیس تحت تأثیر جنبش زنده کارگری چه در عرصه تعاونی‌ها و چه اتحادیه‌ها قرار گرفت و با آن‌ها رابطه تنگاتنگ برقرار نمود. او با شرکت در جنبش تعاونی‌ها کوشید در این عرصه "اندیشه تعاونی" را بسط داده، آن را به آرمان‌هایی انسان‌ها

۱۶- برپایی تعاونی‌ها در میان صنعت‌کاران (جمعیت پیشه‌ور- کارگر) مهاجر آلمانی نیز در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ قرن نوزدهم وجود داشت. در میان اینان که در جستجوی کار یا به دلیل سیاسی به کشورهای مختلف مهاجرت می‌کردند، دسته‌ای اندیشه‌های برابرطلبی و جهان‌وطنی داشتند. ویلهلم وایتلینگ یکی از برجسته‌ترین این کارگران بود.

که تعاونی‌های تولیدی نیز پدیدار شدند. به‌مرور بسیاری از فعالین تعاونی‌ها کوشیدند، تعاونی‌های مصرف و تولید را با هم ترکیب کنند. برای مثال تعاونی مصرف محله برایتون (Brighton) که در سال ۱۸۲۷ تأسیس شده بود، به سرعت به یک مؤسسه تولیدی - مصرفی تبدیل شد. روابط درونی تعاونی‌ها دموکراتیک و براساس همیاری و همبستگی شکل گرفته بود. این ویژگی به‌مثابه یک نمونه برتر در مقابل جامعه سرمایه‌داری که از همان ابتدا بر ویران‌سازی بی‌رحمانه شالوده‌های زندگی جمعی و همبسته، و گسستن انسان از علائق جمعی پایه گرفته بود، خودنمایی می‌کرد. یکی از کارکردهای تعاونی‌ها، ایجاد شغل برای اعضای بیکارشان بود. با همکاری اعضا کوشش می‌شد که کارگاه‌های تولیدی برای بیکاران برپا شود. در سال ۱۸۳۲ یک چنین کارگاه‌هایی در رشته تولیدی پارچه پشمی دایر شدند. (رجوع شود به منبع ۱۹، ص ۳۳)

کار در تعاونی‌های تولیدی اعتماد به نفس به کارگر می‌داد. کارگر، چنین کارگاهی را متعلق به خود می‌دانست. کارها نه از سوی کارفرما بلکه از طرف خود او و همکارانش تعیین می‌شد. تعاونی‌ها نشان دادند که خود کارگران با همکاری و هم‌فکری یک‌دیگر می‌توانند هماهنگی در تولید را ایجاد کنند و به وجود سرمایه‌دار یا نماینده وی نیازی نیست؛ از این رو این دو، مؤلفه‌های اجایی برای تولید نیستند. علاوه بر این کارگر دلهره اخراج نداشت. احساس امنیت کارگر در این کارگاه‌ها را می‌توان از نامه یکی از مبتکرین پروژه تعاونی مکانیک‌های برلین لمس کرد:

"به خود کارگر باید احساس دیگری دست بدهد. وقتی در کارگاهی کار کند که بخشی از آن مستقیماً به خودش تعلق دارد و خودش در به وجود آمدن نظم کارخانه سهم داشته است، و زبردست استادی کار کند که توسط کارگران انتخاب شده و برای اعمال و رفتارشان در مقابل مجمع عمومی کارگران مسئول است ... به‌علاوه از این که به خاطر یک سهل‌انگاری کوچک یا شبیه آن اخراج شود، در امان است. زیرا اخراج او بستگی به اختیار و قدرت یک فرد ندارد، بلکه به اراده بسیاری از همکارانش وابسته است ... این ضرورتاً باید احساس امنیت کارگر در باره هستی‌اش را به‌وجود آورد، چون او می‌داند که شغلش دائمی است و - برخلاف آن‌چه که معمول است - به اراده یک فرد بستگی ندارد و به مویی بند نیست." (نشریه Berliner Revue, ۱۸۶۶)

جنبش تعاونی‌ها در آغاز دهه ۳۰ وسعت گرفت و شمار مؤسسات تعاونی با سرعت

پیوند زند. اوئن در وهله اول محدود کردن تعاونی‌ها به مسئله "خرید و فروش" را به شدت رد کرد. و برنامه کاملی برای سوخت و ساز درونی تعاونی‌ها ارائه داد. وی در دومین کنگره تعاونی‌ها که در اکتبر ۱۸۳۱ در بیرمنگام گشایش یافت، طرح خود را برای تأسیس "بورس‌های کار" (Equitable Labour Exchange) مطرح نمود. طرح مذکور با استقبال جنبش تعاونی‌ها روبه‌رو شد و در کنگره به تصویب رسید. اساس این طرح بر مبادله برابر کار با کار استوار بود. اوئن با این طرح خیال داشت، توسط تعاونی‌ها و با وجود جامعه سرمایه‌داری، گرایشات مسلم و اجتناب‌ناپذیر تولید کالائی را مهار کند. و در این رویا بود که اساس مبادله را نه کالا بلکه کار قرار دهد.

برای پیشبرد این منظور خواهان حذف نمودن پول از مناسبات درونی "بورس‌های کار" شد. اوئن پول را مانع اصلی ایجاد جامعه مطلوب انسانی می‌دانست. او عقیده داشت: "پول علت اللعل جنایات و بی‌عدالتی‌ها و فقر است و آلت دست محافلی است که می‌خواهند سراسر کره زمین را به صورت جهنم درآورند." (به نقل از منبع ۴، ص ۲۵۲) با این درک پول را از "بورس‌های کار" حذف کرد و به جای آن "برگه تصدیق کار" گذاشت.

این بورس‌ها هم کارگران منفرد، و هم گروه‌های متشکل تعاونی را دربرمی‌گرفت. قرار بود اعضاء نمره کار خود را به آن‌ها عرضه، و در ازای آن به تناسب ساعات کاری که صرف تولید محصول خود نموده بودند، به جای پول، برگه تصدیق کار (کوپن کار) دریافت کنند. در سال ۱۸۳۲ در بیرمنگام و لندن چنین مؤسسه‌ای دایر شدند.

اما ارزش هر کالا بر اساس ساعات کاری که صرف آن شده، با چه وسیله‌ای سنجیده می‌شود؟ در نظام موجود یعنی سرمایه‌داری با پول حساب می‌شود. در تولید کالایی، پول به‌عنوان مقیاس ارزش صورت ضروری تجلی زمان کار است، و زمان کار خود معرف ارزش نهانی کالاهاست، پس در این شیوه تولید امکان ندارد پول حذف شود؛ و مثلاً "برگه تصدیق کار" جایگزین آن گردد. برگه تصدیق کار فقط به این کار می‌آید که سهم انفرادی تولیدکننده را در کار جمعی و هم‌چنین حق انفرادی او را در مورد قسم معینی از محصول مشترک مشخص نماید. یعنی ویژه‌شکلی از تولید است که در نقطه مقابل تولید کالایی است و لذا کاری را که اجتماعی شده است، پیش‌فرض خود دارد. (رجوع شود به منبع ۱، ص ۱۲۲)

درثانی این تولید است که نحوه و چگونگی مبادله را تعیین می‌کند. مبادله محصولات برحسب شیوه تولید آن‌ها تنظیم می‌شود. به این ترتیب مبادله فردی محصولات در بورس‌های

مذکور نیز به ناچار مطابق با شیوه تولیدی مشخصی یعنی شیوه تولید کالایی صورت می‌گرفت. این بورس‌ها قرار بود هم‌چون جزایری در دریای مناسبات سرمایه‌داری به حیات خود ادامه دهند. غافل از آن‌که "در درون جامعه‌ای که تولید سرمایه‌داری حاکم است، تولیدکننده غیر سرمایه‌دار نیز تحت حکم نظریات سرمایه‌داری قرار می‌گیرد." (به نقل از منبع ۲، ص ۲۸)

بدین ترتیب مؤسسات مورد نظر اوئن نیز چاره دیگری جز ارزش‌یابی محصولات دریافتی با معیار پول نداشتند. در آن زمان هر کارگر انگلیس به طور متوسط برای هر ساعت کار ۶ پنس دریافت می‌کرد. کارشناسان برآورد ارزش کالاها در "بورس‌ها" نیز از همین مقیاس استفاده می‌کردند. (رجوع شود به منبع ۱۹، ص ۳۷) با این توضیحات مشخص است که آن‌ها موفقیتی در حذف پول نداشتند. مدت زمان درازی طول نکشید که بار دیگر سروکله پول در این مؤسسات نیز به‌عنوان معیار ارزش پیدا شد. به هر حال، "بورس‌ها" به‌ناگزیر محکوم به شکست بودند و بیش از یک سال و اندی یعنی تا سال ۱۸۳۳، دوام نیاوردند.

به‌طور کلی می‌توان گفت، تلاش‌ها و آرزوهایی که درصدد بودند برابری انسان‌ها را از طریق تشکیل تعاونی‌ها و ایجاد نمونه‌هایی از "اتحاد آزاد تولیدکنندگان" در جامعه سرمایه‌داری تحقق بخشند، همه در مواجهه با روابط کالایی - پولی عاجز می‌ماندند؛ "بانک مبادله" پرودون نیز سرنوست مشابهی داشت. این بانک که یکی از ارکان نظریه اقتصادی پرودون است، قرار بود نهادی برای مبادله تولیدات تولیدکنندگان مستقل و کارگران، و تهیه اعتبار باشد. طبق طرح پرودون، بانک به جای اسکناس "برگه‌های رسید" در اختیار اعضاء قرار می‌داد که قابل‌تسمیر به طلا و نقره نبودند. این برگه‌ها فقط برای پرداخت ارزش کالاهایی که سهام‌داران بانک عرضه می‌کردند، مورد استفاده قرار می‌گرفتند. در بانک مورد نظر پرودون بهره و کارمزد و تنزیل وجود نداشت و مبادله کالاها به‌قیمت تمام شده صورت می‌گرفت. پرودون در تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۸۴۹ عملاً اقدام به تأسیس بانک کرد. در یکی از دفاتر اسناد رسمی پاریس یک شرکت سهامی با سرمایه ۵ میلیون فرانک را که به سهام ۵ فرانکی تقسیم شده بود به ثبت رساند و نام آن را "بانک مردم" گذاشت. (رجوع شود به منبع ۴، ص ۲۹۶) اما این شرکت با بانک مورد نظر پرودون که قرار بود بدون سرمایه و سود کار کند تفاوت داشت. زیرا بانک در ازاء دریافت پول نقد، برگه‌هایی با بهره ۲ درصد انتشار داد.

پرودون بر این باور بود که با این بانک می‌توان شبکه‌ای از پیشه‌وران، دهقانان مستقل و تعاونی‌های کارگران پدید آورد که کالاهای خود را به صورت برابر و بر اساس قیمت تمام

به‌مرور اندیشه‌های سرکش اوئن را به آئینی رام بدل کردند. تعاونی‌های آن‌ها به مؤسسات معمولی و بی‌آزاری برای سرمایه مبدل شدند که حداکثر قادر بودند از فقرا در مقابل گران‌فروشان و دلالان حمایت کنند.

جنبش تعاونی‌ها - به‌ویژه در عرصه تولید - آموزش‌هایی برای کارگران دربر داشت. ولی تأسیس تعاونی‌ها در شرایط تولید سرمایه‌داری راه‌حل‌رهایی و تسلط تولیدکنندگان بر سرنوشت خویش نبود. زیرا این تشکله‌ها اولاً مسئله قدرت سیاسی را نادیده می‌گرفتند؛ درثانی حتی اگر هم در رقابت با مؤسسات سرمایه‌داری دوام می‌آوردند، تردیدی نبود که خود آن‌ها به‌ناچار به یک مؤسسه سرمایه‌داری استحاله می‌یافتند. چنان‌که در انگلیس بین سال‌های ۱۸۸۰-۱۸۶۲ حدود ۱۶۳ انجمن تولیدکننده فعالیت می‌کردند؛ این انجمن‌ها به‌مرور خصوصیت مشارکت جمعی اولیه‌شان را از دست دادند و به نوعی شرکت سهامی مبدل شدند. (رجوع شود به منبع ۱۵، ص ۲۲)

از سوی دیگر، تعاونی‌ها که بر اساس آرمان‌های سترگ برای رهایی بشر طرح‌ریزی شده بودند، بعضاً به وسیله‌ای برای سازش با قدرت سیاسی حاکم تبدیل شدند. نمودهایی از این روند عبارت بودند از: ایجاد تعاونی‌ها به کمک دولت و تحت حمایت آن، و هم‌چنین تأسیس تعاونی‌ها به نیابت کارگران و نه به دست خود آنان. در انگلیس به‌ویژه سوسیالیست‌های مسیحی در تشکیل چنین تعاونی‌هایی کوشا بودند. سوسیال‌دموکرات‌های آلمان نیز به کمک‌های دولتی برای ایجاد تعاونی‌ها چشم دوخته بودند. آن‌ها در برنامه‌گوتا، که در سال ۱۸۷۵ به تصویب رسید، خواستار کمک‌های دولتی به تعاونی‌ها شدند. در این برنامه می‌خوانیم: "حزب کارگران آلمان برای هموار ساختن راه حل مسئله اجتماعی، تأسیس مجامع تعاونی تولیدکنندگان را با کمک دولت زیر نظارت دموکراتیک مردم زحمتکش خواستار است." (منبع ۲۰، ص ۲۸، تأکیدات در اصل هستند.)

بنابراین نه فقط سوسیال مسیحی‌ها بلکه سوسیال دموکرات‌ها نیز خواهان کمک‌های دولتی بودند. کارل مارکس با این عقیده شدیداً مخالف بود و علیه آن مبارزه می‌کرد. وی در اثر خود "نقد برنامه‌گوتا" ضمن انتقاد از بند پیشگفته نوشت: "اما تا آن‌جا که مسئله به مجامع تعاونی کنونی مربوط می‌شود، آن‌ها فقط تا آن حد ارزش دارند که آفریده مستقل کارگران باشند و نه دست‌پرورده حکومت‌ها یا بورژوازی." (همان منبع، ص ۲۹، تأکید در اصل است.) به‌مرور چشم‌انداز تعاونی‌ها در جامعه سرمایه‌داری محدود و محدودتر شد. به قول

شده با هم مبادله کنند، و بدین ترتیب از استثمار سرمایه‌دارانه رها شوند. کمتر از ۳ ماه بعد پرودون از ادامه کار منصرف شد و بانک ورشکست گردید.

در این‌جا مناسبت دارد به این موضوع اشاره شود که کارل مارکس قبل از تأسیس این بانک در سال ۱۸۴۷ در کتاب خود (فقر فلسفه) در باره عواقب تأسیس این نمونه بانک‌ها به پرودون هشدار داده بود. (رجوع شود به منبع ۷، ص ۷۶) مارکس بعدها نیز (در فصل اول جلد سوم کاپیتال) در بررسی خود پیرامون "قیمت تمام شده و سود"، عقیده "بانک مردم" پرودون را به نقد کشید:

"این نظریه بوج دائر بر این که قیمت تمام شده کالا مبنای حقیقی ارزش آن است، ولی اضافه ارزش از فروش کالا به بالاتر از ارزش سرچشمه می‌گیرد و لذا هرگاه قیمت فروش کالاها برابر با قیمت تمام شده آن‌ها باشد، یعنی مساوی با قیمت وسایل تولید شده به اضافه دستمزد گردد، آن‌گاه کالاها بنابر ارزش خود فروخته می‌شوند، نظریه‌ای است که از جانب پرودون، با شارلاتانی عادی عالم‌نمایانه‌اش به‌مثابه راز تازه کشف شده سوسیالیسم با بوق و کرنا اعلام می‌گردد. در واقع این تحویل ارزش کالاها به قیمت تمام شده آن‌ها پایه اساسی بانک مردم پرودون را تشکیل می‌دهد." (منبع ۳، ص ۳۹)

طرح‌های گوناگون برای تأسیس آرمان‌شهرها و نیز طیف گسترده جنبش تعاونی‌ها، که از جماعات کمونی تا تعاونی‌های مصرف را در بر می‌گرفتند، در عمل ثابت کردند که قادر نیستند بر مناسبات سرمایه‌داری غلبه کنند. استحکام، رشد و گسترش روزافزون تولید سرمایه‌داری، از یک طرف موجب تمرکز ثروت و مالکیت در دست طبقات دارا می‌شد، و از سوی دیگر دائماً تعداد بیشتر و بیشتری از اهالی و از جمله صنعت‌گران و تولیدکنندگان مستقل را ضمیمه بازار فروش نیروی کار می‌کرد. جنبش تعاونی‌ها نمی‌توانست این فرآیند را متوقف نماید.

در انگلیس، طرف‌داران اوئن با سرسختی کوشیدند، از طریق ایجاد تعاونی‌های تولید و مصرف، پندارهای اجتماعی خود را عملی سازند. طرح‌های آنان جهت تأسیس تعاونی‌های گسترده و فراگیر تولیدی به جز به‌طور مقطعی و زودگذر - در میان کارگران ساختمانی - تحقق نیافت؛ ولیکن تعاونی‌های مصرف آنان دوام بیشتری آوردند. با این وجود ادعاهای آنان مبنی بر اصلاح مؤثر و عمیق جامعه سرمایه‌داری از طریق تعاونی‌ها به واقعیت نپیوست. کارکرد و حیظه عمل تعاونی‌هایی که بنا نهادند، در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری محدود ماند.

ضرب‌المثل معروف "از اسب فرود آمد و بر خر نشست"، چنان که در اواخر قرن نوزدهم در آلمان تعاونی‌های مصرف و مسکن وظیفه خود را رقابت با مؤسسات سرمایه‌داری برای کاهش قیمت وسایل مصرف و مسکن اعلام کردند. این تعاونی‌ها امروز حتی همین اندازه هم نقش ندارند. آن‌ها ناگزیرند جهت‌گیری خود را با چشم‌اندازهای مؤسسات خصوصی بزرگ و دولت سرمایه‌داری منطبق کنند.

هنگامی که از جنبش تعاونی‌ها صحبت می‌شود، باید خاطر نشان ساخت که انترناسیونال اول (۱۸۶۴-۱۸۷۶) و کارل مارکس با نظر مثبت به تعاونی‌های تولیدی می‌نگریستند. متن مارکس که در سال ۱۸۶۶ به‌عنوان موضع‌گیری انترناسیونال اول پیرامون جنبش تعاونی‌ها منتشر شد، در این میان روشن‌گر است.

مارکس ضمن تأکید بر محدودیت‌های جنبش تعاونی‌های تولیدی، آن را در خدمت دست‌یابی به "جامعه هم‌یار تولیدکنندگان آزاد و برابر" می‌دانست.

"این وظیفه جامعه بین‌المللی کارگران است که جنبش خودجوش طبقه کارگر را پیوند داده، گسترش دهد؛ نه این که سیستم جامدی را به آن دیکته یا تحمیل نماید. از این روکنگره نمی‌بایست سیستم ویژه‌ای برای تعاونی اعلام کند، بلکه باید به تدوین چند اصل عمومی اکتفا نماید.

الف) ما جنبش تعاونی را به‌مثابه یکی از نیروهای محرکه جهت تغییر جامعه کنونی، جامعه‌ای که بر تضادهای طبقاتی استوار است، به رسمیت می‌شناسیم. خدمت بزرگ آن این است که عملاً نشان می‌دهد که چگونه می‌توان سیستم فقرآور و مستبدانه کنونی را، که کار را تحت انقیاد سرمایه درآورده، به وسیله سیستم جمهوری عادلانه‌ای که بر اساس همیاری تولیدکنندگان آزاد و برابر است، کنار زد.

ب) با این حال سیستم تعاونی به‌دلیل آن که محدود به اشکال ناقصی است - اشکالی که بردگان مزدی می‌توانند با کوشش‌های شخصی خویش بر آن تأثیر بگذارند - هرگز قادر به دگرگون نمودن جامعه سرمایه‌داری نیست. تبدیل تولید اجتماعی به یک سیستم وسیع و هم‌آهنگ کار آزاد و همبسته به تغییرات همگانی اجتماعی - دگرگونی شرایط اجتماعی عمومی - نیاز دارد. و این امر بدون انتقال نیروهای متشکل جامعه - یعنی قدرت دولتی - از دست سرمایه‌داران و مالکان بزرگ به خود تولیدکنندگان متحقق نمی‌شود.

ج) ما به کارگران توصیه می‌کنیم که ترجیحاً تعاونی‌های تولیدی را به جای

تعاونی‌های مصرف ایجاد کنند. زیرا تعاونی‌های مصرف فقط در سطح به سیستم اقتصادی کنونی می‌پردازند، درحالی که تعاونی‌های تولید به مبانی آن دست می‌اندازند.

د) ما به همه شرکت‌های تعاونی توصیه می‌کنیم که یک قسمت از درآمدشان را به صندوق مالی جهت تبلیغ اصول خود، چه از طریق الگویی که خود ایجاد کردند و چه از طریق پیشنهادات اختصاص دهند. خلاصه این که به امر تأسیس کارخانه‌های تعاونی جدید و آموزش و ترویج نظریات خود، یاری رسانند.

ه) برای جلوگیری از استحاله شرکت‌های تعاونی به شرکت‌های سهامی متداول طبقات میانه، باید همه شاغلین آن‌ها، مستقل از این که سهام‌دار باشند یا نباشند، سهم مساوی دریافت کنند. به‌عنوان اقدام موقتی، ما می‌توانیم برای سهام‌داران بهره پائینی را در نظر بگیریم. (از اسناد انترناسیونال اول، تأکیدات در اصل، به نقل از منبع ۱۵، ص ص ۲۵-۲۲)

مارکس طرف‌دار تحرک وسیع جنبش کارگری و خودسازمان‌دهی کارگران است. از این رو سند مذکور ضمن برتر شمردن تعاونی‌های تولید، تأکید دارد که هم خصوصیت خودجوش و پویای جنبش و هم اشکال متنوع آن باید حفظ شود. در عین حال به محدودیت و نواقص سیستم تعاونی پرداخته، آن را قادر به دگرگونی جامعه سرمایه‌داری و ایجاد یک سیستم وسیع و هم‌آهنگ کار آزاد و همبسته نمی‌داند. برای چنین کاری، آب را از سر بند باید بست؛ کاری کرد کارستان! یعنی از راه عادی جلب اهالی به تعاونی‌ها نمی‌توان به چنین مهمی نایل آمد؛ بلکه جنبش باید به یک جنبش سیاسی نیز ارتقاء یافته به سلطه سیاسی استثمارگران خاتمه دهد. لازمه رسیدن به سیستم جمهوری عادلانه‌ای که بر اساس همیاری تولیدکنندگان آزاد و برابر استوار است، به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط "خود تولیدکنندگان" است.

□□□

دوره دوم

تعاونی‌ها به‌مثابه جنبشی برای رهایی کارگران دارای محدودیت‌ها و نواقص جدی‌ای بودند. در آن زمان هنوز جنبش کارگری به یک جنبش طبقاتی، جنبشی که کارگران را به‌مثابه یک طبقه در مقابل و علیه طبقه سرمایه‌دار سازمان دهد، ارتقاء نیافته بود. این ویژگی - طبق تقسیم‌بندی مقاله ما - متعلق به دومین دوره می‌باشد. این دوره با پدیداری تشکلات توده‌ای طبقه کارگر، و بحث‌های متمرکز پیرامون وظایف و اهداف طبقه کارگر توأم است.

نقاط عطف این مرحله را می‌توان با تأسیس انترناسیونال اول (۱۸۶۴)، ایجاد

سازمان‌های بزرگ اتحادیه‌ای در انگلستان [کنگره اتحادیه‌های کارگری (T.U.C)] در سال ۱۸۶۸ و ت-ژ-ت در فرانسه (۱۸۹۵)، برآمد سندیکالیسم انقلابی، ایجاد اولین احزاب سیاسی کارگری، پدیداری و اوج سوسیالیسم صنفی (گیلیدی)، و از همه مهم‌تر کمون پاریس مشخص کرد.

این مرحله تا انقلاب ۱۹۱۷ روسیه تداوم می‌یابد. اگر مهم‌ترین رخداد این مرحله (یعنی کمون پاریس) را اساس قرار دهیم، می‌توان گفت که مرحله مذکور اولین آزمایش قدرت طبقه کارگر در "کمون" را دربر می‌گیرد و تا اولین انقلاب سوسیالیستی این طبقه در روسیه استمرار می‌یابد.

روی این دوره و موضوعات متعاقب آن در مقاله دیگری مکت خواهیم کرد.

۹۸/۲/۱۳

ضمیمه

در باره رابرت اوئن

رابرت اوئن در سال ۱۷۷۱ در ایالت ولز (Wales) به دنیا آمد. پدرش ابتدا مغازه‌دار بود و سپس رئیس اداره پست شد. از ۱۰ سالگی به‌عنوان شاگرد و دستیار، در دکان‌های پارچه‌فروشی استان فورد، لندن و منچستر کار کرد. ۹ سال بعد با سرمایه‌ای معادل یک‌صد لیره که از برادرش قرض گرفت، یک کارگاه ریسندگی با سه کارگر تأسیس نمود. در سال ۱۸۰۱ صاحب کارخانه نیولانارک (New Lanark) در اسکاتلند شد. تعداد کارگران این کارخانه را بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفر ذکر می‌کنند.

اوئن از همان اوان در کارخانه خود اصلاحاتی را، که در آن زمان خیال‌بافی کمونیستی قلمداد می‌شد، به نفع کارگران به عمل درآورد. زمان کار را از روزی ۱۷ ساعت به ۱۰ ساعت کاهش داد. از کار کودکان کمتر از ۱۰ سال جلوگیری کرد. جریمه‌های کارگران را لغو ساخت. به کارگران کارخانه نیولانارک ضمن کار آموزش داده می‌شد و مهارت فنی آن‌ها ارتقاء می‌یافت. به هر کارگری خانه‌ای در محله کارگران تعلق می‌گرفت. کودکان کارگران در مدارس

تحصیل می‌کردند، و تنبیه بدنی آنان - امری که در آن زمان رواج داشت - قدغن بود. (رجوع

شود به منابع ۴ و ۱۰)



رابرت اوئن

اوئن شرایط ناگوار زیست و کار کارگران تحت صنعت بزرگ و استثمار وحشیانه توسط سرمایه بزرگ را می‌شناخت. وی در سال ۱۸۳۷ طی سخنرانی‌هایی که در منچستر نمود، در این باره صراحت داشت: "حالا سرمایه‌دار بزرگ در موقعیت ارباب حکمران قرار گرفته است و سررشته تندرستی، مرگ و زندگی بردگانش را به دلخواه خویش، نامستقیم در دست دارد. او این قدرت را از طریق هم‌دستی با سایر هم‌قطاران کلان سرمایه‌دارش که منافع مشترکی دارند، کسب می‌کند و عملاً قادر است کارگانش را به دلخواه خویش به کار وادارد... ثروت و قدرت او با هم چشم‌خردش را کور کرده‌اند و درحین اعمال شدیدترین فشار بر کارگانش فکر می‌کند که رفتارش، بسی منصفانه است... آن‌ها که خدمه‌اش نامیده می‌شوند ولی به‌واقع بردگان اویند به نومیدکننده‌ترین انحطاط‌ها کشیده می‌شوند؛ سلامت بدنی اکثرشان از دست می‌رود و فراغت و آسایش شخصی، لذت بردن از ساعات بیکاری و تفریح در هوای آزاد و سالم روزگار گذشته محو می‌شود. فرسودگی شدید نیروهای‌شان، که نتیجه اشتغال یک‌نواخت

و طولانی‌ست اعصاب‌شان را خسته و فرسوده می‌کند و قدرت اندیشه و تفکر را از آنان می‌گیرد. سرگرمی جسمانی و روانی و عاطفی یا وجود ندارد یا، اگر وجود داشته باشد، از بدترین نوع آن است. زندگی آنان از هرگونه لذت واقعی تهی‌ست. خلاصه کلام این که، زندگی اکثریت عظیمی از کارگران در نظام موجود آن چنان است که به زیستن نمی‌ارزد.^۹ (به نقل از منبع ۹، ص ۲۸۲-۲۸۱)

رابرت اوئن که به غلط در میان ایرانیان بیشتر با صفت سوسیالیست تخیلی شناخته شده، یک عملگرای بیگیر و انسان‌دوست پرشور و پرور بود. او در همین سخنرانی‌های ذکر شده، درباره خودش اظهار داشت: "سخنران شما از طریق فراگیری تدریجی راه‌های ایجاد و اداره بعضی از این تأسیسات (صنعتی) بزرگ بود که توانست به خطاها و مضار تلاش‌های گذشته و حال در اصلاح منش و حال و روز هم‌نوعانش پی ببرد." (منبع ۹، ص ۲۸۱-۲۸۰)

نخستین کتاب اوئن "نگاهی تازه به جامعه، یا گفتاری درباره اصول شکل‌گیری شخصیت انسانی" در سال ۱۸۱۳ نگارش یافت. افکار مندرج در آن از حد اصلاح‌طلبی، به‌ویژه در قلمرو تعلیم و تربیت فراتر نمی‌رفت. با رشد اندیشه‌هایش، به تدریج دریافت که تغییرات جزئی قادر به حل مسائل اساسی اقتصادی و اجتماعی نظام کارخانه‌ای نیست. وی بعدها درباره اصلاحات در کارخانه خود نوشت:

"ظرف چند سال برای این جمعیت یک نظام تولیدی قابل قبول برپا داشتیم، و گرچه کارگران فقیر قانع بودند و برخلاف سایر کارگران این نظام کهن وضع خود را بهتر می‌دانستند و بسیار راضی بودند، اما من می‌دانستم که این زندگی در مقایسه با چیزی که اکنون می‌توان با امکانات بی‌اندازه‌ای که در اختیار دولت‌هاست، برای کلیه انسان‌های روی زمین فراهم نمود، زندگی فلاکت‌باری است." (انقلاب در ذهن و عمل انسانی، به نقل از منبع ۱۰، ص ۴۶۱-۴۶۰)

بنابراین اوئن از اصلاحات آن هم در محدوده بهبود وضعیت کارگران کارخانه خود راضی نبود. در سر جامعه‌ای می‌پروراند که در آن انسان‌ها، آزادانه و رها از سلطه زیست کنند. از این رو در سال‌های ۱۸۱۷-۱۸۱۵ که بیکاری و فقر عمومی گسترش یافت، برای از بین بردن فقر پیشنهاد تأسیس "آبادی‌های"^(۱۷) تعاونی نمود. طبق طرح اوئن، در هر یک از این "تعاونی‌ها"

۱۷- آقایان باقر پرهام و احمد تدین مترجمین کتاب گروندریسه کارل مارکس، واژه "آبادی" را معادل واژه کمون Commune در فرانسه و انگلیسی و Gemeinde در آلمانی قرار داده‌اند، که به عقیده من در مورد جماعات پیشنهادی اوئن معادل مناسبی به نظر می‌رسد.

هزار نفر اسکان می‌یافتند. بعضی در کشت‌زارها و برخی در کارخانه‌ها کار می‌کردند. در "آبادی" پیشنهادی وی کارفرما وجود نداشت، همه به‌طور دسته‌جمعی زندگی و به صورت اشتراکی کار می‌کردند، و آشپزخانه، غذاخوری و اتاق‌های مطالعه مشترک داشتند. (رجوع شود به منبع ۴)

وی در اوت ۱۸۱۷ برای نخستین بار اندیشه‌های نوین‌اش را طی سخنرانی‌های متعدد برای انبوه مردم شرح داد. سپس به بسط و گسترش افکار خود پرداخت و آن‌ها را در سال ۱۸۲۱ در "گزارش به بخش لانارک" انتشار داد.

مسکن جمعی و زندگی اشتراکی در اندیشه اوئن اهمیت خودویژه‌ای داشت. او معتقد بود که محیط پرورش انسان‌ها نقش مهمی در زندگی و پرورش شخصیت و منش آنان داراست. به نظر وی اگر نظام اقتصادی و اجتماعی موجود می‌تواند آدمی را فاسد و تباه سازد، پس عکس این مسئله یعنی برقراری یک نظام خودگردان نیز قادر خواهد بود، انسان را به سعادت برساند. اوئن صرفاً اندیشه‌پردازی نمی‌کرد، برای تحقق اندیشه‌های خود نیز می‌کوشید. مانند فلاسفه صرفاً جهان را تفسیر و تعبیر نمی‌کرد، در پی نفی و تغییر وضع موجود بود. فیلسوفان و نظریه‌پردازان شاید دردشناس باشند، اما درمان‌گر نیستند. اوئن می‌کوشید درمان‌گر باشد. بنابراین منتظر ننشست که کسانی پیدا شوند و ایده او را پیاده کنند. خود دست به کار شد، و کوشید به آرمان‌شهر خود در "هم‌آهنگی نوین" زندگی ببخشد.^(۱۸)

اوئن پس از شکست این طرح بلندپروازانه، و چند تلاش ناموفق دیگر، در تابستان ۱۸۲۹ به انگلیس بازگشت. در این زمان جامعه انگلیس، نسبت به زمانی که وی آن را به مقصد آمریکا ترک کرد، متحول شده بود. کارگران در تلاش ایجاد نمودن سازمان‌های مستقل خود بودند. اوئن تحت تأثیر این تلاش‌ها قرار گرفت. با جامعه پیوند واقعی‌تری برقرار کرد و وارد مبارزه جاری کارگران با سرمایه‌داران شد. اوئن با جنبش تعاونی‌ها رابطه برقرار نمود و سعی نمود اندیشه تعاونی‌ها را بسط دهد. وی در این مقطع طرح تأسیس "بورس‌های کار" را در انداخت.^(۱۹)

در این جا لازم است تأکید کنیم، برای اوئن تشکیل "بورس‌های کار" و یا شرکت‌های

۱۸- درباره "هم‌آهنگی نوین" رجوع شود به متن مقاله، زیر عنوان "برخی خصوصیات عمومی طرح‌های سوسیالیست‌های نخستین"

۱۹- درباره "بورس‌های کار" رجوع شود به متن مقاله، قسمت "جنبش تعاونی‌ها"

تعاونی تولید و مصرف، به معنای دست‌یابی به جامعه مطلوب مورد نظرش نبود. او چنین توهمی نداشت که با این‌گونه ابزارها بتوان معضلات اجتماعی را ریشه‌کن ساخت. آن‌ها را صرفاً زمینه‌ساز برای دگرگونی اساسی جامعه می‌دانست. آن کسانی که دگرگونی جامعه را از طریق پدیداری و گسترش این قبیل مؤسسات ممکن می‌دانستند، نه اوئن بلکه هوادارانش بودند.

اوئن لااقل از سال ۱۸۳۷ به این درک رسیده بود که تحولات سیستم کارخانه‌ای نقطه عزیمت دگرگونی اجتماعی است. او در سخنرانی‌های پیشگفته خود در منچستر به وضوح می‌گوید: "همین نظام کارخانه‌ای جدیدست که ضرورت طبقه‌بندی [=صورت‌بندی] برتر دیگری را برای جامعه پدید می‌آورد." (منبع ۹، ص ۲۸۲) بنابراین تعاونی‌ها و تعمیم‌های جداگانه و منفرد آن‌ها، بیانگر تجسم نظم اقتصادی مطلوب او نبودند. این‌ها فقط گامی در راستای تسهیل دگرگونی‌های جامعه به‌شمار می‌رفتند.

اندیشه اوئن لبریز از عناصر تجویز و عمل برای تغییر شرایط بود. همان‌گونه که اشاره کردیم، این او بود که بسیاری از موضوعاتی که سرمایه‌داران به‌مثابه خیال‌بافی کمونیستی ریش‌خند می‌کردند عملی نمود و انجام‌پذیر بودن آن‌ها را به اثبات رساند. کارل مارکس در این باره نوشت:

"هنگامی که رابرت اوئن کمی پس از نخستین دهه قرن کنونی کوشید ضرورت محدود ساختن روزانه کار را، نه تنها به صورت تئوریک بلکه واقعاً با استقرار ۱۰ ساعت کار در کارخانه نیولانارک که متعلق به خودش بود، اثبات نماید، این عمل به‌مثابه یک خیال‌بافی کمونیستی مورد استهزاء قرار گرفت. هم‌چنان که "ارتباط کار با‌آورد با پرورش کودکان" (۲۰) او و نیز شرکت‌های تعاونی کارگری که وی برای نخستین بار به وجود آورد ریش‌خند گردید. امروز نخستین خیال‌بافی او به صورت قانون کارخانجات درآمد و دومی مانند عبارات رسمی در کلیه "قوانین کارخانجات" وارد شده است و حتی سومین خیال‌بافی وی امروز به منزله رویوشی برای پنهان داشتن زدوبندهای ارتجاعی به کار می‌رود." (منبع ۱، ص ۲۸۸)

رابرت اوئن در نوامبر ۱۸۳۳ نهادی درمنچستر به نام "جمعیت تجدید حیات ملی"

۲۰- در ترجمه فارسی (ایرج اسکندری) عبارت درون گیومه اشتباهاً به صورت "اتحادیه کار با‌آورد با پرورش کودکان" برگردانده شده است. اصل آن چنین است: *Verbindung von produktiver Arbeit mit Erziehung der Kinder*

(Society for National Regeneration) با همکاری ویلیام کوبت (William Cobbett) جان فال دن (John Fielden) و جان دوهرتی (John Doherty) ایجاد کرد که هدف آن کاهش ساعت کار بود. این انستیتو اولین نهادی در جهان است که خواسته ۸ ساعت کار برای همه کارگران را مطرح نمود.

فعالیت‌های اوئن محدود به موارد بالا نمی‌شد. او با جنبش اتحادیه‌ها نیز رابطه تنگاتنگ داشت. همان‌گونه که در متن مقاله ذکر شد، در سال ۱۸۳۲ با به هم پیوستن جمعیت‌ها و انجمن‌های پراکنده کارگران ساختمان، اتحادیه واحدی تشکیل گشت. این اتحادیه نسبت به شرایط آن زمان شکل نیرومندی به حساب می‌آمد. در بسیاری از شهرها شعبه داشت. تا آن حد قدرت داشت که بتواند شرایط کار مناسب‌تری برای اعضایش طلب کند و آن را به کارفرمایان تحمیل نماید. مرکز آن در منچستر بود. در سپتامبر ۱۸۳۳ اتحادیه نشست وسیعی در این شهر برگزار کرد. اوئن نیز در این جلسه شرکت نمود و طرح جدیدی جهت تحول کار و چشم‌انداز اتحادیه ارائه داد.

اوئن در جلسه، فعالیت اتحادیه برای دفاع از منافع کارگران را عملی واجب و صحیح، ولی ناکافی خواند. به عقیده او اتحادیه باید هدف بزرگ‌تری در مقابل خود قرار داده، به خویش به چشم ضمیر هوشیار و سنگ‌بنای جامعه نوین نگاه کند. اوئن با طرح خود، اتحادیه‌ها را بازتعریف کرد. دورنمای جدیدی برای کار آن‌ها به دست داد. او از اتحادیه‌ها خواست وظیفه اساسی خود را به دست گرفتن صنعت قرار دهند.

گفته‌های اوئن با استقبال نشست روبه‌رو شد و قرار شد اتحادیه براساس طرح او تجدید سازمان یابد. در این طرح همه بناها، نجارها، نقشه‌کش‌ها، لوله‌کش‌ها، در یک کلام همه حرفه‌هایی که برای ساختن ساختمان وجودشان ضروری بود، در رشته صنعت ساختمان‌سازی (در یک گیلد - Guild - فراگیر ملی) متحد می‌شدند. این سازمان جدید قرار بود هم وظیفه اتحادیه و هم مدیریت مؤسسه را هم‌زمان به‌عهده گیرد. در رأس سازمان مذکور یک کمیته بزرگ ملی مرکب از نمایندگان کمیته‌های مناطق مختلف کشور که به‌نوبه خود از سوی نمایندگان محلات انتخاب می‌شدند، قرار داشت. در این طرح نمایندگان محلات، که لژ (Lodges) نامیده می‌شدند، خودشان نقش سرپرستی شرکت ساختمان‌سازی را به‌عهده می‌گرفتند. هم‌چنین وظایفی مثل تأمین بیمه درمانی اعضا، فراهم آوردن شرایط آموزش کودکان اعضا و ... به‌عهده آنان بود.

اگرچه شرایط عملی نمودن طرح به برکت وجود اتحادیه کارگران ساختمان تنها در این رشته فراهم بود، ولی خود طرح محدود به رشته فوق نمی‌شد. سایر حرفه‌ها نیز می‌بایست به همین طریق خود را سازمان می‌دادند. آن‌گاه همگی در سطح ملی و تمامی گستره بریتانیای کبیر در یک سیستم تعاونی به هم می‌پیوستند و کلیه عرصه اقتصاد را اداره می‌کردند.

رابرت اوئن با وجود این که چنین برنامه وسیعی را در دستور کار اتحادیه‌ها می‌گذاشت، ولی به مبارزه طبقاتی برای پیش‌برد آن اعتقاد نداشت. او انتظار داشت با فشار اخلاقی، نقد نظم اجتماعی مسلط، و نشان دادن برتری نقشه‌های خود نسبت به مناسبات موجود، سرمایه‌داران را مجاب کند که از نیروی اجتماعی خود (سرمایه و مالکیت‌شان) صرف‌نظر کنند و به طرح‌های او بگروند. اوئن تا زمان مرگش، دست از این خوش‌باوری نداشت.

به‌رحال اوئن در پیاده کردن طرح پیشگفته از کارفرمایان رشته ساختمان نیز توقع هم‌کاری داشت. اما برخلاف این انتظار کارفرمایان کارزار گسترده‌ای علیه اتحادیه به پا کردند. آن‌ها از ورود کارگران عضو اتحادیه به کارخانه جلوگیری و آن‌ها را اخراج می‌کردند.

پس از این نیز در فوریه ۱۸۳۴ اتحادیه کارگران وحدت بزرگ ملی^۱ به‌مثابه فدراسیون اتحادیه‌های کارگری تأسیس شد، که اوئن در تشکیل آن سهم زیادی داشت. فدراسیون در مدت زمان کوتاهی حدود نیم میلیون عضو به دست آورد. این اتحادیه رادیکال بود و برای پیشبرد اهداف خود اعتصاب را در دستور خویش قرار می‌داد. هم‌چنین برای حمایت از اعتصابیون کمک مالی جمع‌آوری می‌کرد و تجمعات اعتراضی سازمان می‌داد. وقتی چنین فدراسیون رزمنده‌ای به‌وجود آمد، دولت و جامعه سرمایه‌داری از هیچ اقدامی جهت درهم‌کوبیدن و انحلال آن فروگذار نکردند. سرانجام این سازمان در اوت ۱۸۳۴ از هم پاشید.

ذکر این نکته لازم است که اوئن با روش‌های مبارزاتی فدراسیون موافق نبود. او فقط به راه‌حل صلح‌آمیز از طریق اتحاد تولیدکنندگان و اقناع جامعه معتقد بود. فکر می‌کرد با کار فرهنگی و نیروی اخلاق می‌توان جامعه سرمایه‌داری را منقلب کرد. رابرت اوئن از یک طرف در طرح‌های خود کارگران را علیه نظم اجتماعی بسیج می‌کرد، اما از طرف دیگر از آن‌ها می‌خواست که در مبارزه علیه قدرت اجتماعی و سیاسی سرمایه‌داران شرکت نکنند. از این رو طرح‌های آرمانی او برای اتحاد تولیدکنندگان، بی‌قدرت اجرایی روی کاغذ باقی می‌ماندند. در سال‌های ۱۸۳۷-۱۸۳۶ سخنرانی‌های اوئن هنوز با استقبال کارگران روبه‌رو می‌شد.

از این پس بیشتر اوقات او صرف تدوین اندیشه‌های اخلاقی‌اش شد. از سال ۱۸۳۴ تا ۱۸۴۵ نشریه‌ای به نام "ندای نوین اخلاقی" منتشر کرد. او با جنبش چارلیست‌ها نیامیخت و از آن دوری گزید. زیرا به راه‌حل سیاسی برای آزادی اعتقاد نداشت. در سال‌های ۴۵-۱۸۴۱ بخشی از دل‌مشغولی او کمک به ادامه‌کاری آبادی خودگردان دیگری بود، که توسط هوادارانش در پائیز ۱۸۳۹ برپا شده بود.

پس از آن سفرهایی برای تبلیغ اندیشه‌هایش به آمریکا و فرانسه نمود. در سال‌های آخر عمر، زندگی‌نامه‌اش را نوشت که جلد‌های اول و دوم آن در ۵۸-۱۸۵۷ منتشر شدند. اگرچه آثار و فعالیت‌های سال‌های کهنوت او حرفی برای جنبش کارگری دربر نداشتند، ولی آرمان و پراتیک وی - به‌ویژه در دهه ۳۰ قرن نوزدهم - در جنبش کارگری تأثیر عمیقی بر جای گذاشتند. اندیشه‌های او در این یا آن گرایش کارگری که برای رهایی خود از نظام سرمایه‌داری پیکار می‌کرد، دوباره جان می‌گرفتند. تأثیر اوئن به‌ویژه در "سوسیالیسم صنفی" بیشتر بود.

۹۸/۳/۴

منابع

- ۱- کارل مارکس، کاپیتال، جلد ۱، ترجمه ایرج اسکندری
- ۲- کارل مارکس، کاپیتال، جلد ۲، ترجمه ایرج اسکندری
- ۳- کارل مارکس، کاپیتال، جلد ۳، ترجمه ایرج اسکندری
- ۴- رنه سدی، یو، تاریخ سوسیالیسم‌ها، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر نو، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۶
- ۵- جورج وودکاک، آنارشیزم، ترجمه هرمز عبداللهی، انتشارات معین، تهران ۱۳۶۸
- ۶- ای. ک. هانت، ایدئولوژی‌های اقتصادی، ترجمه سهراب بهداد، چاپ اول، تهران ۱۳۵۸
- ۷- کارل مارکس، فقر فلسفه، ترجمه؟
- ۸- کارل مارکس، گروندریسه - مبانی نقد اقتصادی سیاسی، جلد اول، مترجمین باقر بهرام و احمد تدین، چاپ اول ۱۳۶۳، شرکت چاپ گوته
- ۹- کارل مارکس، گروندریسه - مبانی نقد اقتصاد سیاسی، جلد دوم، مترجمین باقر بهرام

- و احمد تدین، چاپ اول ۱۳۷۵، چاپ نقش جهان
- ۱۰- آ. آئی‌کین، جوانی یک علم، تاریخ تکوین اقتصاد سیاسی، ترجمه ناصر گیلانی، چاپ اول، تیرماه ۱۳۵۸
- ۱۱- ای، اچ، کار، تاریخ روسیه شوروی- انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳-۱۹۱۷، جلد اول، ترجمه نجف دریابندری، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۱
- ۱۲- دکتر هوشنگ آریایی، تحول و نقش اتحادیه‌های کارگری در انگلستان، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، شهریورماه ۱۳۵۴
- ۱۳- ولفگانگ آبندرت، تاریخ جنبش کارگری، ترجمه ناهید فروغان، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ اول ۱۳۵۸
- ۱۴- تاریخ پیدایش و تکامل سندیکاها، نویسنده ؟، انتشارات ؟، اسفند ۱۳۲۴
- 15- R. Supek: Arbeiterselbstverwaltung und sozialistische Demokratie, Hannover 1978
- 16- W. Müller-Jentsch: Marx und die Gewerkschaften heute, In: Kritisches Gewerkschafts-Jahrbuch, 1982/83 S. 27-45
- 17- M. Schneider: kleine Geschichte der Gewerkschaften; Ihre Entwicklung in Deutschland von den Anfängen bis heute, 1989
- 18- W. Dickhut: Gewerkschaften und Klassenkampf, Erarbeitete Neuauflage, Juli 1988
- 19- E. Hasselmann: Robert Owen, Hamburg 1959
- ۲۰- کارل مارکس، نقد برنامه گوتا، ترجمه ا. برزگر، نشر نوید، برلین، ۱۳۷۵

کمون پاریس

مهبوش نظری

کمون پاریس یکی از برجسته‌ترین برآمدهای انقلابی طبقه کارگر است و دارای اهمیتی دورانساز می‌باشد. در کمون اکثریت بزرگی از کارگران پاریس سلطه بورژوازی را نفی کرد، خود را مسلح نمود و بسیج شد تا سرنوشت خویش را به دست گیرد. برای اولین بار دولت، ساختار درونی و ارگان‌های سرکوب آن در هم شکسته شدند و کارگران در عمل قهرمانانه خود ساختار سیاسی‌ای آفریدند که رهایی اقتصادی کار در آن امکان‌پذیر می‌شد.

کارل مارکس نه تنها در راستای جلب همبستگی جهانی با کمون کوشا بود، بلکه در پیوند نزدیکی با این جنبش سرنوشت‌ساز کارگری قرار داشت[□]. او در کتاب خود "جنگ داخلی در

□- حمایت مارکس از کمون در دو جنبه تجلی می‌یابد:

۱- در عرصه بین‌المللی: تلاش در جهت جلب حمایت کارگران اروپا و آمریکا از مبارزات کارگران پاریس و نیز دفاع آشکار از کمون در مطبوعات در مقابل تهمت‌ها و تحریفات بورژوازی اروپا.

۲- تماس مستقیم با کموناردها که به سه مورد آن در زیر اشاره می‌کنم:

۳۰ مارس: لئو فرانکل، کارگر جواهرساز و نماینده کمیسیون کار کمون از مارکس می‌خواهد که درباره اصلاحات اجتماعی ضروری در پاریس نظر خود را بیان دارد.

اواسط آوریل: مارکس اطلاعات نظامی و توضیحاتی پیرامون شرایط فروش اوراق بهادار در بورس‌های لندن به کمون می‌فرستد.

۱۳-۹ ماه مه: دیدار با فرستاده کمون، مارکس به او اطلاع می‌دهد که بیسمارک با فاور (وزیر

ادامه پاورقی در صفحه بعد)

فرانسه^۲ به تجزیه و تحلیل وقایع کمون پرداخت. این کتاب در واقع بیانیه رسمی شورای عمومی سازمان بین‌المللی کارگران (انترناسیونال اول) می‌باشد. در جلسه عمومی این شورا به تاریخ ۲۵ آوریل از مارکس خواسته شده بود که به تدوین آن بپردازد. در ۳۰ ماه مه، این بیانیه به تصویب انترناسیونال رسید.

کتاب "جنگ داخلی در فرانسه" از ۴ بخش تشکیل شده است. در بخش سوم آن، مارکس مشخصاً به کمون، در پرتوی ابتکار جدید تاریخی کارگران می‌پردازد. و خودویژگی کمون را به عنوان شکل سیاسی خودحکومتی کارگری برجسته می‌سازد. بنا به اهمیت این بخش ترجمه آن را در این شماره به چاپ می‌رسانیم. لازم به تذکر است که ترجمه دیگری از کتاب "جنگ داخلی در فرانسه"، توسط انتشارات سیاهکل به چاپ رسیده است. به دلیل نارسایی‌های این ترجمه ضروری دیدم که یکبار دیگر بخش سوم را از روی متن آلمانی آن به فارسی برگردانم. ترجمه اخیر براساس متنی است که برای اولین بار در سال ۱۸۹۱ توسط انگلس در برلین به چاپ رسیده است، و در جلد ۱۷ صفحات ۳۶۴-۳۱۹، مجموعه آثار کارل مارکس و فریدریش انگلس به زبان آلمانی آمده است. زیرنویس‌هایی که در ترجمه نوشته مارکس با علامت □ مشخص شده‌اند از من و سایر زیرنویس‌ها در متن اصلی و از طرف ناشران می‌باشند.

قبل از ترجمه، چکیده‌ای از رویدادهایی که به کمون منجر شدند را ذکر نموده‌ام تا خواننده با پیش‌زمینه تاریخی آن آشنا شود. این شرح تاریخی براساس کتاب "کمون پاریس ۱۸۷۱"، زیر نظر ا. ژلوبوفسکایا، (آ. مانفرد - آ. مولوک)، ترجمه محمدقاضی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران آبان ماه ۱۳۵۹، تنظیم شده است.

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

امور خارجه تی‌یر) برای سرکوب کمون تبانی کرده است. مارکس برای مقابله با این امر بر روی سرعت عمل کمون تأکید می‌کند. اطلاعات فوق از منبع زیر می‌باشد:

V. Adoratskij: Karl Marx Chronik seines Lebens in Einzeldaten. Dr. G. Edlin (Hrsg), Zürich 1934.

روندی که به کمون انجامید

I- اعلام جمهوری

انقلاب ۱۸ مارس ۱۸۷۱ که ۱۰ روز بعد کمون پاریس را مستقر نمود، به دنبال ۶ ماه مبارزه و قیام کارگران و مردم مسلح پاریس به وقوع پیوست. روندی که به کمون پاریس انجامید، از ماه اوت ۱۸۷۰ آغاز شد. در طی جنگ فرانسه و پروس، پس از نخستین شکست‌هایی که از ۷ تا ۹ اوت به قشون امپراطوری فرانسه وارد آمد، مردمی که ۲۰ سال تحت ستم حکومت بناپارت سوم قرار داشتند، به خیابان‌ها آمدند و خواهان سقوط امپراطوری و اعلام جمهوری شدند. در این باره روزنامه فرانسوی "ژورنال دوژنو" در پاریس از "تظاهرات متعدد توده‌ای" می‌نویسد که در روز هفتم اوت در آن شهر روی داد. برای مهار نمودن اعتراضات از تاریخ ۷ اوت و در پاریس تمامی ایالت سن (Seine) حکومت نظامی اعلام شد. کارگران پاریس در این اعتراضات نقش مهمی داشتند؛ قصد آن‌ها اعلام جمهوری بود و نه گرفتن قدرت به دست خود. آن‌ها از اعضای جمهوری خواه مجلس انتظار داشتند از نهضت پشتیبانی کرده و اعلام جمهوری نمایند. در آن زمان مجلس فرانسه ترکیبی از جناح‌های مختلف سلطنت طلب - به ویژه بناپارتیست‌ها و اورلئانیست‌ها - و یک اقلیت جمهوری خواه بود. جمهوری خواهان بورژوا که ادعا داشتند اپوزیسیون سلطنت طلبان هستند، به جای استقبال از حرکت مردم و تکیه بر آن برای اعلام جمهوری، در صدد ساخت و پاخت با جناح‌های سلطنت طلب و انتقال آرام قدرت بودند. برای آن‌ها حذف بناپارت و درعین حال حفظ اساس حکومت مطرح بود. بعد از ترک برداشتن قدرت امپراطوری در جنگ، جمهوری خواهان در وهله اول کوشیدند، رئیس مجلس به نام شنیدر (Schneider) که خود بناپارتیست بود را قانع کنند که فرماندهی کل قوا را از دست ناپلئون سوم به در آورد و اختیارات قوه مجریه را به یک کمیته ۱۵ نفره که اکثر آن بناپارتیست‌های عضو مجلس بودند، واگذار نماید. با شکست فرانسه در سدان (Sedan) و تشدید مبارزات توده‌ای، آن‌ها باز تمام سعی خود را کردند تا از سقوط امپراطوری از طریق انقلاب جلوگیری کنند، ولی موفق نشدند. با شکست فرانسه در سدان (اول سپتامبر) قیام وارد مرحله نوینی شد. کارگران پاریس به ابتکار خویش در غروب روز سوم سپتامبر به سمت مجلس فرانسه تظاهرات کردند و خواهان اعلام فوری و صریح جمهوری شدند. آرتور رانک جمهوری خواه و نویسنده کتاب "در عصر

امپراطوری" بعدها چنین نقل کرد:

"کارگران به صورت ستون‌های متعدد از محلات بل‌ویل (Belleville) و منیل موتتان (Ménilmontant) و مونمارتر (Montmartre) سرازیر شده بودند. همان روز زندان سنت پلازی (Sainte-Pélagie) مورد حملهٔ بلانکیست‌ها قرار گرفت و زندانیان سیاسی آزاد شدند. در چهارم سپتامبر تظاهرات ادامه یافت و جمعیت مجلس را اشغال کرد. در این اعتراضات بلانکیست‌ها و توژاکوبین‌ها نیز حضور داشتند. اشغال مجلس، جناح جمهوری‌خواه را ناگزیر کرد که خلع لویی بناپارت را اعلام کند. البته این جناح ابتدا سعی کرد از قبول جمهوری ظفره رود، ولی وقتی دریافت که بر سر دوراهی اعلام جمهوری یا سپردن رهبری قیام به دست بلانکیست‌ها و توژاکوبین‌ها قرار گرفته، به ناچار جمهوری را در تالار شهرداری اعلام کرد.

بدین ترتیب قیام چهارم سپتامبر ۱۸۷۰ امپراطوری ناپلئون سوم را واژگون ساخت و با وجود مخالفت جمهوری‌خواهان، آن‌ها را وادار کرد که برخلاف میل خود رژیم جمهوری را اعلام کنند. قدرت جدید، خود را "حکومت دفاع ملی" نامید. در نخستین جلسه اعضای حکومت، پست ریاست به ژنرال تروشو (۱۸۹۶-۱۸۱۵) محول شد و ژول فاوور (۱۸۸۰-۱۸۰۹) - یکی از عناصر برجسته جمهوری‌خواهان در مجلس - نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه گشت.

II - برپائی نهادهای توده‌ای

قیام قدرت را به نمایندگان مجلس سابق سپرد، ولی درعین حال به برکت آن، فضایی برای پدیداری و رشد انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، باشگاه‌ها و نهادهای توده‌ای به وجود آمد و مقدمات دخالت پائینی‌ها در سرنوشت خویش مهیا شد. از هنگام محاصره پاریس توسط قوای آلمانی (۱۹ سپتامبر) ۴۰ باشگاه در این شهر فعال بودند. در این باشگاه‌ها بلانکیست‌ها، توژاکوبین‌ها، پرودونی‌ها و سایر اعضای انترناسیونال اول (مجمع عمومی کارگران جهان) نقش روشنگرانه‌ای داشتند. در واقع باشگاه‌ها کانون مهم بحث، تبادل نظر سیاسی و سازماندهی توده‌ای شده بودند. برخی از آن‌ها از سوسیالیسم طرفداری می‌کردند. مثلاً باشگاه باتینیول (Batignolles) در برنامه خود انقلاب را به عنوان جنگ با سلطنت‌طلبان - آلمانی یا فرانسوی - و به مثابه مبارزه بر ضد استثمار انسان از انسان تفسیر نموده بود. باشگاه رسماً اعلام کرده بود که به جز پرچم سرخ، پرچم رسمی دیگری، برای ملت نمی‌شناسد. نهادهای دیگری که به

ابتکار اهالی تأسیس شده بودند، انجمن‌های نظارت نام داشتند. این انجمن‌ها اجتماعات عمومی سازمان می‌دادند و بر فعالیت‌های مقامات رسمی نظارت می‌کردند. مثلاً انجمن نظارت بخش هیجدهم دلیل تشکیل خود را چنین بیان داشته بود: "این انجمن در واقع نقطهٔ تأسیس حوزه‌هاست که آن خود پایهٔ اساسی جمهوری دموکراتیک است." نهاد فوق معتقد بود که وظایفش عبارتند از: سازمان دادن به امر دفاع و تأمین امنیت و حل مشکلات غذا و مسکن و مبارزه با سوءاستفاده‌های حکومت از قدرت و حمایت از جمهوری.

علاوه بر این‌ها، تمامی پارسی‌هایی که می‌توانستند سلاح بردارند، وارد گارد ملی می‌شدند. اعضای جزء گارد شروع به انتخاب رؤسای خود کردند و انجمن‌های منتخب خود را به وجود آوردند. این انجمن‌ها در بدو امر به‌ویژه به مسائل مالی واحدهای خود رسیدگی می‌کردند، سپس وظایف‌شان گسترش یافت تا جایی که فعالیت‌های رؤسای گردان را کنترل می‌نمودند و از آن‌ها حساب می‌خواستند. نهادهای فوق که بعضی مواقع حتی دستگاه‌های اداری دولتی و مخلوق بورژوازی را از میدان به در می‌کردند، بذر قدرت جدید توده‌ای را در خود داشتند.

در آن زمان انتخابات برای تشکیل کمون شعار عمومی بود. در بیستم سپتامبر، در اجتماع ۲۳۰ نمایندهٔ انجمن‌های نظارت، تشکیل کمون با اکثریت آراء به تصویب رسید. کارگران پاریس، کمون را به منزله سیستمی تلقی می‌کردند که در آن انجمن کارگران عهده‌دار اداره امور شهر می‌شد.

شکست‌های پی‌درپی گروه‌های منظم سربازان در پای دیوارهای پاریس، اهمیت گارد ملی را در نظر مردم بیشتر نمود. بعضی از گردان‌های گارد ملی خواهان شرکت در عملیات نظامی با تمام افراد خود بودند، لیکن حکومت با این امر مخالفت می‌ورزید. از ۲۰ تا ۲۳ سپتامبر تظاهراتی در شهر برپا شد. این اعتراضات بر اثر شایعاتی به وقوع پیوست که درباره مذاکرات حکومت با بیسمارک بر سر زبان‌ها بود و نیز به انگیزهٔ فرمان‌هایی بود که حکومت راجع به انتخابات مجلس ملی و انتخابات شهرداری‌ها صادر کرده بود. حکومت پس از این تظاهرات از انجام انتخابات کمون منصرف شد. انصراف آن از این کار در میان نهادهای مردمی ایجاد خشم و نارضایتی کرد. در اجتماعات عمومی باشگاه‌ها و در مطبوعات چپ پیشنهاد می‌شد که مردم بدون کسب اجازهٔ قبلی اقدام به انتخابات بکنند. در روزهای ۲۵ و ۲۶ سپتامبر و ۱۵ اکتبر تظاهرات تازه‌ای در پاریس با شعار انتخابات کمون به راه افتاد. در ۱۷ اکتبر حکومت

تصمیم گرفت انتخابات شهرداری‌ها را تا پایان محاصره پاریس به عقب باندازد و هرگونه شرکت در تظاهرات را برای گارد ملی ممنوع سازد.

کم‌کم نهادهای مردمی به قدرتی تبدیل می‌شدند و این برای حکومت قابل تحمل نبود. از ماه اکتبر حکومت سعی کرد دست به سرکوب بزند. در دهم اکتبر باشگاه باتی نیول مورد حمله قرار گرفت و ویل نو (Villeneuve) مسئول آن که بلانکیست بود، توقیف شد. در همین تاریخ دستور بازداشت آگوست بلانکی (۱۸۸۱-۱۸۰۵) و فلوران (۱۸۷۱-۱۸۳۸)، بلانکیست معروف که از سوی اهالی مناطق کارگری حمایت می‌شد، صادر شد.



لوئیس آگوست بلانکی

بر اثر رشد مبارزات، روز ۳۱ اکتبر تظاهرات گسترده‌ای با شعار "زنده باد کمون" به پا شد. جمعیت‌های کارگری به شهرداری حمله بردند، آن را اشغال کردند و عده‌ای از اعضای حکومت را بازداشت نمودند. بلانکی و یارانش کوشیدند حکومت را ساقط و قدرت را به دست بگیرند ولی موفق نشدند. با این حال یک موافقت‌نامه در سه ماده به شرح زیر با حکومت امضاء شد:

۱- انتخابات کمون در اول نوامبر انجام خواهد شد؛ ۲- انتخابات اعضای حکومت در روز دوم نوامبر صورت خواهد گرفت؛ ۳- هر دو حکومت مستقر در تالار شهرداری (یعنی حکومت ۴ سپتامبر و حکومت دیگری که توسط شورش ۳۱ اکتبر با شرکت بلانکی ایجاد شده بود) به طریقی مسالمت‌آمیز منحل خواهند شد و برای اعمال انجام شده در روز سی و یکم اکتبر هیچ‌گونه توبیخ و تعقیبی نسبت به هیچ‌کس به عمل نخواهد آمد.

علیرغم این توافق حکومت به قول خود وفا نکرد. باز هم انتخابات کمون را به عقب انداخت و تصمیم گرفت کسانی را که در ماجرای ۳۱ اکتبر شرکت داشتند، دستگیر کند.

در این جا مناسب است به موضع حوزه‌های پاریس انترناسیونال نیز اشاره‌ای داشته باشیم: موضع دو تشکل شورای فدرال حوزه‌های پاریس بین‌الملل و اتاق فدرال جمعیت‌های کارگری در باره مسائل مهم آن مقطع در خطابه‌ای که در تاریخ ۲۷ نوامبر منتشر شد، روشن شده است. این خطابه از سوی جریان اول توسط لئو فرانکل، هامه، مالن، تولن و چند نفر دیگر، و از طرف جریان دوم به وسیله آ. له‌وی، ژ. ل. پندی، آ. تسز و چند عضو دیگر، امضاء شده بود. در آن درخواست شده بود که از انعقاد معاهده صلح ننگ‌آور خودداری کنند، جنگ را با شور و حرارت ادامه دهند، انتخابات مجلس ملی را به بعد از جنگ موکول نمایند، بنیان حکومت جمهوری را استحکام بخشند، کالاهای مورد نیاز اولیه مردم را از طریق مصادره آن‌ها تأمین کنند، جیره‌ای برای هر فرد تضمین نمایند و پرداخت اجاره‌خانه‌ها را به بعد از جنگ موکول کنند. هم‌چنین خطابه اشاره به چندین خواسته مربوط به دوران بعد از جنگ داشت و حتی را که مردم پاریس برای انتخاب شهرداری خود داشتند تأیید می‌کرد. در بخشی از سند مورد نظر گفته شده بود: "ما می‌خواهیم زمین به دهقان واگذار شود که آن را می‌کارد، معادن به معدن‌چیان که در آن کار می‌کنند و کارخانه‌ها به کارگران که گرداننده آنند واگذار گردد."

III - تسلیم فرانسه

سرانجام در ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱ قرارداد ترک مخاصمه میان ژول فاوور و بیسمارک (۱۸۹۸-۱۸۱۵) پس از ۵ روز مذاکره به امضاء رسید و پاریس رسماً تسلیم شد. بیسمارک در آغاز مذاکره روی خلع سلاح افراد گارد ملی اصرار می‌ورزید؛ ولی فاوور به او فهماند که اجرای چنین کاری از ید قدرت حکومت فرانسه خارج است و نمی‌شود آن را در قرارداد گنجانند.

بدین ترتیب برخلاف میل دو حکومت فرانسه و آلمان، گارد ملی اسلحه و توپ‌های خود را حفظ کرد.

این قرارداد برای مدت سه هفته منعقد شده بود. مجلس ملی که انتخاب نمایندگان آن به روز ۸ فوریه موکول شده بود، می‌بایست پس از تشکیل بلافاصله در این باره تصمیم نهایی را بگیرد. مجلس ملی در روز ۱۲ فوریه در "بردو" گشایش یافت و روز ۱۷ فوریه "تی‌یر" (۱۸۷۷-۱۷۹۷) جلاد معروف کمون پاریس را به عنوان رئیس قوه مجریه برگزید. مقدمات پیمان صلح در ۲۶ فوریه ۱۸۷۱ در ورسای به امضاء رسید. این مقدمات متضمن الحاق قسمت عمده‌ای از ایالت لرن با دزهای متر ویتون ویل و نیز تمامی ایالت آژاس به استثنای شهر و دژ بلفور به آلمان بود. فرانسه یک گرامت ۵ میلیارد فرانکی نیز باید می‌پرداخت که یک میلیارد آن طی سال ۱۸۷۱ و بقیه در سه سال متوالی بعد از آن تسویه می‌شد. علاوه بر این، حق اشغال نظامی محله شانزلیزه پاریس در اول مارس برای حکومت آلمان به امضاء رسید.

IV - تشکیل کمیته مرکزی گارد ملی و انقلاب ۱۸ مارس

در دوران محاصره بود که تلاش‌هایی به منظور تأسیس سازمانی به نام فدراسیون گارد ملی صورت گرفت. لیکن این تلاش‌ها با مخالفت و مقاومت شدید مقامات حکومتی مواجه گردید و در آغاز پیشرفتی نداشت. در اوایل ماه فوریه ۱۸۷۱ شور و شتابی به این اقدامات داده شد. در روز ۶ فوریه عده زیادی از افراد گارد ملی مجمع عمومی برپا کردند تا درباره نامزدهای انتخاباتی مجلس ملی شور کنند. همین مجمع از میان خود جمعی برگزید که می‌توان هسته کمیته مرکزی گارد ملی را در آن مشاهده کرد.

براساس تصمیمات نشست قبلی، مجمع عمومی دیگری در پانزدهم فوریه در تیولی - وکسال برگزار شد و بیش از ۳۰۰۰ تن از افراد گارد ملی را به خود جلب کرد. مجمع از نمایندگان منتخب پاریس در مجلس ملی خواست با تمام وسایل ممکن در حفظ جمهوری بکوشند، کاری کنند که همه اعضای حکومت تروشو - فاور و کلیه عناصر سرشناس آن به پای میز محاکمه کشیده شوند، موجباتی فراهم آورند که یک کمیته نجات ملی به وجود بیاید، تظاهرات مسلحانه بر ضد ورود مقرر ارتش پروس به داخل پاریس برپا کنند، و علیه تلاش‌های معمول برای خلع سلاح گارد ملی که تنها نیروی مسلح در داخل کشور و تنها وسیله دفاع از خاک فرانسه است، اعتراض کنند.

مجمع کمیسیونی مرکب از نمایندگان گردان‌های گارد ملی برای برقراری نظم در انتخابات کمیته مرکزی و تنظیم اساسنامه فدراسیون گارد ملی تعیین کرد. کمیسیون چند روز بعد طرحی برای اساسنامه فدراسیون تهیه نمود که در جلسه مجمع عمومی ۲۴ فوریه گارد ملی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت. مجمع مقرر داشت که اساسنامه با تیراژ بالا چاپ و در پاریس توزیع شود تا همه گروهان‌ها از مفاد آن مطلع شوند و در باره آن بحث و تعمق کنند.

مجمع عمومی ۲۴ فوریه تبدیل به کمیته مرکزی موقت [□] شد و از همه گاردهای ملی دعوت کرد تا فوراً با اسلحه به محل‌های معمول تجمع خود بروند و سپس برای مقابله با اشغال‌گران آماده شوند. مجمع چندین تصمیم مهم نیز اتخاذ کرد: گارد ملی بر ضد هرگونه تلاشی به منظور خلع سلاح خود اعتراض خواهد کرد و اعلام می‌کند که در صورت لزوم در برابر چنین عملی مقاومت مسلحانه خواهد نمود. گارد ملی رؤسای به جز آن‌ها که خود برای خود تعیین می‌کند به رسمیت نخواهد شناخت. ^{□□}

در پایان جلسه، کمیته به زندان باستی رفت تا نسبت به جان‌باخته‌گان انقلابات ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ فرانسه ادای احترام کند.

در روز ۲۴ فوریه ۱۸۷۱، به افتخار سالگرد انقلاب فوریه ۱۸۴۸، تظاهرات عظیمی در اطراف "ستون زوئیه" برگزار شد. در تظاهرات، گردان‌های گارد ملی با پرچم افراشته و نواختن موزیک نظامی شرکت داشتند. روزهای ۲۵، ۲۶ و ۲۷ فوریه تظاهرات ادامه یافت و وسعت کم‌ظییری گرفت، از صبح روز ۲۷ فوریه، در تمام شهر پاریس انبارهای اسلحه و مهمات توسط مردم تصرف شد. به این ترتیب مدت‌ها پیش از انقلاب ۱۸ مارس، گارد ملی به‌عنوان قدرتی در کنار حکومت وجود داشت.

□ - از بین ۳۱ عضو کمیته مرکزی ۸ نفرشان بعدها عضو کمون شدند؛ بدین شرح: آرنولد برژه، ویار، وارلن، دوران، اوستین، پندی و فورتونه. ۴ نفرشان نیز عضو انترناسیونال اول بودند: آلاوان، دوران، وارلن و پندی.

□□ - در جلسه‌ای اوژن وارلن پیشنهاد کرد که دوباره همه مسئولین گارد ملی را که قبلاً به دستور فرمان‌دهی عالی برکنار شده بودند، به همان مقام برگزینند. بر اثر این انتخابات عده زیادی از سوسیالیست‌ها، از جمله خود وارلن، ژاکلار، فلوران و اود به سمت مسئولین گارد ملی انتخاب شدند. در ۱۰ مارس پندی کارگر به سمت ریاست مجمع عمومی بعدی انتخاب گردید.

۷ - انقلاب ۱۸ مارس

حکومت تی‌یر از همان آغاز کوشید گارد ملی را از سر خود واکند. یکی از نخستین اقدامات آشکار مجلس ملی و حکومت تی‌یر علیه گارد ملی لغو پرداخته‌ها به افراد آن بود. با توجه به این که اکثر افراد گارد ملی از کارگران و بیکاران تشکیل می‌شدند، این اقدام ضربه‌سختی بر آن‌ها بود. زیرا مواجب گارد ملی اغلب اوقات در زمان جنگ و محاصره تنها ممر درآمد هزاران کارگر بود. در کنار این اقدام آشکار، حکومت تی‌یر در حال تهیه نمودن طرحی بود که به "عملیات تنبیهی" معروف است.



مبارزه سنگر به سنگر کموناردها در اواخر ماه مه با نیروهای حکومت تی‌یر

قرار بود سه لشکر پیاده، یک لشکر سواره و ۹ آتشبار توپ‌خانه جنبش پاریس را مهار و سرکوب کنند و قدرت حکومت را تثبیت نمایند. واردکردن چنین عده کثیری سرباز به پاریس، البته بدون همکاری سرفرماندهی کل ارتش آلمان شدنی نبود. در ۴ مارس یک پیمان نظامی

راجع به تخلیه دژهای ساحل چپ سن در ورسای منعقد گردید. در ماده ۹ این پیمان پیش‌بینی شده بود که حکومت فرانسه می‌تواند بر تعداد نفرات پادگان پاریس تا ۴۰۰۰۰ نفر بیفزاید و لذا واحدهای جدیدی وارد پایتخت کند. حکم سرفرمان‌دهی ارتش آلمان مورخ ۱۲ مارس، یعنی ۶ روز پیش از انقلاب پاریس، به نحو روشنی همکاری و وحدت طبقات حاکم فرانسه و آلمان در سرکوب نمودن گارد ملی را نشان می‌دهد. در فرمان فوق تصریح شده بود: "پیش‌بینی می‌شود که در آینده‌ای نزدیک عملیات نظامی واحدهای فرانسوی بر ضد گاردهای ملی شورشی پاریس آغاز یابد. لذا باید با درخواست ژنرال وینوا - مبنی بر صدور اجازه عبور دادن واحدهای نظامی از ورای منطقه بی طرف - موافقت کرد."

تی‌یر به منظور تکمیل طرح خود، از مجلس ملی خواست مقرر حکومت را به ورسای منتقل کند. هدف او این بود که در صورت شکست ارتش از گارد ملی، بتواند آن را بازسازی کند. حکومت در عین حال به آزادی مطبوعات یورش برد. ۱۰ مارس به حکم ژنرال وینوا ۶ روزنامه پاریس به اسامی لووانزور، لومودورد، لوکری دوپویل، بوش‌دوفر، پردوشن و کاریکاتور توقیف شدند. در ۹ مارس، دادگاه نظامی بلانکی و فلوران را غیاباً به اعدام محکوم کرد. چندی بعد ژنرال وینوا در پایتخت حکومت نظامی اعلام کرد. سرانجام در جلسه هیئت وزیران در ۱۷ مارس که در آن ژنرال‌ها نیز شرکت داشتند، حکومت تصمیم به یورش گرفت. ژنرال وینوا مأمور رهبری عملیات نظامی در ۱۸ مارس شد. پیش از طلوع آفتاب در ۱۸ مارس حکومت حمله را آغاز کرد. اما پاریس قهرمان برای دفاع چون تنی واحد به پا خاست و طرح‌های حکومت را نقش بر آب ساخت. بدین‌گونه، انقلاب ۱۸ مارس به وقوع پیوست. این انقلاب پاسخی بود که مردم مسلح پاریس به ابتکار خود به لشکرکشی حکومت تی‌یر دادند. کمون خودبه‌خود به وجود آمد؛ بدین‌معنا که هیچ جریانی آن را با تمهید قبلی و از روی طرحی از پیش آماده شده، تدارک ندیده بود.

VI - در باره اعضای کارگر کمیته مرکزی و انتخابات کمون

انقلاب ۱۸ مارس با شعار کمون به پیروزی رسید و کمیته مرکزی گارد ملی با اعلام این که انجام انتخابات کمون اساس کار اوست، و با تأکید بر این نکته که به محض پدیداری کمون زمام اداره امور را به آن خواهد سپرد، موقتاً قدرت را به دست گرفت. این مطلب در اسناد و مدارکی که به تاریخ ۱۹ مارس به امضای کمیته مرکزی رسیده، از قبیل اعلامیه خطاب به

ملت، بیانیه خطاب به شهروندان پاریس و فرمان مربوط به تعیین تاریخ انتخابات کمون در ۲۲ مارس، تصریح شده است.

بسیاری از اعضای کمیته مرکزی گارد ملی کارگر بودند. این کارگران اسلحه به دست در رأس جنبش قرار گرفتند و با افتخار از عهده انجام وظایف سنگین خود برآمدند. آرتور آرنو ادیب و سوسیالیست که به نظرات پرودون گرایش داشت، بعدها در خاطرات خود چنین نوشت: "آنجا، در تالار شهرداری، دولتی بی نام و نشان وجود داشت که تقریباً و منحصرأ از کارگران ساده یا از کارمندان جزئی تشکیل شده بود که شاید اسامی سه چهارم ایشان از دایره‌ای به شعاع کوچکشان یا کارگاهشان فراتر نرفته بود."

از جمله کارگران عضو کمیته مرکزی می‌توان از افراد ذیل نام برد:

امیل ویکتور دووال کارگر ریخته‌گر و پیرو عقاید بلانکی؛ وی ابتدا مسئولیت منشی و سپس ریاست انجمن ریخته‌گران را به عهده داشت. دووال عضو شورای فدرال پاریس بین‌الملل بود. وی در سوم آوریل در سازماندهی افراد گارد ملی به منظور مقابله با حکومت ورسای شرکت داشت. در چهارم آوریل به اسارت ورسائیان درآمد و درجا تیرباران شد.

شارل آمورو کارگر کلاهدوز و پیرو عقاید بلانکی، مؤسس سندیکای کارگران کلاهدوز و عضو مجمع بین‌الملل.

آسی کارگر مکانیک؛ وی در سازماندهی اعتصابات کارگری فعال بود و در اعتصاب معروف کارخانه‌های "کروزو" نقش داشت.

لویی اوژن وارلن صحاف؛ وی یکی از اداره‌کنندگان اصلی شورای فدرال حوزه‌های پاریس بین‌الملل به‌شمار می‌رفت و در بسیاری از کنگره‌های آن شرکت داشت.

هیپولیت آدولف کلمانس صحاف، عضو مجمع بین‌الملل و پیرو عقاید پرودون؛ او بعداً به عضویت کمون انتخاب شد.

رانویه کارگر تزئینات (دکوراتور).

آندینو کارگر خیاط، عضو مجمع بین‌الملل و مسئول حوزه محلی پرلاشز.

آوان کارگر قالب‌گیر.

مالژورنال کارگر صحاف.

هانری ژوزت مرتیه شاگرد معمار، بلانکیست؛ او بعداً از بخش یازدهم به عضویت کمون انتخاب گردید.

آلفرد بیلپوره نقاش و عضو مجمع بین‌الملل کارگران.

ژان باتیست ژرم نجار؛ به تئوژاکوبین‌ها گرایش داشت. او بعداً عضو کمون شد.

کلویس دوین کارگر غله‌پاک‌کن (بوجاری) بود.

آنتوان آرنو عضو راه‌آهن و آندره برززه کارگر چاپخانه، کارمند جزء و پیرو عقاید بلانکی.



روز ۲۶ مارس انتخابات کمون برگزار شد. دو روز بعد اجتماعی با شرکت گردان‌های گارد ملی و جمع کثیری از مردم در تالار شهرداری پاریس تشکیل شد. در این اجتماع رانویه (یکی از اعضای کمیته مرکزی) به پشت میز خطابه‌ای که با پارچه سرخ و گل آرایش یافته بود رفت، نام نمایندگان منتخب کمون را خواند و سپس گفت: "به نام نامی ملت تشکیل کمون را اعلام می‌کنم!" بدین ترتیب روز ۲۸ فوریه کمون مستقر شد و کمیته مرکزی بی‌درنگ اختیارات را به کمون سپرد.

می‌توان منتخبین کمون را به دو گروه بزرگ تقسیم کرد: گروهی که نظر به تحولات اجتماعی داشت یا سوسیالیست بود؛ و دسته دوم که صرفاً خواهان جمهوری بود و به اصلاحات عمیق اجتماعی عقیده نداشت. گروه اول تقریباً از سه جناح (تئوژاکوبین‌ها، بلانکیست‌ها و پرودونیست‌ها) تشکیل می‌شد. بنا به آماری که در کتاب مورد مطالعه ما داده شده است، از ۸۶ نماینده منتخب کمون ۳۰ تن از تئوژاکوبین‌ها بودند. دلسکلوز یکی از پرسابقه‌ترین انقلابیون فرانسه، به این دسته تعلق داشت. او در انقلاب ۱۸۳۰ شرکت کرده، در ۱۸۴۸ کمیسر جمهوری بود و پس از شکست کارگران پاریس در ژوئن ۱۸۴۸، او را غیباً محاکمه و محکوم کردند. پس از دست‌گیری سال‌ها زندانی کشید و محکوم به اعمال شاقه شد. در ۲۶ مارس دلسکلوز از دو بخش پاریس به نمایندگی کمون انتخاب شد. او به‌عنوان نماینده مجلس ملی نیز انتخاب شده بود و پس از انتخابات کمون استعفای خود را از نمایندگی آن مجلس در ۲۹ مارس اعلام کرد.

بلانکیست‌ها ۱۳ نماینده در کمون داشتند. خود بلانکی در دو بخش پاریس اکثریت آراء را به دست آورد، ولی چند روز پیش از انقلاب ۱۸ مارس توسط حکومت تی‌یر دستگیر شده بود. در مرتبه بعد پیروان پرودون قرار داشتند. از اعضای مهم آن می‌توان از شارل بله (۱۸۷۸-۱۷۹۵)، که نخستین جلسه کمون در عصر روز ۲۸ مارس به ریاست او برگزار شد؛ آلبر تسز، کارگر گراور و کلیشه‌ساز و یکی از بنیان‌گذاران اتاق فدرال جمعیت‌های کارگری

بود؛ مالن، اوژن وارلن، شارل لونگه و غیره نام برد.

در دسته دوم شخصیت‌ها و افراد منفرد جای داشتند. شهرداران قدیمی و معاونان بخش‌های پاریس که جمعاً پانزده نفری بودند و یا جمهوری‌خواهان جزو این دسته‌اند. از میان اینان در همان جلسه اول تیرار شهردار بخش دوم که به نمایندگی کمون انتخاب شده بود، استعفا داد. به عقیده او مسائل مورد بحث در جلسه از صلاحیت مجمعی که خود را شهرداری می‌دانست خارج بود. بعداً تقریباً همه شهرداران و معاونان ایشان از کمون کناره‌گیری کردند، به نحوی که در ماه آوریل تعداد اعضای کمون به ۶۴ نفر تنزل کرد. در مقابل، کمون انتخابات مجددی بر پا کرد و ۱۷ عضو جدید برگزید که عده دیگری از اعضای مجمع بین‌الملل مانند سرایه، شارل لانگه، اوژن پوتیه، ژوهانار و ژالک دوران جزو آن‌ها بودند.

جنگ داخلی در فرانسه

کارل مارکس

صبح ۱۸ مارس ۱۸۷۱ پاریس با صدای رعدآسای "زنده باد کمون" از خواب بیدار شد. کمون، این هیولایی که فهم و شعور بورژوازی را تحت چنین آزمایش سختی قرار داده چیست؟

کمیته مرکزی در بیانیه ۱۸ مارس خود می‌گوید:

"پرولترهای پاریس در حین و بین شکست‌ها و خیانت طبقات حاکم دریافتند که وقت آن فرارسیده است تا با به دست گرفتن اداره امور دولتی وضع را از وخامت نجات دهند ... آنان دریافته‌اند که عالی‌ترین وظیفه و مسلم‌ترین حق‌شان است که خود را آقای سرنوشت خویش گردانند و قدرت دولتی را به دست بگیرند."^(۱)

اما این‌که طبقه کارگر به سادگی ماشین دولتی ساخته و پرداخته شده را به تملک خود

۱- "زورنال رسمی جمهوری فرانسه" منتشره در پاریس در تاریخ ۲۱ مارس ۱۸۷۱.

درآورد و آن را برای اهداف خویش به کار گیرد، امکان‌پذیر نیست.^(۱) قدرت دولتی متمرکز با ارگان‌های در همه جا حاضرش - ارتش دائمی، پلیس، بوروکراسی، روحانیت و دادگستری - ارگان‌هایی که بر حسب طرح تقسیم کار سیستماتیک و سلسله‌مراتبی از دوران سلطنت مطلقه نشأت گرفته است. در آن دوران قدرت دولتی متمرکز به جامعه بورژوازی نوبا به عنوان اسلحه‌ای قدرتمند در مبارزاتش علیه فئودالیسم خدمت می‌نمود. با این همه انواع زیاده‌های قرون وسطایی، حقوق اربابی و اشرافی، امتیازات محلی، انحصارات شهری و صنفی و قوانین ولایتی مانع رشد آن می‌شدند. جاروی عظیم انقلاب فرانسه قرن ۱۸ همه این جرمومه‌های دوران گذشته را به دور ریخت. و به طور همزمان سطح جامعه را از آخرین موانعی که در راه ساخت روبنای ساختمان دولتی مدرن قرار داشت، پاک کرد. این ساختمان دولتی مدرن در امپراطوری اول، که خود آن محصول جنگ‌های ائتلافی اروپای نیمه‌فئودال علیه فرانسه مدرن بود، بنا گردید. در اشکال حکومتی بعدی، دولت تحت کنترل پارلمان، یعنی زیر کنترل مستقیم طبقات مملک قرار گرفت. از یک طرف محلی برای به‌بار آوردن قرض‌های سرسام‌آور دولتی و برقراری مالیات‌های خردکننده شد، و به دلیل جذابیت قدرت اداری، درآمدها و شغل‌سازی‌هایش که درمقابل آن‌ها هر مقاومتی ناممکن می‌گردد، به موضوعی مورد مشاجره میان جناح‌های رقیب و ماجراجویی‌های طبقات حاکم تبدیل گردید، از طرف دیگر خصلت سیاسی آن همزمان با تغییرات اقتصادی جامعه تغییر کرد. به همان اندازه‌ای که پیشرفت صنعت مدرن تضاد طبقاتی میان سرمایه و کار را رشد می‌داد، گسترش و عمق می‌بخشید، به همان اندازه هم قدرت دولتی بیشتر و بیشتر خصوصیت قهر دولتی جهت سرکوب طبقه کارگر*، خصلت ماشین سلطه طبقاتی را کسب می‌کرد. پس از هر انقلاب که شاخص مبارزه طبقاتی می‌باشد، خصیصه سرکوب‌گر قدرت دولتی آشکارتر و آشکارتر

۱- در ۱۲ آوریل مارکس به کوگلمان نوشت: "اگر تو فصل آخر "هجدهم برومر" مراد دوباره بخوانی، خواهی دید که من تلاش بعدی انقلاب فرانسه را در این می‌بینم که دیگر برخلاف عملکرد تاکنونی‌اش ماشین بوروکراتیک-نظامی را از یک دست به دست دیگر انتقال ندهد، بلکه آن را درهم بشکند. و این پیش‌شرط هر انقلاب خلقی واقعی در این قاره می‌باشد. این تلاش رفقای حزبی قهرمان ما در پاریس هم هست."

*- در چاپ سال‌های ۱۸۷۱ و ۱۸۷۶ به جای "سرکوب طبقه کارگر" عبارت "سرکوب کار"

می‌گشت. انقلاب ۱۸۳۰ حکومت را از زمینداران به سرمایه‌داران، از دشمن دورتر به دشمن مستقیم کارگران انتقال داد. جمهوری خواهان بورژوا که به نام انقلاب فوریه [۱۸۴۸] قدرت دولتی را به دست گرفتند، آن را در قتل عام ژوئن به کار بستند، تا به طبقه کارگر اثبات کنند که جمهوری "اجتماعی" هیچ معنای دیگری به جز سرکوب اجتماعی آنان از طرف جمهوری ندارد؛ و تا به توده بورژواها و زمینداران سلطنت طلب اثبات کنند که آنان با خیال راحت می‌توانند نگرانی‌ها و مزایای پولی حکومتی را به جمهوری خواهان بورژوا بسپارند. علیرغم این، جمهوری خواهان بورژوا پس از عمل منحصر به فرد قهرمانانه‌شان در ژوئن ناچار شدند از صف مقدم حزب نظم به رده آخر آن عقب نشینند. حزب نظم ائتلافی از همه فراقسیون‌های رقیب و جناح‌های طبقات تصاحب‌کننده در تضادشان با طبقات تولیدکننده بود. تضادی که اکنون دیگر به صراحت اعلام شده بود. شکل مناسب حکومت جمعی آنان، جمهوری پارلمانی با لویی بناپارت به‌عنوان رئیس‌جمهور، حکومت تروریسم آشکار طبقاتی و توهین عمومی به "توده پست" بود. اگر جمهوری پارلمانی، به قول آقای تی‌یر فرم حکومتی‌ای بود که بین جناح‌های حاکم کمترین تفرقه را می‌انداخت، در عوض بین این طبقه و همه پیکره‌های اجتماعی که خارج از صفوف قلیل آنان قرار داشتند، شکاف ایجاد می‌کرد. دیوارهایی که تحت حکومت‌های پیشین، صفوف درونی طبقه حاکم را از هم جدا می‌نمودند، اکنون با اتحاد آنان فرو ریخته بودند. با توجه به خطر قیام پرولتاریا اکنون طبقه متحد مملکان بدون ملاحظه و با وقاحت از قدرت دولتی به عنوان ابزار جنگ ملی سرمایه علیه کار استفاده می‌کرد. اما لشکرکشی بی‌وقفه ایشان علیه توده‌های تولیدکننده، آنان را مجبور نمود که نه تنها قوه مجریه را بیشتر و بیشتر به قدرت سرکوبگر تبدیل کنند، بلکه به تدریج دژ پارلمانی خود - مجلس ملی - را هم در برابر قوه مجریه، از همه وسایل دفاعی‌اش محروم نمایند. قوه مجریه در قامت لویی بناپارت، آنان را بیرون کرد. فرزند تنی جمهوری "حزب نظم" امپراطوری دوم بود.

امپراطوری با کودتا به‌عنوان سند تولدش، با حق رأی عمومی به‌عنوان گواهی و با شمشیر به‌عنوان عصای سلطنتی‌اش وانمود می‌کرد که بر دهقانان متکی می‌باشد؛ دهقانان، آن توده تولیدکننده‌ای که به‌طور مستقیم در جنگ میان سرمایه و کار درگیر نبودند. امپراطوری وانمود می‌کرد که طبقه کارگر را با ازهم پاشاندن پارلمان و بدین وسیله با رفع چاکری آشکار حکومت از طبقات مملک، نجات می‌دهد. امپراطوری وانمود می‌کرد که طبقات مملک را بدین وسیله نجات می‌دهد که تنوع اقتصادی آنان بر طبقه کارگر را قوام می‌بخشد و بالاخره

وانمود می‌کرد که همه طبقات را با احیای تصویر فریبنده افتخار ملی متحد می‌نماید. در واقعیت امر امپراطوری تنها شکل حکومتی ممکن در آن زمانی بود که بورژوازی توانایی حکومت نمودن بر ملت را دیگر از دست داده و طبقه کارگر این توانایی را هنوز کسب نکرده بود. همه دنیا برای امپراطوری به‌عنوان ناجی اجتماع هورا کشید. جامعه بورژوازی تحت سلطه آن، فارغ از تمام نگرانی‌های سیاسی، به چنان درجه‌ای از رشد رسید که خود هیچگاه تصورش را نمی‌کرد. صنعت و تجارت آن به نحو بی‌اندازه‌ای گسترش یافتند؛ شیادان مالی جشن‌های عظیم و گسترده‌ای گرفتند؛ فلاکت توده‌ها در مقابل این شکوه و جلال گستاخانه و تجمل آراسته و زرق و برق دار رذیلانه کاملاً توی چشم می‌زد. قدرت دولتی به‌ظاهر بر فراز جامعه قرار داشت، ولیکن خود بدنام‌ترین رسوایی این جامعه و درعین حال کانون همه گندیگی‌های آن بود. سرنیزه‌های پروس که در آتش طمع انتقال مرکز ثقل این رژیم به برلین می‌سوخت، گندیگی این قدرت دولتی و جامعه‌ای را که نجات داده بود نمایان می‌ساخت. امپریالیسم خودفروش‌ترین و درعین حال شکل غایی آن قدرت دولتی‌ای می‌باشد که جامعه بورژوایی نوپا به‌عنوان ابزار رهایی خود از فئودالیسم خلق کرده بود، شکلی که جامعه سرمایه‌داری کاملاً رشد یافته آن را به ابزاری برای اسارت کار توسط سرمایه مبدل نموده بود. کمون کاملاً نقطه مقابل امپراطوری بود. بانگ "جمهوری اجتماعی" که پرولتاریای فرانسه با آن انقلاب فوریه را پیش برد، صرفاً بیانگر مطالبه مهم جمهوری‌ای بود که وظیفه‌اش نه تنها نابودی شکل سلطنتی سلطه طبقات، بلکه نابودی خود سلطه طبقات بود. کمون شکل مشخص این جمهوری بود.

پاریس، مرکز و مقر قدرت حکومتی سابق و درعین حال مرکز نقل اجتماعی طبقه کارگر فرانسه، علیه کوشش تی‌یر و ملاکان بی‌عار (Krautjunker) در بازگردانی و ابدی ساختن قدرت حکومتی سابق که میراث امپراطوری بود، به‌پا خاست. پاریس تنها به این دلیل توانست مقاومت کند که در نتیجه محاصره از شر ارتش خلاص شده بود، و به جای آن گارد ملی را که عمدتاً از کارگران تشکیل می‌شد، نشانده بود. حال این امر مسلم باید به یک نهاد دائمی تبدیل می‌گردید. از این رو اولین بخشنامه کمون انحلال ارتش موجود و جایگزینی آن با مردم مسلح بود.

کمون از شوراهای شهری تشکیل می‌شد که از طریق حق رأی عمومی در نواحی مختلف پاریس انتخاب شده بودند. آن‌ها مسئول و در هر زمان قابل عزل بودند. اکثریت اعضای آن‌ها

را آشکارا کارگران و یا نمایندگان به رسمیت شناخته شده طبقه کارگر، تشکیل می‌دادند. کمون ماهیتاً نهاد پارلمانی نبود بلکه نهادی کاری، مجری و در عین حال قانونگذار بود. از پلیس که تاکنون ابزار حکومت دولتی بود، فوراً همه جنبه‌های سیاسی‌اش سلب شد و به ابزار مسئول و در هر زمان قابل عزل کمون، مبدل گشت. در مورد کارمندان همه بخش‌های اداری دیگر نیز همین‌گونه عمل شد. مقرر گردید که به اعضای کمون از بالا تا پایین، بابت انجام خدمات شهری، دستمزدی مساوی با کارگران پرداخت گردد. امتیازات معمول و مقرری‌های نمایندگی مقامات عالی‌رتبه دولتی، همراه با خود این مقامات حذف گردیدند. ادارات عمومی دیگر ملک طلق عاملین حکومت مرکزی نبودند. نه تنها اداره امور شهری، بلکه از آن زمان به بعد تمام ابتکار عمل‌های دولتی به کمون واگذار شدند.

کمون بلافاصله پس از حذف به یکباره ارتش و پلیس که ابزار قدرت مادی حکومت قدیم بودند، به درهم شکستن ابزار سرکوب معنوی، [یعنی] قدرت کشیش‌ها پرداخت. وی بخشنامه‌ای جهت انحلال و سلب مالکیت از همه کلیساهایی را صادر کرد که دارای مالکیت بودند. کشیش‌ها به آرامش زندگی خصوصی بازگردانده شدند تا در آن‌جا، مانند پیشینیان خود - حواریون - از صدقه مؤمنان روزی خود را بگذرانند. همه مؤسسات آموزشی برای مردم مجانی و در عین حال از همه دخالت‌های دولت و کلیسا مبرا گردیدند. با این ترتیب نه تنها تحصیل در مدارس برای همگان میسر شد، بلکه هم‌چنین خود علم نیز از زنجیرهای پیش‌داوری‌های طبقاتی و قهر حکومتی رهایی یافت.

کارمندان قضایی استقلال کاذب خود را از دست دادند. استقلال کاذبی که فقط به درد پوشاندن اطاعت‌شان از همه حکومت‌های متوالی که یکی پس از دیگری به آن‌ها سوگند وفاداری یاد می‌کردند و بعد هم این سوگند را می‌شکستند، می‌خورد. مقرر شد که کارمندان قضایی نیز مانند سایر خادمین دولتی انتخابی، مسئول و قابل عزل باشند.

کمون پاریس مسلماً الگویی برای همه مراکز بزرگ صنعتی فرانسه به دست می‌داد. به محض برقرار شدن به یک‌باره نظم کمونی امور در پاریس و در نقاط مرکزی درجه دوم، قرار بود که حکومت‌های مرکزی قدیمی در ولایات نیز جای خود را به خودحکومتی تولیدکنندگان بدهند. در طرح مختصر سازمان کشوری که کمون فرصت کامل کردن آن را نیافت، تأکید شده است که کمون بایستی فرم سیاسی حتی کوچک‌ترین روستاها گردد و میلیشیای مردمی با مدت خدمت بسیار کوتاه جایگزین ارتش دائمی در مناطق روستایی

شود. جماعت روستایی هر منطقه امور خود را از طریق تشکیل مجمعی از نمایندگان در شهر مرکزی این منطقه اداره می‌کرد. این مجامع منطقه‌ای به نوبه خود نمایندگانی به شورای ملی نمایندگان در پاریس می‌فرستادند؛ نمایندگان هر لحظه قابل عزل و به ضوابطی که انتخاب‌کنندگان‌شان برای آن‌ها تعیین می‌کردند، مقید بودند. کارکردهای انگشت‌شمار ولی مهمی که هنوز برای حکومت مرکزی باقی می‌ماند، نمی‌بایست آن‌طور که عمداً تحریف می‌شود، حذف گردند، بلکه به کارگزاران مسئول کمون، واگذار می‌شد؛ وحدت ملی شکسته نمی‌شد، بلکه برعکس با قانون اساسی کمونی برقرار می‌گردید؛ وحدت ملی از راه خرد کردن آن قدرت دولتی‌ای مقدر می‌گردید که ادعا داشت پیکر مجسم این وحدت می‌باشد و در عین حال می‌خواست مستقل از ملت و بر آن تفوق داشته باشد. در حالی که خود دیگر صرفاً غده انگلی‌ای بر پیکر ملت بیش نبود. در حین این که ارگان‌های محض سرکوب حکومت قدیم حذف می‌گردید، قرار بود کارکردهای صحیح آن قوه قهریه‌ای را که دعوی تفوق بر جامعه داشت، از آن جدا گردد و به خدمتگزاران مسئول این جامعه واگذار شود. به جای آن‌که هر سه یا شش سال یک بار تصمیم گرفته شود که چه عضوی از طبقه حاکم مردم را در پارلمان نمایندگی و لگدمال نماید، قرار بود اهالی متشکل در کمون‌ها با استفاده از حق رأی همگانی از همان حقوقی برخوردار گردند که هر کارفرمایی در مورد انتخاب کارگران، نگهبانان و حسابداران شرکت خود داراست. و این امر به اندازه کافی شناخته شده است که جماعات معمولاً به همان خوبی افراد، برای کارهای واقعی فرد مناسبی را پیدا می‌کنند. و اگر آن‌ها یک بار اشتباه کنند، خیلی زود پی می‌برند که چگونه باید آن را جبران نمایند. وانگهی هیچ چیز با روح کمون بیگانه‌تر از این نبود که انتصابات منطبق با سلسله‌مراتب جایگزین حق انتخاب همگانی گردد.

معمولاً سرنوشت خلاقیت‌های جدید تاریخی چنین است که به غلط به‌عنوان زائده اشکال قدیمی و رو به زوالی محسوب گردند، که تا حدودی به آن‌ها شباهت دارند. به همین ترتیب نیز کمون نوین که قدرت دولتی مدرن را در هم شکست، به‌سان احیای کمون‌های قرون وسطایی انگاشته شد؛ کمون‌هایی که در آغاز قبل از [شکل‌گیری] قدرت دولتی وجود داشتند و بعداً مبنای آن را ساختند. قانون اساسی کمونی به غلط به کوششی تعبیر شد که قصد داشت منطبق با رؤیای مونتسکیو و زیروندن‌ها اتحادی از دولت‌های کوچک را به جای اتحاد خلق‌های بزرگ بنشاند. اتحادهایی که اگر چه بدو به گونه‌ای قهرآمیز به وجود آمده بودند،

ولیکن اکنون به مؤلفه‌ای قدرتمند از تولید اجتماعی مبدل گشته‌اند. تضاد کمون با قدرت دولتی به غلط شکل افراطی مبارزه قدیمی علیه تمرکز بیش از حد انگاشته شد. چه‌بسا شرایط ویژه تاریخی در سایر کشورها مانع از تکامل کلاسیک شکل حکومتی بورژوازی به صورت فرانسه گردد، چه‌بسا موجب شود ارگان‌های بزرگ مرکزی دولتی، به مانند انگلستان، با مجامع کشیش‌های فاسد، شوراها و شهرهای سودجو و رؤسای تندخوی نوانخانه‌ها در شهرها و قضات موروثی دادگاه‌های غیرنظامی در روستاها تکمیل گردد. برعکس، قانون اساسی کمون [در صورتی که اجرا می‌شد] به اجتماع همه آن نیروهایی را باز می‌گرداند که غده انگلی "دولت"، که از جامعه تغذیه و حرکت آزادانه آن را سلب می‌نماید، به مصرف رسانده بود. کمون تنها با همین یک کار احیای فرانسه را آغاز می‌کرد. طبقه متوسط شهرهای ایالتی، در کمون تلاشی را می‌دید در جهت احیای سلطه‌ای که این طبقه تحت حکومت لوئی فیلیپ بر کشور داشت. سلطه‌ای که در حکومت لوئی بناپارت با ادعای تسلط روستا بر شهر از میان رفته بود. در واقع قانون اساسی کمونی تولیدکنندگان روستایی را تحت هدایت فکری شهرهای مرکزی مناطق قرار می‌داد و کارگران شهری را نمایندگان طبیعی منافع تولیدکنندگان روستایی می‌کرد. نفس موجودیت کمون به شکلی بدیهی به خودحکومتی منطقی‌ای می‌انجامید. اما قدرت دولتی اکنون وجودش زائد شده بود و خودحکومتی دیگر وزنه‌ای در تقابل با آن نبود. تنها فردی مانند بیسمارک - که اگر دسیسه‌های آهن و خون به او مجال می‌دادند، با علاقه به حرفه سابق خود یعنی کارمندی کلادر داج^(۱) که کاملاً منطبق با میزان شعورش بود، بازمی‌گشت - به فکرش می‌افتاد، که به کمون پاریس کششی به سوی نظم شهری پروس نسبت دهد. نظم شهری‌ای که خود کاریکاتوری از سازمان قدیم شهری فرانسه در سال ۱۷۹۱ بود. کمون به شعار همه انقلاب‌های بورژوازی یعنی حکومت ارزان با از بین بردن هر دو منبع سنگین ترین مخارج، یعنی ارتش و دیوان سالاری، تحقق بخشید. ماهیت وجودی کمون پیش شرط عدم وجود سلطنت بود؛ سلطنتی که حداقل در اروپا زائده دائمی و پوشش ضروری سلطه طبقاتی می‌باشد. کمون برای جمهوری مبنایی برای نهادهای واقعاً دموکراتیک پدید می‌آورد. اما نه "حکومت ارزان" و نه "جمهوری حقیقی" هدف نهایی کمون نبودند؛ هر دو این‌ها به‌طور جنبی و خود به‌خود از آن ناشی شدند.

۱- هفته‌نامه فکاهی - طنزآمیز که در سال ۱۸۴۸ در برلین آغاز به انتشار نمود.

تعبیرهای متنوعی که از کمون شد و منافع متنوعی که در آن نمود یافتند، ثابت می‌کنند که کمون یک فرم سیاسی بود که از هر لحاظ قابلیت گسترش داشت، در حالی که همه اشکال حکومتی سابق اساساً سرکوبگر بوده‌اند. راز حقیقی کمون در این بود که کمون اساساً حکومت طبقه کارگر، نتیجه مبارزه طبقه تولیدکننده علیه طبقه تصاحب کننده بود. کمون آن شکل سیاسی‌ای بود که بالاخره کشف شده بود و تحت آن رهایی اقتصادی کار می‌توانست تحقق یابد.

بدون این شرط اخیر، قانون اساسی کمونی امری ناممکن و فریبی بیش نبود. حاکمیت سیاسی تولیدکنندگان با وجود بردگی اجتماعی ابدی آنان دوام نمی‌یابد. از این رو کمون می‌بایست به‌عنوان اهرمی در خدمت درهم شکستن پایه اقتصادی‌ای عمل کند، که بر مبنای آن موجودیت طبقات و با آن سلطه طبقاتی رقم خورده‌اند. با رهایی کار هر انسانی کارگر می‌گردد و کار تولیدی خصوصیت طبقاتی خود را از دست می‌دهد.

این واقعیت غریبی است که علیرغم همه حراف‌ها و ادبیات بی حد و حصر ۶۰ سال گذشته درباره رهایی کارگران*، تا کارگران در جایی امر رهاییشان را به دست خود می‌گیرند، فوراً صدای سخن‌سرایی‌های دفاعی حامیان جامعه کنونی، جامعه‌ای که دارای دو قطب سرمایه و بردگی مزدی می‌باشد (مالکان زمین اکنون دیگر فقط شریک ساکت سرمایه‌داران می‌باشند)، بالا می‌رود. انگار که جامعه سرمایه‌داری هنوز در حالت معصومیت دوشیزه‌وار می‌باشد، همه مبانی** آن هنوز تکامل نیافته‌اند، همه خودفریبی‌هایش هنوز برملا نگشته‌اند، همه واقعیات خودفروشانه‌اش هنوز عریان نشده‌اند! آنان فریاد می‌زنند که کمون قصد دارد مالکیت، پایه مدنیّت را لغو کند! بله، آقایان، کمون می‌خواست آن مالکیت طبقاتی را لغو نماید که کار [عده زیادی] را به ثروت تعداد قلیلی مبدل می‌کند. کمون قصد سلب مالکیت از سلب مالکیت‌کنندگان را داشت؛ می‌خواست مالکیت فردی را به این نحو تحقق بخشد که وسایل تولید، زمین و سرمایه را که امروز به‌طور عمده وسایل بندگی و استثمار کارند، به وسایل محض کار آزاد و اشتراکی مبدل نماید. اما این کمونیسم است، کمونیسم "غیرممکن"! اکنون،

*- در چاپ سال‌های ۱۸۷۱ و ۱۸۷۶ به جای "رهایی کارگران" عبارت "رهایی کار" آمده است.

**- در چاپ سال‌های ۱۸۷۱ و ۱۸۷۶ به جای "همه مبانی"، "همه تضادهای آن" نوشته شده است.

همان افراد طبقات مسلط که به اندازه کافی شعور دارند که ناممکن بودن تداوم سیستم کنونی را بپذیرند - و تعداد آنان نیز زیاد است - حواریون و راج تولید تعاونی شده‌اند، اما اگر تولید تعاونی سندی بوج و فریبکارانه باقی نماند، اگر جایگزین سیستم سرمایه‌داری بشود، اگر کلیت تعاونی‌ها تولید ملی را بر حسب یک برنامه مشترک تنظیم نمایند و به این ترتیب آن را خود اداره کنند و به هرج و مرج دائمی و تشنجات موسمی که سرنوشت اجتناب‌ناپذیر تولید سرمایه‌داری هستند، پایان دهند، پس حضرات این به‌جز کمونیسیم "ممکن" چه چیز دیگری خواهد بود؟

طبقه کارگر از کمون طلب معجزه نمی‌کرد. طبقه کارگر نباید اتوپی‌های شسته و رفته را با تصویب مردم به اجرا درآورد. طبقه کارگر می‌داند که برای این که رهایی خودش و بدین ترتیب شکلی عالی‌تر از زندگی را تحقق بخشد، یعنی آن شکلی که اجتماع کنونی از طریق رشد اقتصادی خود به نحو مقاومت‌ناپذیری به سویس می‌رود، باید از مبارزات طولانی، از یک‌سری کامل روندهای اجتماعی که انسان‌ها را نیز به مانند شرایط کاملاً تغییر می‌دهد، بگذرد. او به هیچ‌وجه ایده‌آل‌ها را تحقق نمی‌بخشد؛ او فقط باید آن عناصری از جامعه نوین را رهایی بخشد که در دامن جامعه بورژوازی در حال تلاشی، رشد یافته‌اند. طبقه کارگر با آگاهی کامل به رسالت* تاریخی خود و با اراده قهرمانانه برای عمل منطبق با این رسالت، می‌تواند به این قناعت کند که به فحاشی‌های زمخت پادوان مطبوعات و هم‌چنین به جانبداری مدرس‌آبانه تعلیمات بورژوازی خوش‌نیت که احکام جاهلانه و هوی و هوس‌های فرقه‌ای خود را با قطعیت علمی، هم‌چون وحی منزل موعظه می‌کنند، بخندد.

هنگامی که کمون پاریس رهبری انقلاب را به دست خود گرفت؛ هنگامی که کارگران ساده برای اولین بار جرأت کردند به امتیازات حکومتی "سروران طبیعی" خود، صاحبان مالکیت، دست‌درازی کنند و تحت شرایط سخت بی‌مانند، کار خود را با فروتنی، با وجدان و به نحو مؤثر در ازای حقوقی به انجام رسانند که بالاترین آن، به قول یک مقام عالی علمی (پروفسور هاگسلی) به زحمت به یک پنجم حقوق یک منشی شورای مدرسه لندن می‌رسید، در آن هنگام دنیای کهن با دیدن درفش سرخ، مظهر جمهوری کار که بر فراز شهرداری به اهتزاز در آمده بود، از خشم دچار تشنج شد.

* - در چاپ سال ۱۸۷۶ کلمه "گرایش" به جای "رسالت" آمده است.

و آری این اولین انقلابی بود که در آن طبقه کارگر آشکارا به‌عنوان تنها طبقه‌ای که هنوز توانایی ابتکار اجتماعی را دارد، حتی از طرف توده وسیع طبقه متوسط پاریس - دستفروشان، پیشه‌وران، تجار و البته به استثنای سرمایه‌داران متمول - به رسمیت شناخته شد. کمون آنان را از طریق رفع خردمندانه علت دائمی اختلاف میان خود طبقه متوسط، یعنی مشکل طلبکارها و بدهکارها، نجات داد^(۱). در سال ۱۸۴۸ همین بخش طبقه متوسط در سرکوب قیام ژوئن کارگران شرکت داشت؛ و بلافاصله بعد از آن خود قربانی طلبکارانش شد^(۲). اما این تنها دلیل همبستگی کنونی طبقه متوسط با کارگران نبود. طبقه متوسط احساس می‌کرد که فقط یک انتخاب وجود دارد: کمون یا امپراطوری؛ این که امپراطوری چه نامی داشته باشد علی‌السویه است. اما امپراطوری با غارت اموال عمومی، افزونی کلاه‌برداری‌های بزرگ مالی، یاری‌رسانی به شتاب دادن مصنوعی تمرکز سرمایه و از این طریق سلب مالکیت بخش بزرگی از طبقه متوسط، این طبقه را به لحاظ اقتصادی خانه‌خراب کرده بود. امپراطوری طبقه مذکور را به لحاظ سیاسی سرکوب کرده بود، با هرزه‌گی‌های خود آن را به لحاظ اخلاقی خلع سلاح نموده بود، به ولتریسم افراد این طبقه با سپردن تربیت فرزندان آنان به "برادران جاهل"^(۳) توهین کرده بود، احساس ملی‌شان به‌عنوان فرانسوی را با کشاندن شتابزده آنان به جنگ جریحه‌دار نموده بود، جنگی که همه ویرانی‌هایی را که بر جای گذاشت، صرفاً به یک

۱- بخشنامه کمون پاریس به تاریخ ۱۶ آوریل ۱۸۷۱ مقرر کرد که همه طلب‌ها در عرض سه سال به شکل قسطی و بدون بهره پرداخت گردند. این بخشنامه به‌ویژه وضعیت بورژوازی کوچک را بهبود بخشید و به نفع وام‌دهندگان، یعنی سرمایه‌داران بزرگ، نبود.

۲- در ۲۲ اوت ۱۸۴۸ مجلس ملی مهمترین نکات قانونی به نام "concordats à l'amiable"، تفاهم دوستانه میان بدهکاران و طلبکاران، را رد نمود. طبق این قانون، آن بدهکارانی مهلت پرداخت وامشان تمدید می‌شد که می‌توانستند ثابت کنند، که کسب و کارشان به دلیل انقلاب راکد مانده و به همین دلیل قادر به پرداخت قرض خود نمی‌باشند. نتیجه عدم تصویب این قانون در مجلس ملی، ورشکستگی توده‌وار خرده‌بورژوازی پاریس شد؛ توده‌ای که به خاطر منافع بورژوازی بزرگ قربانی شد.

۳- برادران جاهل (frères ignorantins)، اسم مستعار فرقه مذهبی که ۱۶۸۰ در رایمز (Reims) به وجود آمده بود و اعضای آن به کودکان فقرا درس می‌دادند؛ در مدارس این فرقه، محصلین اساساً به گونه‌ای مذهبی تربیت می‌شدند و به سایر بخش‌های دانش اهمیتی داده نمی‌شد. مارکس با بازی با این مفاهیم به سطح پائین و خصوصیت مذهبی مدارس ابتدایی در فرانسه بورژوازی اشاره می‌کند.

خودسری‌های نگهبانان مراتع، ژاندارم‌ها و کارمندان عالی‌رتبه اداری رهایی می‌بخشید. روشنگری توسط معلم مدرسه را جایگزین تحمیق توسط کشیش محل می‌نمود. دهقان فرانسوی قبل از هر چیز فردی حسابگر است. وی کاملاً عاقلانه می‌دید که درآمد کشیش‌ها به جای آن که از محل مالیات‌ها پرداخت شود، منحصرأ به صورت داوطلبانه از طریق جماعت مؤمنان هر کلیسا تأمین گردد. این‌ها مهم‌ترین اقدامات فوری و نیکی بودند که حاکمیت کمون - و فقط آن - برای دهقانان فرانسوی به ارمغان می‌آورد. از این رو پرداختن بیشتر به مسائل زندگی پیچیده واقعی‌ای که کمون به تنهایی قادر و در عین حال مجبور بود به نفع دهقانان آنان را حل نماید در این‌جا دیگر زائد می‌باشد. این مشکلات عبارتند از: قرض رهنی که مانند بختکی بر روی قطعه زمین دهقان سنگینی می‌کرد، پروتاریای روستایی که هر روز رشد بیشتری می‌کرد و سلب مالکیت دهقان از این قطعه زمین که با سرعت رو به تزایدی با گسترش اقتصاد کشاورزی و رقابت میان سرمایه‌داران کشاورزی به پیش می‌رفت.

دهقان فرانسوی لوئی بناپارت را به‌عنوان رئیس جمهور انتخاب کرده بود ولی حزب نظم امپراطوری دوم را ساخت. اما آن‌چه که دهقان فرانسوی واقعاً نیاز داشت، در سال‌های ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰ شروع به نشان دادن آن کرد. آن‌هم از این طریق که در همه جا شهردار خود را در مقابل مأموران حکومتی، معلم مدرسه را در مقابل کشیش‌های حکومتی و خودش را در مقابل ژاندارم‌های حکومتی قرار داد. همه قوانین مصوبه حزب نظم در ژانویه و فوریه ۱۸۵۰^(۱) به اعتراف خودشان قواعدی اجباری علیه دهقانان بودند. دهقان به این دلیل بناپارتیست بود که انقلاب کبیر با همه فوایدی که برایش داشت، را در ناپلئون تجسم می‌کرد. این توهم تحت دومین امپراطوری به‌سرعت در حال شکستن بود (و دهقان بنابه طبیعتش با ملاکان دشمن بود)، اکنون فواید گذشته، چگونه می‌توانست در برابر توجه کمون به منافع زنده و نیازهای فوری دهقانان جلوه نماید. واقعاً که وحشت اساسی ملاکین از همین بود. آن‌ها می‌دانستند که

۱- منظور مارکس در این‌جا قوانین زیر می‌باشد: قانونی درباره تقسیم فرانسه به مناطق نظامی، که رسواترین مرتجعین با گسترده‌ترین اختیارات به ریاست آن‌ها منصوب شده بودند؛ قانونی که به رئیس جمهور کشور حق عزل و نصب شهردار را می‌داد؛ قانونی که مدیران مدارس را تحت فرمان استان‌داران قرار می‌داد و نیز قانون آموزشی که نفوذ روحانیت بر امر هدایت تعلیم و تربیت را گسترش می‌داد. مارکس در کتاب "مبارزه طبقاتی در فرانسه ۱۸۵۰-۱۸۴۸" ماهیت این قوانین را برملا می‌کند.

نحو آن هم با نابودی امپراطور جبران کرد. در واقع پس از مهاجرت باند کولی‌های عالی‌مقام بناپارتیست و سرمایه‌دار از پاریس، حزب نظم حقیقی طبقه متوسط به‌عنوان اتحاد جمهوری‌خواهان^(۱) به صحنه آمد، زیر پرچم کمون ایستاد و از آن در مقابل مسخ نمودن حقایق توسط تی‌یر دفاع نمود. زمان نشان خواهد داد که آیا قدردانی این توده بزرگ طبقه متوسط در آزمایشات سخت کنونی ادامه خواهد یافت یا نه.

کمون، کاملاً حق داشت، هنگامی که به دهقانان نداداد: "پیروزی ما، امید شماست". از همه دروغ‌هایی که در ورسای بافته و از طرف روزنامه‌نگارهای مشهور اروپا با آب و تاب تکرار می‌گشت، ریاکارانه‌ترینش آن بود که ملاکان بی‌عار (Krautjunker) در مجلس ملی را نمایندگان دهقانان فرانسوی قلمداد می‌کردند. آدم فقط به یاد علاقه دهقانان فرانسوی به کسانی می‌افتد که بعد از ۱۸۱۵ باید به آن‌ها یک میلیارد^(۲) گرامت می‌پرداختند. در نظر دهقان فرانسوی، نفس موجودیت یک بانک بزرگ، حمله‌ای به دستاوردهای او در ۱۷۸۹ می‌باشد. بورژوازی در سال ۱۸۴۸ به نام انقلاب، به قطعه زمین دهقانان مالیاتی اضافی به اندازه ۴۵ سانتیم بر هر فرانک بسته بود. اکنون بورژوازی جنگ داخلی علیه انقلاب را شعله‌ور ساخته تا بار اصلی پرداخت گرامت جنگی ۵ میلیاردی به پروس را به دوش دهقانان بیاندازد. در مقابل، کمون بلافاصله در یکی از اولین بیانیه‌هایش اعلام کرد که بریاکنندگان واقعی جنگ خود نیز مسئول پرداخت هزینه‌های آن هستند. کمون دهقان را از پرداخت مالیات خونی معاف می‌نمود، به او حکومتی ارزان می‌داد و زالوهای آن یعنی محضردار، وکیل دعاوی، مأموران اجرایی دادگاه‌ها و سایر خون‌آشامان قضایی را به کارمندان مزدبگیر کمون که از طرف خود او انتخاب شده و در قبالتش مسئول بودند، تبدیل می‌کرد. کمون دهقان را از

۱- "Union républicaine" (Alliance républicaine des Départements) - سسازمان

سیاسی‌ای که نمایندگان اقلیت خردبورژوا در آن عضویت داشتند. این اعضا متولد استان‌های مختلف بوده و در پاریس زندگی می‌کردند. این تشکل از کمون حمایت نمود، به مبارزه با حکومت ورسای و مجلس ملی سلطنت طلب فراخوان داد، و از برقراری کمون در همه استان‌ها حمایت نمود.

۲- ۲۷ آوریل ۱۸۲۵ حکومت ارتجاعی کارل دهم قانونی درباره پرداخت گرامت به مهاجران آن زمان برای اموالی که در سال‌های انقلاب فرانسه از آن‌ها مصادره شده بود، صادر نمود. بیشترین بخش این گرامت که بالغ بر یک میلیارد فرانک فرانسه می‌شد... به جیب ورسای آریستوکراسی سلطنتی و ملاکان بزرگ ارضی رفت.

اگر کمون آزادانه سه ماه با ولایات در ارتباط باشد، موجب قیام عمومی دهقانان خواهد گردید. شتاب وحشت زده آنان برای محاصره پلیسی پاریس و جلوگیری از شیوع وبای گاوی به همین دلیل می باشد.

اگر کمون بدین ترتیب نماینده واقعی همه عناصر سالم جامعه فرانسه و از همین رو حکومت حقیقی ملی بود، در عین حال نیز حکومت کارگری، پیشقراول شجاع در مبارزه برای رهایی کار و به معنای کامل کلمه انترناسیونال بود. کمون جلوی چشمان ارتش پروس که دو ایالت فرانسه را به آلمان الحاق کرد، کارگران همه جهان را به فرانسه ملحق نمود.

امپراطوری دوم مجلس بزم مکاران جهان بود. کلاه برداران همه کشورها با دعوت او برای شرکت در هرزه گی هایش و غارت خلق فرانسه هجوم آورده بودند، حتی در حال حاضر هم دست راست تی‌یر، گانسکو (Gansko) ولگرد والاشی[□]، و دست چپش مارکوفسکی، جاسوس روسی می باشد. کمون به همه بیگانگان افتخار جان باختن برای یک امر جاویدان را داد. بورژوازی بین جنگ با خارجی که به دلیل خیانتش در آن شکست خورده بود و جنگ داخلی که به دلیل همدستی توطئه گرانه اش با اشغالگران بیگانه شعله ور شده بود، فرصت یافت تا وطن پرستی خود را با سازمان دادن شکار آلمانی های مقیم فرانسه توسط پلیس، به اثبات برساند. کمون یک آلمانی را به وزارت کار خود انتخاب نمود^{**}. تی‌یر، بورژوازی و امپراطوری دوم همواره لهستان را با وعده های همکاری فریب داده بودند، در حالی که در واقعیت آن را به روسیه فروختند و امور کثیف روسیه را به پیش بردند. کمون افتخار فرماندهی پاریس را به فرزندان قهرمان لهستان^{**} سپرد. و برای این که این مرحله تاریخی نوین را، که به نقش رهبری خود در آن واقف بود، بارز و مشخص نماید، سمبول عظیم افتخارات جنگی، ستون وندوم^(۱) را جلوی چشمان پروس های پیروز و ارتش بناپارتی به سرکردگی

□ - Walachei ناحیه ای در جنوب رومانی.

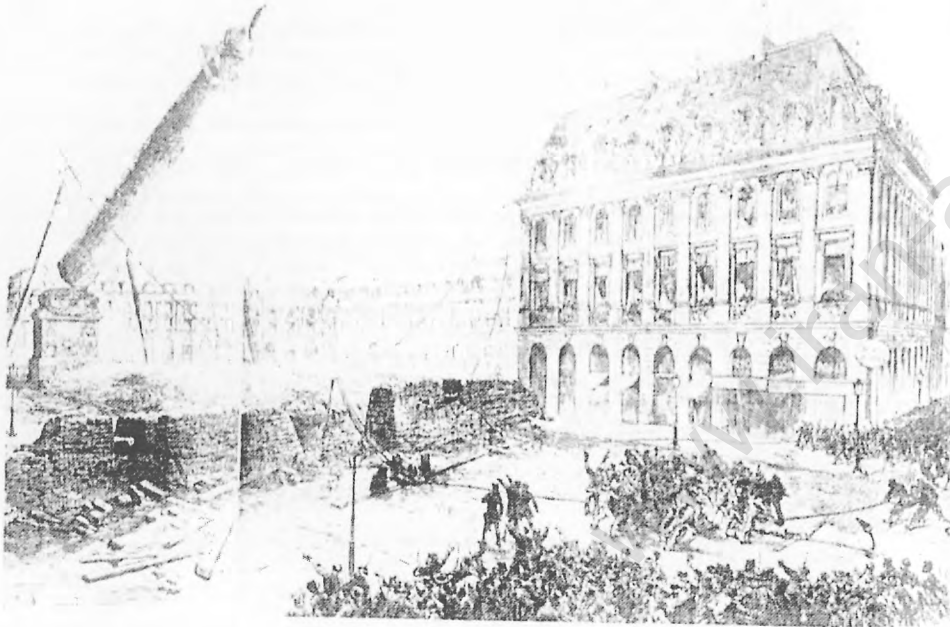
※ - Leo Frankel.

※※ - Jaroslaw Dombrowski & Walery Wroblewski.

۱ - Vendôme-Säule - ستون پیروزی و مجسمه ناپلئون اول که طی سال های

۱۸۱۰-۱۸۰۶ در میدان وندوم پاریس به عنوان سمبول پیروزی های او در سال ۱۸۰۵ از توپ هایی که در جنگ به غنیمت گرفته بود، ساخته شد. ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ کمون تصویب نمود که ستون وندوم را به عنوان سمبول شوونیسم و دشمنی خلق ها سرنگون نماید. در ۱۶ ماه مه این مصوبه به اجرا در آمد.

ژنرال های بناپارتی، واژگون نمود. مهم ترین آیین نامه اجتماعی کمون وجود کارآی خودش بود. مقررات ویژه کمون صرفاً ترجمان آن جهت گیری ای بود که در آن حکومت مردم بر مردم در جریان است. از جمله: لغو کار شبانه شاگردان نانوایان، ممنوعیت جریمه. این عادت کارفرمایان شده بود که به هر بهانه ای به عنوان جریمه نقدی مبلغی از دستمزد کارگران را کسر می کردند. روشی که طبق آن کارفرما تجسم قانون گذار، قاضی و میرغضب، در یک فرد، می باشد و در عین حال مبلغ جریمه را به جیب می زند. قانونی دیگر از این نوع انتقال همه کارگاه ها و کارخانه های تعطیل شده به تعاونی های کارگری با پیش فرض پرداخت غرامت بود. این که آیا سرمایه دار مربوطه فرار کرده یا کار را ترجیحاً تعطیل نموده بود، در امر پرداخت غرامت تفاوتی نمی کرد.



به زیر کشیدن ستون وندوم توسط کموناردها در تاریخ ۱۶ مه ۱۸۷۱

مقررات مالی کمون که به دلیل بصیرت و اعتدالش بسیار قابل توجه بود، تنها در چهارچوب آن قواعدی می گنجد که منطبق با وضعیت یک شهر محاصره شده می باشد. با توجه

به غارت بیکران شهر پاریس توسط بنگاه‌های مالی و مقاطعه‌کاران مسکن تحت سلطهٔ هاوس‌من، کمون در مورد مصادرهٔ دارایی آنان خیلی بیشتر از لوئی بناپارت حق داشت در زمانی که اموال خانوادهٔ اورلئان را توقیف نموده بود. هوهن زولرن‌ها و الیگارشی انگلیسی که بخش بزرگی از اموال خود را از راه غارت کلیسا به‌دست آورده بودند، طبیعتاً از این که کمون رقم ناچیزی معادل ۸۰۰۰ فرانک از طریق دنیوی کردن کلیسا، عایدش شده بود، شدیداً غضبناک شدند.

در حالی که حکومت ورسای، همین که دوباره جرأت و قوت پیدا کرد، قهرآمیزترین شیوه را علیه کمون به کار برد؛ در حالی که حکومت ابراز آزاد عقیده را در سراسر فرانسه سرکوب کرد و حتی گردهم‌آیی‌های هیئت‌های نمایندگی شهرهای بزرگ را ممنوع کرد؛ در حالی که این حکومت در ورسای و بقیهٔ فرانسه آن‌چنان سیستم جاسوسی‌ای رواج داد که حتی در زمان امپراطوری دوم نیز سابقه نداشت؛ در حالی که تمام روزنامه‌های چاپ پاریس را توسط بازجویان و ژاندارم‌های خود آتش زد و تمام مکاتباتی که با پاریس می‌شد را تحت کنترل گرفت؛ در حالی که در مجلس ملی بزدلانه‌ترین تلاش برای بیان یک کلمه به نفع پاریس را چنان در زوزه‌ها خفه می‌کردند که حتی در "اصناف ملاکین" ۱۸۱۶ نیز نظیرش وجود نداشت؛ آیا کمون به موضع خود مفتضحانه خیانت نکرده بود، اگر در حین جنگ خونخوارانهٔ ورسایی‌ها در خارج پاریس و تلاش‌های رشوه‌دهی و توطئه‌چینی آنان در داخل پاریس، همهٔ اشکال حسن اخلاق لیبرالیستی را به مانند آرام‌ترین دوران صلح مورد ملاحظه قرار می‌داد؟ اگر حکومت کمون از نوع حکومت تی‌یر می‌بود، آیا به همان اندازه که روزنامه‌های کمون را در ورسای ممنوع کردند، دلیل برای توقیف روزنامه‌های حزب نظم وجود نمی‌داشت؟

ملاکان واقعاً از این موضوع خیلی غضبناک شده بودند که درست در هنگامی که آن‌ها بازگشت به کلیسا را به‌عنوان تنها راه نجات فرانسه اعلام می‌کردند، کمون بی‌دین، آسرار مخصوص صومعهٔ بیکوس و کلیسای سن لارن^(۱) را برملا کرد. این ریشخند تی‌یر بود که در

۱- در روزنامهٔ "Le Mot d'ordre" مورخ ۵ ماه مه ۱۸۷۱ گزارشاتی در باره جنایاتی که در صومعه‌ها رخ داده بودند، منتشر گردید. طبق این گزارشات طی بازرسی‌هایی که از صومعهٔ بیکوس واقع در شهر سن آنتونیو در حومهٔ پاریس، به‌عمل آمده بود، به اثبات رسیده بود که (ادامهٔ پاروقی در صفحه بعد)

حالی که او ژنرال‌های بناپارتنی را به خاطر رتبهٔ اول شدن در شکست جنگی، امضای قرارداد تسلیم و پیچیدن سیگار در ویلهلمز هوهر^(۱) (Wilhelmshöher) مدال‌باران می‌کرد، کمون ژنرال‌های خود را با کوچک‌ترین سوءظنی به کوتاهی آن‌ها در خدمت‌شان، دستگیر می‌نمود. آیا فرمان کمون به اخراج و دستگیری یک عضو*، که با نام جعلی خود را در کمون جا کرده بود و در لیون به خاطر ورشکستگی ساده‌ای به ۶ روز زندان محکوم شده بود، سیلی توهین‌آمیزی به صورت ژول فاور (Jule Favre) متقلب، وزیر خارجه آن زمان فرانسه نبود که هنوز هم در حال فروش فرانسه به بیسمارک و دیکته کردن فرامین به حکومت بی‌همتای بلژیک می‌باشد؟ شکی نیست که کمون هرگز ادعای خطانپذیری نداشت. ادعایی که همهٔ حکومت‌های گذشته بدون استثناء داشتند. کمون همهٔ فعالیت‌ها و بیاناتش را منتشر می‌کرد و مردم را در جریان تمام نارسایی‌های خود می‌گذاشت.

در هر انقلابی به همراه نمایندگان واقعی آن، کسانی دیگر نیز خود را به جلو می‌اندازند که از خصوصیات دیگری برخوردارند. بعضی از آن‌ها بازماندگان انقلابات گذشته‌اند که درکی نسبت به جنبش کنونی ندارند. ولی هنوز به خاطر شخصیت یا شجاعت بارزشان یا هم‌چنین به دلیل سنت محض از نفوذ زیادی در میان مردم برخوردارند. برخی دیگر هوچی‌هایی ناب هستند. آن‌ها سال‌ها همان لفاظی‌های همیشگی را علیه حکومت‌های روز تکرار کرده‌اند و خود را به جای انقلابیون خالص جازده‌اند. بعد از ۱۸ مارس هم چنین کسانی ظاهر شدند و حتی در بعضی از موارد نیز نقش عالی‌ای ایفاء کردند. آن‌ها به محض این‌که قدرتشان را از دست دادند، مانع عمل واقعی طبقهٔ کارگر گشتند. به همان نحو که در راه انقلاب‌های قبلی سد ایجاد می‌کردند. چنین کسانی شری اجتناب‌ناپذیرند. در طول زمان آن‌ها به حاشیه رانده

(ادامهٔ پاروقی از صفحه قبل)

راهبه‌ها سال‌های سال در سلول‌های انفرادی حبس و زندانی گشته بودند. به‌علاوه در این صومعه آلات شکنجه نیز کشف شده بود. در کلیسای سن لارن یک تورفتگی مخفی در دیوار کشف شد که پر از اسکلت بود. این واقعات در یک بروشور آنتیستی کمون به نام "Les Grimes des Congrégations religieuses" در اختیار افکار عمومی قرار گرفت.

۱- محل Wilhelmshöher قصر تفریحی پادشاهان پروس در نزدیکی کاسل می‌باشد. از ۵ سپتامبر ۱۸۷۰ تا ۱۸ مارس ۱۸۷۱، ناپلئون سوم با سپاه خود در اسارت پروس در این محل به سر می‌برد. یکی از مهم‌ترین مشغله‌های آنان پیچیدن سیگار برای مصرف شخصی بود.

می‌شوند. ولی چنین مهلتی به کمون داده نشد.

چه اعجاب‌انگیز بودند، تحولاتی که کمون در پاریس بوجود آورده بود! از پاریس هرزه امپراطوری دوم دیگر اثری نبود. پاریس دیگر محل گردآمدن زمین‌داران انگلیسی، ملاکین غایب ایرلندی^(۱)، برده‌فروشان سابق و نوکیسه‌های آمریکایی و سرف‌داران سابق روسی و اشراف والامنش نبود. دیگر نعشی در سردخانه‌ها پیدا نمی‌شد، دستبردهای شبانه و دزدی دیگر تقریباً از بین رفته بود. از روزهای فوریه ۱۸۴۸ تاکنون، حقیقتاً برای اولین بار بود که خیابان‌های پاریس، آن هم بدون هر نوع پلیسی امن شده بود.

یکی از اعضای کمون گفت: "ما دیگر از قتل، سرقت و تهاجم به افراد چیزی نمی‌شنویم. واقعاً چنین به نظر می‌رسد که پلیس همهٔ دوستان محافظه‌کار خود را با خود به ورسای برده است."

روسی‌ها رد حامیان فراری خود یعنی مردان خانواده، مذهب و به‌خصوص مالکیت را گرفتند. به جای آنان، زنان حقیقی پاریس که هم‌چون زنان دوران باستان قهرمان، شرافتمند و فداکار بودند، رو آمدند. پاریس کاری، فکور، مبارز، خونین، در حال تدارک یک جامعهٔ نوین که تقریباً آدمخواران را پشت دروازه‌هایش فراموش کرده بود، در مسرت ابتکار تاریخی خویش می‌درخشید!

و اکنون، در تقابلی با این دنیای جدید در پاریس، به دنیای کهن در ورسای بنگرید: مشتکی از غول‌های بیابانی همهٔ رژیم‌های مرده، مشروطه‌خواهان، اورلشانیست‌ها، - حریص به ارتزاق از لاشهٔ ملت - با دنباله‌های از جمهوری خواهان متعلق به دوران ماقبل طوفان نوح، که حضورشان در مجلس برده‌داران به معنای تأیید شورش بود. جمهوری خواهانی که برای حفظ جمهوری پارلمانی‌شان، به درایت شمائل (فیگور) مسخره[□] پیری در رأس حکومت امید بسته بودند و با ترتیب مجالس شیخ‌وار در زو دو پوم (Jeu de Paum) (سالن جشنی که مجلس ملی

۱- زمینداران بزرگ ایرلندی که درآمد بدون زحمت خود را در خارج از املاک خود خرج می‌کردند. آنان ادارهٔ زمین‌های خود را به مباشرین و یا افراد بینابینی می‌سپردند، که این دسته نیز به نوبهٔ خود زمین را در قبال بهرهٔ سرسام‌آوری به رعایای کوچک واگذار می‌نمودند.

□- در اصل کلمهٔ Pickelhäring آمده که نام فیگور مسخره‌ای در نمایش کمدی قدیم آلمانی می‌باشد. در ادبیات انگلیسی هم چنین مفهومی برای فیگورهای مسخره نمایشات کمدی به کار می‌رود.

در سال ۱۷۸۹ مصوبات معروف خود را در آن تدوین می‌کرد) کاریکاتور ۱۷۸۹ را ترسیم می‌کنند. مجلس آن‌جا بود. نماینده همهٔ چیزهای مرده در فرانسه که فقط زیر سایهٔ شمشیر ژنرال‌های بناپارتیست شبه زندگی مجسمه‌واری داشت. پاریس تمام حقیقت، ورسای تمام دروغ. دروغی که از دهان تی‌یر بیرون می‌آمد.

تی‌یر خطاب به هیئت شهرداری‌های منطقهٔ (San und Oise) چنین گفت: "شما می‌توانید به قول من اعتماد کنید. من هرگز قول را نشکسته‌ام."؛ به مجلس گفت که این مجلس "حاصل آزادترین انتخابات و لیبرال‌ترین مجلسی است که فرانسه تاکنون داشته است"؛ به سربازان مخلوط از همهٔ رقب خود گفت که این ارتش "مایهٔ شگفتی جهان و آراسته‌ترین ارتشی است که فرانسه تاکنون داشته است"؛ به ولایات گفت که بمباران پاریس افسانه‌ای بیش نیست: "اگر چند گلولهٔ توپ شلیک شده است، کار ارتش ورسای نبوده، بلکه از طرف چند شورشی بوده که می‌خواستند بگویند ما می‌جنگیم در حالی که جرأت نشان دادن خود را هم نداشتند"^(۱)، بعد دوباره به ولایات گفت: "توپ‌خانه ورسای پاریس را بمباران نمی‌کند، فقط آن را به گلوله می‌بندد."

او به اسقف اعظم پاریس گفت که همهٔ تیرباران‌ها و انتقام‌جویی‌هایی که به ارتشیان ورسای نسبت می‌دهند، دروغی بیش نیست. وی در پاریس اعلام کرد که او صرفاً قصد دارد "پاریس را از بند ستمگران کرهیی که آن را تحت فشار قرار داده‌اند، آزاد سازد"^(۲) و "کمون پاریس در واقعیت فقط جمعی جنایتکار می‌باشند."

پاریس تی‌یر پاریس واقعی "تودهٔ پست" نبود، بلکه پاریس تخیلی، پاریس بورژواهای بزدل، پاریس زنان و مردان بلوارنشین، پاریس ثروتمند، سرمایه‌دار، رنگ طلا گرفته و تن‌پرور، آن پاریسی که اکنون با روسی‌هایش، نوکرانش، کلاه‌برداران و باند کولی‌های ادبی‌اش در ورسای، سن‌دنی، روپل و سنت ژرمن ازدحام نموده‌اند؛ آن پاریسی که برایش جنگ داخلی تنها یک بازی دلپذیر بود و با دوربین نبرد را تماشا می‌کرد، شلیک توپ‌ها را می‌شمرد و به شرافت خود و فاحشه‌هایش سوگند می‌خورد که این نمایش بی‌نهایت بهتر از همهٔ برنامه‌های تئاتر پورت سن مارتین (Theater der Porte Saint-Martin) برگزار شده است. برخاک افتادگان، واقعاً مرده بودند، ضجه‌های زخمیان واقعی بود؛ و به علاوه به لحاظ

۱- "Le Temps"، مورخ ۱۹ آوریل ۱۸۷۱.

۲- "ژورنال رسمی جمهوری فرانسه"، ورسای، مورخ ۵ ماه مه ۱۸۷۱.

تاریخی - جهانی این پایان ماجرا نبود.
این پاریس آقای تییر است، همان طور که مهاجرت کوبلنز، فرانسه آقای کالون
بود^(۱). (Calonne)

سرود وصله و قبا

Lied Flicken und vom Rock^(۱)
از سروده‌های نمایشنامه "مادر"

برتولت برشت

می شود ژنده قبای ما هرگاه به پیکرهامان
تو دوان می آیی، می گویی این اوضاع
نتواند یابد دیگر ازین بیش دوام
و به هر صورت ممکن، باید کرد کنون یاری تان.
می دوی پس با صد شوق سوی اربابان
چشم در راه تو ما مانده، ز سرما لرزان.
فاتحانه باز آیی، دهی از دور نشان
آن چه دادند سرانجام ترا:
وصله‌ای ناقابل.
وصله، خود، چیز بدی نیست، ولی، پاسخ ده:
به کجا رفت قبای کامل؟

۱- برگرفته شده از کتاب: سرودهای ستایش و اشعار دیگر، برتولت برشت، ترجمه سعید یوسف، انتشارات خاوران، چاپ اول، مرداد ۱۳۶۴



اعدام اسرای کمون در Jardin du Luxembourg در تاریخ ۳۰ مه ۱۸۷۱

۱- کوبلنز در زمان انقلاب فرانسه مرکز مهاجرت ضد انقلابیون سلطنت طلب بود که حمله نظامی به فرانسه انقلابی را تدارک می دیدند. آنجا مقر حکومت مهاجرین به ریاست کالون مرتجع متعصب بود که از طرف دولت‌های مطلقه فتوادل حمایت می گردید. کالون در حکومت لوئی پانزدهم وزیر بود.

تاریخچه مختصری از مبارزات و بحث‌های پیرامون کنترل و مدیریت کارگری

ناصر سعیدی

مقدمه

پس از فرو ریختن بلوک شرق نظریه پردازان سرمایه‌داری تبلیغات گسترده‌ای را به راه انداختند مبنی بر این که سوسیالیسم ورشکستگی خود را در عمل نشان داده و هیچ آلترناتیوی برای سرمایه‌داری و "بازار آزاد" وجود ندارد. فشار این تبلیغات و موج تهاجم جناح‌های دست راستی سرمایه‌داری در همه کشورهای پیشرفته تا آن درجه بود که بسیاری از مدعیان کمونیسم و سوسیالیسم یا به طرفداران شرمگین "اقتصاد بازار" تبدیل شدند و یا جرأت انتقاد نمودن از سرمایه‌داری را از دست دادند. گروه دوم خواسته یا ناخواسته مصداق این ضرب‌المثل بز دلانه شدند که "خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو!"

اما تعفن جهان سرمایه‌داری شدیدتر از آن است که بتوان درباره‌اش سکوت کرد. در واقع در هیچ دوره‌ای از تاریخ غیرعقلانی بودن جامعه طبقاتی همچون امروز آشکار نبوده است. دنیایی که در آن افزایش جهش‌وار ثروت جوامع بشری نه به سعادت توده مردم که به حرص بیشتر برای انباشت سرمایه و فقر و بی‌خانمانی صدها میلیون انسان منجر می‌شود؛ دنیایی که رشد غول‌آسای بارآوری کار در آن نه به کاهش شدت و زمان کار که به بیکاری توده‌ای

چون برآریم زدست شکم گرسنه فریاد و فغان
تو دوان می‌آیی، می‌گویی این اوضاع
نتواند یابد دیگر از این بیش دوام
و به هر صورت ممکن، باید کرد کنون یاری تان.
می‌دوی پس با صد شوق سوی اربابان
چشم در راه تو ما مانده، همه گرسنگان.
فاتحانه بازآیی، دهی از دور نشان
آن چه دادند سرانجام ترا:
لقمه‌ای ناقابل.
خرده‌نان چیز بدی نیست، ولیکن به کجاست
قرص نان کامل؟

احتیاج ما بس بیشتر از یک وصله است
ما قبای کامل می‌خواهیم.
احتیاج ما بس بیشتر از یک لقمه است
قرص نان کامل می‌خواهیم.
احتیاج ما بس بیشترست از یک شغل
کارخانه باید باشد از آن همه کارگران
با زغال سنگش
با سنگ معدن و کان
قدرت دولت، افزون بر آن.
احتیاج است بدین‌ها ما را.
چه توانی تو به ما داد اما؟

می‌انجامد؛ دنیایی که پیشرفت عظیم دانش پزشکی را پشتوانه خود دارد اما طبق آمار رسمی نیمی از ساکنین آن فاقد ابتدایی‌ترین وسایل بهداشتی هستند؛ دنیایی که با هزینه سالانه تسلیحاتی آن می‌توان پنج برابر جمعیت گرسنه جهان را سیر کرد؛ دنیایی که انسان‌ها را از خودبیگانه و مسخ می‌کند؛ مناسبات کالایی را بر همه چیز حاکم می‌کند، جنایت و ارتشاء و دزدی را - اگر از جانب طبقات "متشخص" و "محترم" باشد - ارج می‌نهد... چنین دنیایی باید زیر و رو شود! تا همین جا هم بیش از حد عمر کرده است.

بنابراین سوسیالیسم دلمشغولی روشنفکرانه نیست، یک نیاز مبرم و حیاتی است. اگر قرار است سرمایه‌داری منابع طبیعی و محیط زیست را به نابودی نکشاند، بشریت را به کام جنگ هسته‌ای و شیمیایی نبرد، گرسنگی و فقر را به صدها میلیون انسان تحمیل نکند، تنها راه چاره برپایی مناسباتی انسانی است. اما سوسیالیسم چیست؟ سوسیالیسم فرآیند خودسازمانیابی و عمل آگاهانه و جمعی کارگران و تهیدستان است. دنیای انسان‌های آزاد و برابر یا توسط توده‌های کارگر و زحمتکش بنا خواهد شد و یا هرگز ایجاد نخواهد گردید. فروریختن بلوک شرق و رشکستگی اندیشه و پراتیکی را ثابت کرد که می‌خواست "سوسیالیسم" را از بالای سر جامعه - توسط یک حزب مقتدر - "اعمال" کند. این طرز تلقی شکست خورد و باید برای همیشه به خاک سپرده شود.

غالب احزاب و سازمان‌های چپ ایرانی، اگرچه در حرف ناگزیر شده‌اند نکته قوق را بپذیرند، اما در عمل به آن باور ندارند. این جریانات پس از انقلاب ۵۷ و تا همین چند سال پیش صدها صفحه درباره "جمهوری دموکراتیک خلق"، "جمهوری دموکراتیک انقلابی"، "متدولوژی مرحله انقلاب"، "دولت در دوره‌های انقلابی" و عنوان‌های مشابه سیاه کردند، اما به تلاش‌های توده کارگران برای درهم شکستن مناسبات سرمایه‌داری و رهایی اقتصادی کار نیم‌نگاهی هم نیانداختند. جریانات مذکور از چند سال پیش به این سو حتی همان‌گونه بحث‌ها را نیز رها کرده‌اند و اینک غالب‌شان یا توجه خود را معطوف به تغییرات درون جناح‌های حکومتی می‌کنند و یا به بحث‌هایی نظیر "جامعه مدنی" و "دولت و جامعه سکولار" می‌پردازند. همه این جریانات به طور ضمنی برقراری سوسیالیسم را - آن هم در آینده‌ای بسیار دور - وظیفه حزب و سازمان خود می‌دانند و نه توده کارگران و تهیدستان. آنان توده کارگران را موجودات عقب‌مانده‌ای می‌دانند که نیاز به رهبر دارند. به همین جهت نیز نمی‌توانند به تاریخ مبارزات این توده توجه کنند و از آن بیاموزند.

برعکس، گرایشی که عمیقاً به عبارت مشهور اساسنامه بین‌الملل اول معتقد است که: "رهایی طبقه کارگر فقط می‌تواند به دست خود طبقه کارگر صورت گیرد"، به گونه دیگری به تاریخ مبارزه طبقاتی و به مسائل اجتماعی برخورد می‌کند. برای چنین گرایشی هیچ چیز بدیهی‌تر از آن نیست که مستقیماً به این تاریخ پربار و به اشکال متنوع مبارزه کارگران رجوع کند و بکوشد با پژوهش در آن، تئوری انقلابی را غنا بخشد. چرا که به قول یکی از فعالین جنبش کارگری انگلیس - کن کوآتس - اندیشه‌های سوسیالیستی اگر دائماً با فعالیت‌های خلاق طبقه کارگر پربار، متکامل و تقویت نشوند، در بهترین حالت رویاهای شیرین و در بدترین حالت کابوس‌های مذهبی هستند.*

با چنین برداشتی طبیعتاً تلاش‌های کارگران برای درهم شکستن نظام سرمایه‌داری، برای رهایی اقتصادی کار، یکی از بحث‌های اساسی سوسیالیسم است. مطالعه مبارزات گسترده‌ای که در این پهنه صورت گرفته، درک ما را از سوسیالیسم و راه رسیدن به آن واقعی‌تر، زمینی‌تر و شفاف‌تر می‌کند؛ مقاله‌ای که در پیش رو دارید ادای سهمی است در این راستا. درنوشته حاضر اجمالاً به دو رشته از مسائل مربوط به کنترل و مدیریت کارگری پرداخته می‌شود:

الف - برخی از پروژه‌های اجتماعی و نقاط عطف مبارزه طبقاتی که عبارت هستند از: کمون پاریس، مبارزات کارگری حول و حوش جنگ جهانی اول در انگلستان، ایالات متحده آمریکا و آلمان، جنبش کنترل کارگری در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، پروژه "خودمدیریتی کارگری" در یوگسلاوی و کمین کنترل کارگری در انگلستان در دهه‌های ۶۰ و ۷۰.

ب - برخی از گرایشات فکری و اندیشه‌های نظریه‌پردازان کمونیست و سوسیالیست که عبارتند از: نظرات کارل مارکس، گرایش سوسیالیسم صنفی، نظرات کارل کورس و آنتونیو گرامشی و روزا لوکزامبورگ در سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۱۸ و مبانی نظری فعالین کمین کنترل کارگری در انگلستان.

کمون پاریس

هنگامی که در سپیده‌دم ۱۸ مارس ۱۸۷۱ زنان و مردان گرسنه و زجر دیده پاریس به خیابان‌ها ریختند و در مرکز شهر تجمع کردند، هیچکس تصور نمی‌کرد که این آغاز اولین

* - Ken Coates, Fabrikbesetzungen ..., in: O. Jacobi u. a., 1973, S. 240

حکومت کارگری جهان باشد. توده‌های کارگر و تهیدست پاریس با دخالت فعال خود در جامعه یکی از ارکان مشروعیت بخشیدن و حفظ نظام سرمایه‌داری - یعنی دولت بورژوازی - را به زیر سؤال بردند. آنان به جهانیان نشان دادند، چگونه می‌توان با تصمیم‌گیری جمعی توده مردم، و معمول داشتن وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی، به آرزوهای انسان‌های لگدمال شده جامعه عمل پوشاند. ناگفته پیداست که تعمق در این نخستین حکومت کارگری، نکات آموزنده فراوانی برای همه انسان‌های آزادیخواه و کمونیست در بر دارد.

کمون بی‌شک در درجه اول از نظر تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران و ضرورت خرد کردن دستگاه دولتی بورژوازی اهمیت داشت. کمون الگوی جدیدی از دولت را به جامعه ارائه داد. در این الگو ارتش دائمی منحل شد و جای آن را تسلیح همگانی مردم گرفت؛ جدایی بین قوای مقننه، قضائیه و مجریه از بین رفت؛ تمامی مقامات از بالا تا پایین قابل انتخاب و برکناری شدند؛ رتبه‌ها و پست‌های نان و آب‌دار دولتی از بین رفتند و حقوق مأموران کمون به اندازه دستمزد کارگران تعیین گردید.

در پرتو این تجربه بود که مارکس و انگلس در پیشگفتار چاپ آلمانی مانیفست در سال ۱۸۷۲ - با استناد به کتاب "جنگ داخلی در فرانسه" - اعلام کردند: "طبقه کارگر نمی‌تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده‌ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد." با این وجود دستاوردهای کمون تنها به مسئله قدرت سیاسی خلاصه نمی‌شود. کمون در طول حیات کوتاه خویش اقدامات اجتماعی و اقتصادی‌ای انجام داد که در آن دوره بی‌نظیر بود. این یکی از افتخارات طبقه کارگر جهانی است که اولین حکومت آن، پیشگام اصلاحات اجتماعی بود و در مدت ۷۲ روز گام‌هایی را در این راستا برداشت که دولت‌های طبقات حاکم طی قرن‌ها برنداشته بودند. از جمله اقدامات اجتماعی کمون عبارت بودند از: - دایر کردن نانوائی‌ها و فروشگاه‌های عمومی که اجناس خود را تقریباً به قیمت تمام شده می‌فروختند.

- پرداخت کمک مالی به بیماران و بینوایان.

- تشکیل کمیسیون کار و تجارت. این کمیسیون وظایف زیر را در مقابل خود قرار داده بود: اصلاحات در ادارات دولتی کمون، اصلاح رابطه کارگران و کارفرمایان، تجدیدنظر در

قانون‌نامه تجارت، تجدیدنظر در تعرفه‌های گمرکی، اصلاح مالیات‌ها و تشکیل مرکز آمار.*
- کمیسیون کار و تجارت ترتیبی داد که در هر منطقه‌ای مراکز کاربایی ایجاد شدند؛ کار شبانه در نانوائی‌ها ممنوع گردید؛ جریمه نقدی در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها ممنوع شد و بالاخره کارگاه‌هایی که صاحبانشان فرار کرده بودند، به مالکیت کمون درآمدند.

اتحادیه‌ها و تشکل‌های کارگری در انجام اقدامات اجتماعی کمون نقش مهمی داشتند. و برپایی کمون به نوبه خود به تشکل‌یابی مزدبگیران کمک نمود. در آوریل ۱۸۷۱، ۳۴ انجمن تولیدکنندگان، ۳۴ دفتر اتحادیه‌ای و ۷ تشکل تأمین مایحتاج عمومی ایجاد شدند. جنبش اتحادیه‌ای نیز رونق داشت.**

اما نظم مورد نظر کمون در کارخانه‌ها و کارگاه‌هایی که صاحبانشان آن‌ها را ترک کرده و به مالکیت اجتماعی درآمده بودند، چه بود؟ در ۱۹ آوریل ۱۸۷۱ کمیسیون کار و تجارت ابلاغیه‌ای تصویب کرد که در آن از اتحادیه‌ها خواسته شده بود، کمیته‌ای ایجاد کنند که وظایف زیر را در مقابل خود بگذارد:

- آماري از کارخانه‌های مربوطه و وضعیت ابزار تولید در آن‌ها تهیه کند.

- گزارشی درباره شرایط عملی راه‌انداختن این کارخانه‌ها توسط جمعیت متعاون کارگرانی که در آن‌ها شاغلند، تهیه کند.

- نقشه‌ای برای ایجاد چنین جمعیت‌های متعاون کارگری تدوین نماید.

- دادگاه حکمیتی تشکیل دهد که در صورت بازگشت کارفرمایان، شرایط انتقال قطعی کارخانه‌ها به جمعیت‌های کارگری و پرداخت غرامت از سوی این جمعیت‌ها به کارفرمایان را فراهم آورد.

کمیته مزبور می‌بایست گزارش خود را به کمیسیون کار و تجارت ارائه می‌داد.***

هرچند در این ابلاغیه سخن از پرداخت غرامت به کارفرمایان می‌رود و هرچند کمون در عرصه اقتصادی به آن اندازه قاطعیت نداشت که از سرمایه‌داران سلب مالکیت کند؛ اما نکته اساسی اینجاست که کمون خواستار انتقال کارخانه‌ها و کارگاه‌های مذکور به دست "جمعیت

* - رجوع شود به: Lissagary, Der Pariser ..., S. 235

** - به نقل از: Rudi Supek, Arbeiterselbstverwaltung..., S. 30

*** - متن کامل ابلاغیه ۱۹ آوریل کمیسیون کار و تجارت در صفحات ۶۸-۶۷ این اثر درج

شده است: Ernest Mandel, Arbeiterkontrolle...

متعاون کارگران" بود. در سطح عمومی تر، کمون کمیسونی تشکیل داد که قرار بود درباره نیازها و خواسته‌های مردم تحقیق کند تا این تحقیق مبنایی باشد برای اقدامات عملی کمون. آرتور آرنولد در این باره می‌نویسد:

"این کمسیون قرار بود به کلیه نمایندگان کارگران، فرستادگان انترناسیونال، تشکل‌های کارگری، صاحبان صنعت و تشکل‌های اقتصادی رجوع کند؛ از آن‌ها گزارش و طرح بخواهد؛ این گزارشها و طرح‌ها را با آن‌ها به بحث بگذارد و سپس ابلاغیه‌هایی برای ارائه به کمون تدوین نماید. به‌طور خلاصه این نوعی شورای دولتی بدون حقوق بود که وظیفه داشت به آرزوهای کارگران جامه عمل بپوشاند... بین کمسیون مذکور و شورای دولتی این تفاوت مهم نیز وجود داشت: "کمسیون ابزار حکومت نبود که از آن دستور بگیرد؛ بلکه ابزار قدرت مردم، کارگران بود. کانالی بود که از طریق آن مردم نیازهایشان را با کمون در میان می‌گذاشتند..."

□ □ □

کمون پاریس نتوانست مناسبات اقتصادی سرمایه‌داری را از میان بردارد. سرمایه‌داران و اعیان و اشراف فرانسه به رهبری ژنرال تی‌یر و با پشتیبانی هم‌طبقه‌ای‌های آلمانی‌شان، به پاریس لشکرکشی کردند و کموناردها را به خاک و خون کشیدند. پس از ۷۲ روز آزادی و سعادت برای توده مردم، طبقات دارا بار دیگر بر پاریس چیره شدند. کارگران و توده زحمتکش - زن و مرد، پیر و جوان - قهرمانانه به دفاع از حکومت خویش برخاستند و در جنگی نابرابر شکست خوردند.

بدین ترتیب کمون "رهایی اقتصادی کار" را تنها شروع کرد، اما فرصت به سرانجام رساندن آن را نیافت. با این وجود می‌توان در همان اقداماتی نیز که در بالا به آن‌ها اشاره شد، نطفه‌های حرکت کارگران برای تغییر در نظم اقتصادی سرمایه را تشخیص داد.

سهام مارکس

نظرات و شخصیت مارکس بیش از یک قرن است که آماج سخیف‌ترین و کینه‌توزانه‌ترین حملات طبقات حاکم و کارشناسان ریز و درشت آن‌هاست. بورژوازی بارها ناقوس مرگ

اندیشه‌های مارکس را به صدا درآورده است و باز این اندیشه‌ها به دنبال برآمدها و انقلابات توده‌ای به نیرویی اجتماعی بدل شده‌اند. امروز نیز طبقه کارگر هر زمان که بخواهد بساط ننگین سرمایه را برچیند و خود را رها سازد، به سنگ‌بناها و ماتریالی که مارکس فراهم کرده و پروراندۀ است، نیاز دارد. به همین جهت ضروریست اشاره‌ای به نظرات مارکس بکنیم.



دستگیری مارکس در بروکسل در سال ۱۸۴۸

نزد مارکس بحث حاکم شدن کارگران بر سرنوشت‌شان، رابطه نزدیکی با موضوع "رهایی اقتصادی کار" دارد. مارکس در آثار زیادی به رهایی اقتصادی طبقه کارگر به‌عنوان هدف نهایی انقلاب کارگری اشاره می‌کند. وی در سال ۱۸۶۴ در اساسنامه موقت بین‌الملل اول که به

تصویب شورای کل بین الملل رسید، نوشت:

"با توجه به این که:

رهایی طبقه کارگر باید به دست خود طبقه انجام گیرد و مبارزه در راه رهایی طبقه کارگر معنایش نه مبارزه برای بدست آوردن امتیازات و انحصارهای طبقاتی، بلکه به دست آوردن حقوق و وظایف برابر و نابودی هرگونه فرمانروایی طبقاتی است؛

فرمانبری اقتصادی کارگر از صاحب وسایل کار، یعنی از صاحب سرچشمه های زندگی، پایه کلیه اشکال بردگی و پایه هرگونه فقر اجتماعی و زبونی فکری و وابستگی سیاسی می باشد؛ در نتیجه رهایی اقتصادی طبقه کارگر هدف نهایی است که هر جنبش سیاسی باید به عنوان وسیله ای پیرو آن باشد؛

...

با توجه به ملاحظات پیشگفته، اعضای کمیته امضاءکننده این سند ... گام های لازم را برای تأسیس جمعیت بین المللی کارگران برداشته اند.*

پس از این تاریخ نیز هم او و هم انگلس به دفعات بر اساسنامه بین الملل اول و ایده رهایی اقتصادی کار پای فشردند.**

اما "رهایی اقتصادی کار" چه ملزوماتی دارد و در چه شرایطی متحقق می شود؟ برای یافتن پاسخ این سؤال در اندیشه مارکس، باید کلیت سیستم فکری او را در نظر گرفت. "رهایی اقتصادی کار" نزد مارکس مستلزم تغییرات بنیادینی در تمامیت ساختار اجتماع و مناسبات بین انسانهاست. این تغییرات از جمله پهنه ها و وجوه زیر را در بر می گیرند:

۱- تکامل آزادانه افراد و تکامل کل جامعه باید لازم و ملزوم یکدیگر باشند. نظریه پردازان سرمایه داری خروارها کاغذ سیاه کرده اند تا مارکس را متهم به نفی آزادی فردی نمایند. می گویند سوسیالیسم ابتکارات فردی را از بین می برد. در زبان عامیانه نیز الگوی جامعه سوسیالیستی را به کارخانه یسی کولا تشبیه می کنند که گویا می خواهد همه انسانها را به صورت موجودات یکسان و مشابه دریاورد. اما در واقع قضیه برعکس است. این خود سرمایه داری است که میلیون ها کارگر را در محیطهای کار به موجوداتی بی اراده و

*- کارل مارکس - مجموعه آثار آلمانی - جلد ۱۶ - ص ۱۴.

** - به عنوان مثال رجوع شود به: مارکس و انگلس، مجموعه آثار آلمانی، جلد ۱۶، ص ۴۲۲

+ جلد ۱۷، صفحات ۴۲۲-۴۲۱ و ۴۶۹-۴۶۸.

فرمانبر تبدیل می کند؛ خلاقیت و ابتکار را در وجود آنها می کشد؛ استعدادهایشان را خشک می کند؛ آنها را به کارهای یکسویه، خسته کننده و زیان آور برای سلامتی وای دارد و ... در حالی که از نظر مارکس جامعه کمونیستی، جامعه انسان های آزاد و برابر است. مارکس برای آزادی فردی انسانها و شکوفایی استعدادهایشان اهمیت بسیاری قائل بود. انسان گرایی عمیق او نیز از همین جا سرچشمه می گیرد. منتهی او به درستی شرط آزادی فردی انسانها را در مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و از بین رفتن هر نوع استثمار و ستمگری می دانست. به همین جهت مارکس خواهان جامعه "تولیدکنندگان آزاد و برابر" بود. "اجتماعی که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است." (مانیفست حزب کمونیست)

۲- دولت و هرگونه قدرت حاکمه سیاسی باید زوال یابد. مارکس البته پس از انقلاب کارگری معتقد به اعمال قدرت سیاسی از جانب کارگران و یا دولت پرولتری بود. منتهی اولاً دولت نه به مفهوم سرمایه دارانه آن بلکه به معنای "پرولتاریایی که به صورت دولت متشکل شده است". ثانیاً دولتی که بنا به ماهیت و ساختارش زوال یابنده باشد.

۳- تقسیم کار اجتماعی که منشاء نابرابری های اجتماعیست، باید از بین برود. از مظاهر تقسیم کار اجتماعی، تضاد بین کار فکری و یدی و تضاد بین شهر و روستاست. این موضوع در کتاب "ایدئولوژی آلمانی" - اثر مارکس و انگلس - به تفصیل توضیح داده شده است.

۴- تولید و توزیع جامعه باید به گونه ای آگاهانه و با برنامه سازماندهی شود. نقد مارکس به مناسبات سرمایه داری از این نظر که تولید سرمایه داری نه به منظور رفع نیازهای جامعه که به خاطر حرص کسب ارزش اضافه صورت می گیرد، به اندازه کافی شناخته شده است. مارکس به جای مناسبات سرمایه داری، خواهان جامعه ایست که تولید و توزیع در آن با خرد جمعی، خود مدیریتی جامعه و به گونه ای آگاهانه سر و سامان یابد.

۵- تعیین و تنظیم نمودن پروسه کار و تولید توسط خود تولیدکنندگان. لازم است در این نکته درنگ بیشتری بکنیم:

بخش های مهمی از جلد اول کتاب "سرمایه" مربوط است به بررسی پروسه تولید سرمایه داری و اینکه چگونه سرمایه و سازماندهی تولید بورژوازی کارگر را به اسارت می کشد. از میان نقل قول های بسیاری که می شود از این قسمت ها آورد، فقط به یکی بسنده می کنم. مارکس در فصل "ماشینیسیم و صنعت بزرگ" می نویسد: "هر تولید سرمایه داری از آن جهت که تنها پروسه کار نیست بلکه در عین حال پروسه ارزش افزایی سرمایه است دارای این

خصوصیت است که نه تنها کارگر بر شرایط کار مسلط نیست بلکه به عکس این شرایط بر کارگر تسلط دارند. ولی این واژگونه شدن نقش‌ها با ماشینیسیم واقعیت فنی محسوسی به دست می‌آورد. وسیله کار، که تبدیل به اتوماتی شده است، طی پروسه کار در برابر خود کارگر به صورت سرمایه، به صورت کار مرده‌ای در می‌آید که بر نیروی زنده کار استیلا یافته و آن را می‌مکد. جدایی نیروهای فکری پروسه کار از کار دستی و تبدیل آن نیروها به وسایل استیلای سرمایه بر کار، چنانکه سابقاً متذکر شدیم، در صنعت بزرگی که بر پایه ماشینیسیم قرار دارد تحقق پیدا می‌کند.*

مارکس مناسبات استبدادی کارخانه‌های بورژوایی را به نقد می‌کشد و نظم سرمایه‌دارانه در محیط‌های کار را با سازماندهی ارتش مقایسه می‌کند: "هر عده‌ای از کارگران که با هم تحت فرمان سرمایه واحدی کار می‌کنند عیناً مانند سپاهی از ارتش احتیاج به افسران عالی‌رتبه (مدیران و متصدیان) و درجه‌دارانی دارند (مراقبین، بازرسان و سرکارگران) که به هنگام پروسه کار به نام سرمایه فرماندهی می‌کنند...***"

باز در همین ارتباط بحث از خود بیگانگی کارگران در مناسبات سرمایه‌داری مطرح می‌شود. بحث از خودبیگانگی کارگر دارای جنبه‌های گوناگون است. یکی از محققین به نام "سل" در "ایدئولوژی آلمانی" چهار شکل از خودبیگانگی را تشخیص می‌دهد: ۱- بیگانگی انسان از محصول کارش ۲- بیگانگی انسان از وسایل کارش ۳- بیگانگی انسان از انسان‌های دیگر ۴- بیگانگی فرد از خودش.***

در برابر همه این‌ها مارکس خواهان انتقال مالکیت وسایل تولید به اجتماع، تسلط تولیدکنندگان بر پروسه تولید، ایجاد مناسبات جدیدی در محیط‌های کار و رفع از خودبیگانگی انسانهاست.

۶- شرایط کار باید متناسب با ساختمان جسمی و روحی کارگر باشد. مارکس به کرات از کارهای یک‌نواخت و یک‌سویه در صنعت بزرگ، کاری که انسان را به زائده ماشین تبدیل می‌کند؛ انتقاد می‌نماید. او معتقد است پروسه کار باید به نحوی سازمان یابد که نه تنها به کارگر

*- کارل مارکس، کاپیتال، ص ۳۹۲.

** - کارل مارکس، کاپیتال، جلد اول، ص ۳۱۵. همین ایده در مانیفست حزب کمونیست نیز بیان شده است.

*** - مقایسه شود با: György Széll, Participation ..., p. 21

فشار جسمی و روحی وارد نشود، بلکه کارگر بتواند استعدادهایش را بارور کند. به عبارت دیگر کار به صورت نیاز طبیعی انسان دربیاید و رابطه انسان با کارش از بنیاد دگرگون شود.

سوسیالیسم صنفی

پس از مارکس، آموزش‌های وی در سوسیال‌دموکراسی و جناح غالب در بین‌الملل دوم به فراموشی سپرده شد. جای "رهایی اقتصادی کار"، "جامعه تولیدکنندگان آزاد و برابر"، "تسلط کارگران بر پروسه تولید و شرایط کار" و ... را "دولتی کردن صنایع"، "برنامه‌ریزی متمرکز توسط ارگان‌های دولتی"، تأکید یک‌جانبه بر "رشد نیروهای مولده" و ... گرفت. در چارچوب این دیدگاه نظریه پردازان برجسته بین‌الملل دوم - مانند کاتوتسکی و هیلفردینگ - شیفته تشکیلات متمرکز اقتصادی سرمایه‌داری (انحصارات، بانک‌ها و ...) شدند. دستگاه‌هایی که به زعم آنان پرولتاریا می‌بایست برای ساختمان سوسیالیسم به خدمت می‌گرفت. از سوی دیگر وجه تمایز جناح چپ انترناسیونال دوم - از جمله نقد لنین و حتی رزا لوکزامبورگ - با جناح غالب در سوسیال‌دموکراسی اساساً در مسایل سیاسی بود. مهمترین بحث‌های جناح چپ عبارت بودند از تأکید بر ضرورت انقلاب، انترناسیونالیسم پرولتری، نقد پارلمانتاریسم بورژوایی و ضرورت خرد کردن دستگاه دولتی بورژوازی. اما مسئله چگونگی تحول اقتصادی جامعه و چند و چون تسلط کارگران بر پروسه تولید و کار در مرکز توجه جناح چپ انترناسیونال دوم قرار نداشت. ** جنبه‌هایی از این گونه بحث‌ها در میان جریان‌های دیگر سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری دنبال شد. تعدادی از این جریان‌ها عبارت بودند از: سندیکالیسم انقلابی در فرانسه، سندیکالیسم در انگلیس و گرایش موسوم به سوسیالیسم صنفی.

متأسفانه در جنبش چپ ایران شناخت بسیار محدود و ناقصی از اینگونه گرایش‌ها وجود

* - به عنوان مثال رجوع شود به: R. Hilferding, Das Finanzkapital, S. 513-518

** - البته همان‌طور که می‌دانیم رزا لوکزامبورگ در آن سال‌ها - و در طول حیات سیاسی‌اش - بسیار بیش از لنین بر ابتکارات و مبارزات خودانگیزخته کارگری تأکید می‌نمود و از این نقطه نظر با لنین تفاوت داشت. با این حال بحث‌های لوکزامبورگ نیز در دوره موردنظر ما اساساً در عرصه سیاسی باقی ماند.

دارد. بدآموزی‌های استالینیستی و سنت‌های عقب‌مانده و متحجر باعث شده بود که سالیان سال واژه‌هایی چون "آنارکوسندیکالیسم"، "آنارشسیسم" و... به شکل ناسزا و دشنام سیاسی به کار رود. بدون آنکه در مبانی فکری و استدلال‌ات این جریانات - که به هر حال در دوره‌ای از جنبش کارگری اروپا نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند - تعمق شود؛ بدون آنکه حتی یک کتاب از تئوریسین‌های برجسته این گرایش‌ات خوانده شود. به همین جهت بی‌فایده نیست که در اینجا دست‌کم به پایه‌های فکری یکی از این گرایش‌ات - یعنی "سوسیالیسم صنفی" در انگلستان - پرداخته شود.*

اولین مبلغین سوسیالیسم صنفی اس.جی. هوبسون (S. G. Hobson) و ا. آر. اریج (A. R. Orage) بودند. آنان در نامه سرگشاده‌ای به کنگره اتحادیه‌های انگلیس در سال ۱۹۱۳ نوشتند:

"... شاید کنجکاو باشید بدانید، منظور ما از صنف** چیست. صنف ترکیب همه نوع کارهای اداری، اجرایی و تولیدی در هر یک از صنایع است. صنف کسانی را که کار فکری می‌کنند و کسانی که در قدرت کار سهم دارند، در بر می‌گیرد؛ رؤسا، شیمی‌دان‌ها، کارگران ماهر و ساده، کارمندان - هر کس که کار می‌کند - همه حق عضویت دارند. این ترکیب آشکارا به معنای یک انحصار واقعی کار است. دولت به منزله وکیل تمام جامعه بر مبنای قراردادی (که مفاد آن با توافق مشترک تعیین می‌شود) کارخانه، مصالح و ارزش‌های متعلق به صنعت مربوطه را به صنف واگذار می‌کند. تشکیلات و شاخه‌های صنف باید (در سطح) ملی باشند. در قرون وسطی اصناف محلی بودند..."

بدین ترتیب می‌بینیم که از نظر نویسندگان صنف (گیلد) در واقع تشکیلی است از کلیه

* - متأسفانه بررسی سندیکالیسم انقلابی در فرانسه که از اهمیت زیادی برخوردار است، از حوصله نوشته حاضر خارج است. سندیکالیسم انقلابی تا سال ۱۹۱۴ بانفوذترین گرایش در جنبش اتحادیه‌ای فرانسه بود. سندیکالیسم انقلابی بیشتر یک جنبش پراتیک بود تا یک سیستم فکری جامع و همه‌جانبه. تعدادی از رهبران و نظریه‌پردازان برجسته آن عبارت بودند از: فرناند پلوتیر، پیر مونات، جی سورل و اچ لاگاردل.

برای آشنایی اولیه با سندیکالیسم انقلابی در فرانسه رجوع شود به:

- Rudi Supek, ebda, S. 34-47

- Dieter Marc Schneider, Revolutionärer...

** - guild

کارکنان در صنایع مربوطه. تشکیلی که در سطح تمام کشور سازماندهی می‌شود و قرار است تولید را اداره نماید. در همان نامه هوبسون و اریج از سندیکالیسم از این زاویه انتقاد می‌کنند که سندیکالیسم خواستار انتقال مالکیت کارخانه و ابزار تولید به اتحادیه‌هاست. در حالی که نویسندگان که مدافع گرایش سوسیالیسم صنفی هستند، معتقدند وسایل تولید باید در مالکیت جامعه باشد.*

مهمترین نظریه‌پرداز سوسیالیسم صنفی جورج دوگلاس هوارد کل** (۱۸۸۹-۱۹۵۹) بود. ایده‌های پایه‌ای "کل" را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد:

۱- دموکراسی سیاسی باید با دموکراسی صنعتی تکمیل شود. کارگران تنها در صورتی می‌توانند آزاد شوند که سازماندهی و مدیریت صنعت را بنا بر مصالح کل جامعه به دست بگیرند. "ما در صورتی می‌توانیم فرمانروایی ماشین‌ها - و نه خود ماشین‌ها - را در هم بشکنیم که کنترل بر زندگی و کار کارگران را به خودشان بسپاریم... تمام تلاش‌های ما باید در این جهت سوق داده شوند؛ ما باید در اقدامات فوری‌مان بکوشیم راه را برای اتحاد تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان - اتحادی که در راه است - هموار نماییم.***"

در همین راستا اتحادیه‌ها باید از نهادهای مذاکره و چانه‌زنی با کارفرمایان به نهادهای اداره تولید - یعنی صنف (گیلد) - تبدیل شوند.

۲- در هر صنف سطوح مختلفی وجود دارد. در پایین‌ترین سطح کارگاه‌ها یا بخش‌های کارخانه‌ها قرار دارند. سطوح بعدی عبارتند از: کارخانه‌ها، مناطق و بالاخره کل یک صنف (گیلد) با نهادهای گوناگون اداری و اجرایی آن. بدین ترتیب برخلاف اصناف قرون وسطی، اصناف دوره جدید باید در سطح ملی سازماندهی شوند.

در هر یک از سطوح مذکور کارکنان حق دارند نه تنها رؤسایشان را انتخاب و هر زمان بر کنار کنند بلکه مجازند بر کارشان تأثیر بگذارند. در بخش‌های مختلف هر کارخانه و در سراسر

* - متن نامه سرگشاده هوبسون و اریج به کنگره اتحادیه‌ها در اثر زیر تجدید چاپ شده است:

Ken Coates and Anthony Topham, Industrial ..., pp 40-42.

** - George Douglas Howard Cole

*** - G. D. H. Cole, Self-Government in Industry, 1917, reprinted in K. Coates and A. Topham, ibid, p.51

کارخانه کمیته‌هایی از جانب تمام کارکنان بخش مربوطه و یا کارخانه انتخاب می‌شوند. وظیفه این کمیته‌ها نظارت بر و هماهنگی فعالیت بخش‌ها و تمام کارخانه است. این کمیته‌ها در صورت لزوم در نقش عاملی در مقابل اتوریته رؤسا عمل می‌کنند.

۳- کارکنان باید مجاز باشند روند فعالیت صنایع را کنترل کنند. اما آنها مجاز نیستند قیمت محصولات را تعیین کنند. زیرا امر اخیر ممکن است به استثمار مصرف‌کنندگان منجر شود. همچنین اصناف حق ندارند درباره مسایل سیاسی جامعه تصمیم بگیرند. برای این‌که منافع تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، هر دو، تأمین گردد، باید هیچکدام از این دو دسته بر دیگری تسلط نداشته باشد.

۴- دولت در جامعه امروزی، نهادی جبرگراست برای حفاظت از مالکیت خصوصی؛ نهادی که از مصالح سرمایه‌داری دفاع می‌کند. این دولت در نظام سوسیالیسم صنفی ماهیتش تغییر می‌کند و به نماینده مصالح مصرف‌کنندگان تبدیل می‌گردد. در این نظام اصناف (سازمان تولیدکنندگان) و دولت (سازمان مصرف‌کنندگان) به‌عنوان دو نهاد متساوی‌الحقوق در برابر هم قرار می‌گیرند و مناسب‌اتشان بر مبنای دموکراتیک قرار دارد. دولت و اصناف با یکدیگر قراردادهایی می‌بندند و همچون دو طرف متساوی‌الحقوق درباره مسایل مربوط به تولید و مصرف به توافق می‌رسند.

□ □ □

سوسیالیسم صنفی در عمل موفقیت‌چندانی نداشت. پس از انقلاب اکتبر در این جریان انشعاب شد. رادیکال‌های آن به احزاب کمونیست پیوستند و میانه‌روهایش به سوسیال دموکراسی گرایش پیدا کردند.

سوسیالیسم صنفی تلاشی بود برای ارائه یک الگوی اجتماعی - یک بدیل - در مقابل جامعه سرمایه‌داری. اما این الگو از ضعف‌های اساسی برخوردار بود. در پایه‌ای‌ترین سطح دو انتقاد به الگوی سوسیالیسم صنفی وارد است:

اولاً سوسیالیسم صنفی برای دولت در جامعه موردظرفش نقش نمایندگی مصالح مصرف‌کنندگان را قائل است. در جامعه موعود قرار است وظایف و حوزه عمل دولت و تشکل‌های نماینده تولیدکنندگان (اصناف) تعریف شده باشد و آن‌ها به صورت دو طرف متساوی‌الحقوق با یکدیگر قرارداد ببندند. این الگو بر پایه تصویری توهم‌آمیز و غیرطبقاتی از دولت قرار دارد. گویا دولت نهادی بی‌طرف و خنثی است که می‌تواند مصالح همه آحاد جامعه - تمام

مصرف‌کنندگان - را نمایندگی کند.

اما در دنیای واقعی، پس از انقلاب کارگری، مبارزه طبقاتی هم‌چنان ادامه دارد. پس از درهم‌شکستن قدرت سیاسی بورژوازی، هیچ نوع دولتی تنها به این‌که نماینده مصرف‌کنندگان باشد، قناعت نخواهد کرد. دولت ماهیتاً نهادی است که گرایش به دخالت در همه عرصه‌های اجتماعی - از جمله در سیاست اقتصادی و تولید - دارد. به همین جهت نیز تشکل‌های کارگری نمی‌توانند صرفاً به عرصه تولید قناعت کنند و باید در قدرت سیاسی جامعه نیز نقش تعیین‌کننده داشته باشند. اصولاً قدرت سیاسی طبقه کارگر و تسلط آن بر پروسه تولید لازم و ملزوم یکدیگرند.

الگوی سوسیالیسم صنفی با منع تولیدکنندگان از دخالت مستقیم در مسائل سیاسی و با درکی غیرطبقاتی از دولت، خواه‌ناخواه به فعال مایشایی دولت و از بین رفتن حاکمیت تولیدکنندگان بر پروسه تولید می‌انجامد.*

ثانیاً در تشکل‌های نماینده تولیدکنندگان یعنی اصناف قرار است سلسله مراتبی و تمام مشاغل و پست‌های سابق (رؤسا، مراقبین، کارشناسان، کارگران ساده و ...) باقی بمانند. بدین ترتیب "دموکراسی صنعتی" در الگوی سوسیالیسم صنفی اساساً تا حد انتخابی بودن رؤسا، مراقبین و کمیته‌های مسئول هماهنگی و نظارت بر مؤسسه تنزل می‌کند. در این الگو تفاوت بین کارگران، مراقبین، کارشناسان، رؤسا و غیره از بین نمی‌رود. تقسیم کار و تضاد بین کار فکری و بدنی همچنان پابرجاست؛ کارگران کماکان از نظر موقعیت عینی‌شان در پروسه تولید در پایین‌ترین پله قرار دارند. نتیجه عملی چنین الگویی اینست که کارشناسان و رؤسا به دلیل موقعیت ویژه‌شان در پروسه تولید و اطلاعات فنی و تخصصی‌شان همچنان در پست‌های کلیدی ابقاء می‌شوند و حق انتخاب کارگران به موضوعی تشریفاتی تبدیل

*- حتی خود "کل" در مقاله‌ای که در سال‌های بعد نوشت، اذعان کرد که ضعف سوسیالیست‌های صنفی در این بود که هرگز به مسئله بنیادین قدرت سیاسی و سازماندهی و برنامه‌ریزی در مقیاس وسیع نپرداختند. رجوع شود به:

G. D. H. Cole, Forward to the Shop Stewards' Movement and Workers' Control, 1910-1922

می‌شود.*

به تعبیری "دموکراسی صنعتی" در مدل سوسیالیسم صنفی، عملاً چیزی بیش از عکس‌برگردانی از "دموکراسی سیاسی" در جامعه سرمایه‌داری از آب در نخواهد آمد. همان‌گونه که آحاد جامعه سرمایه‌داری در عرصه سیاسی تنها حق دارند با انتخاب احزاب یا اشخاصی، آن‌ها را بر سرنویشت خود حاکم کنند؛ در مدل سوسیالیسم صنفی نیز کارگران حق خواهند داشت این یا آن مراقب، مهندس و رئیس را برگزینند. اما کل نظام تولیدی دگرگون نمی‌شود.

مبارزات کارگری حول و حوش جنگ جهانی اول

از زمان کمون پاریس تا حول و حوش جنگ جهانی اول شاهد افت جنبش‌های رادیکال کارگری در اروپا هستیم. به استثنای انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ در روسیه، در هیچ کشور اروپایی دیگری جنبش‌های انقلابی قابل ملاحظه‌ای وجود نداشتند. این امر به نوبه خود به رشد گرایش‌های غیرانقلابی، پارلمانتاریست و اتحادیه‌گرا در جنبش کارگری یاری رساند. ایده "رهایی اقتصادی کار" و تحول انقلابی اقتصاد جامعه نیز به حاشیه رانده شد.

اما در حول و حوش جنگ جهانی اول و پس از آن امواجی از مبارزات انقلابی کارگران در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری فضای حاکم را دگرگون کرد. کارگرانی که در این مبارزات شرکت می‌کردند، می‌آموختند به‌گونه دیگری به نقش خودشان در تولید و جامعه نگاه کنند. هر یک از این مبارزات به نحوی از انحاء خواست دخالت کارگران در پروسه تولید را مطرح می‌کرد. منتهی درجه این دخالت نسبت به گستردگی و عمق مبارزه در هر کشور متفاوت بود. از جمله این مبارزات و جنبش‌ها عبارت بودند از: مبارزه برای کنترل کارگری در جنبش نمایندگان کارخانه (شاپ‌استیوارت‌ها) در انگلستان، فعالیت‌های معتمدین انقلابی و عملکرد شوراهای کارخانه در انقلاب ۱۹۱۸ آلمان، مبارزات شوراهای کارخانه شهر تورین ایتالیا و بالاخره جنبش کنترل کارگری در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه.**

*- در این‌باره بعداً با استفاده از تجربه "خودمدیریتی" در یوگسلاوی بیشتر توضیح

می‌دهم.

** - در مقاله زیر منابعمی درباره مبارزات کارگری فوق‌الذکر معرفی شده است:

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

در انگلستان مبارزات نمایندگان کارخانه‌ها یا شاپ‌استیوارت‌ها نقش مهمی در تبلیغ اندیشه کنترل کارگری و فعالیت خودجوش و از پایین کارگران داشت. برای آشنایی با این مبارزات، جا دارد اشاره‌ای به سابقه تاریخی جنبش شاپ‌استیوارت‌ها بکنیم. سنت انتخاب نماینده در کارخانه‌ها، از اواخر قرن نوزدهم در انگلیس وجود داشته است. این نمایندگان که به شاپ‌استیوارت‌ها معروف بودند، از طرف کارگران عضو اتحادیه انتخاب می‌شدند و جزئی از تشکیلات اتحادیه‌ها به حساب می‌آمدند. مهم‌ترین مبارزه کارگری اواخر قرن نوزدهم در انگلیس که شاپ‌استیوارت‌ها نقش برجسته‌ای در آن بازی کردند، در سال ۱۸۹۷ صورت گرفت. این مبارزه اساساً توسط اتحادیه کارگران فنی در رشته فلز پیش برده شد، حدود ۳۰ هفته به طول انجامید و با واکنش سرسختانه کارفرمایان روبه‌رو شد. در اواخر آن - یعنی دسامبر ۱۸۹۷ - حدود ۴۷۵۰۰ کارگر در ۷۰۲ کارخانه یا به اعتصاب ملحق شده بودند و یا بواسطه تعطیل کارخانه‌ها توسط کارفرمایان، موقتاً بیکار شده بودند. کارگران اعتصابی از جمله خواستار بودند که سهمی در کنترل بر صنعت داشته باشند. خواست اخیر که با مطالبات معمول در آن دوره کیفیتاً تفاوت داشت، از جانب کارفرمایان به‌عنوان تجاوز به "حقوق اولیه" خود قلمداد شد و به شدت رد گردید. سرانجام این اعتصاب به شکست انجامید و اتحادیه‌ها ناچار شدند سندی را امضاء کنند که تماماً به نفع کارفرمایان بود. با امضای سند مذکور که به "شرایط خاتمه قضیه" مشهور شد، اتحادیه‌ها پذیرفتند "اصل اساسی آزادی کارفرمایان در اداره کارخانه" را به رسمیت بشناسند و از هر نوع دخالتی در اداره امور مؤسسه خودداری کنند. هم‌چنین موانع مهمی برای دست‌زدن به اعتصاب ایجاد گردید. اتحادیه‌ها موظف شدند، در صورت اختلاف با کارفرمایان ابتدا مراحل زیر را طی کنند: در اولین گام می‌بایست با مدیران بخش مربوطه مذاکره می‌شد. در صورتی که توافقی به دست نمی‌آمد، مورد اختلاف در کنفرانس خارج از کارخانه توسط نمایندگان رسمی اتحادیه کارفرمایان و اتحادیه کارگران مؤسسه مربوطه بررسی می‌شد. اگر در این جا نیز نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد، مسئله به یک کنفرانس ملی مرکب از نهادهای عالی کارفرمایان و کارگران ارجاع می‌گردید. و تا زمانی که تصمیم نهایی بر سر موضوع اختلاف گرفته نمی‌شد، کارگران و اتحادیه‌ها موظف

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

- ناصر سعیدی، مسئله اساسی انقلاب کارگری رهایی اقتصادی کار است، کارگر تبعیدی

شماره ۳۰، بهمن ۱۳۷۳

بودند "نظم و آرامش" در محیط کار را حفظ کنند.* بدین ترتیب کارفرمایان کوشیدند اختیارات شاپ‌استیوارت‌ها را شدیداً محدود نموده و اختلافات بین کار و سرمایه را از طریق توافق با رهبران اتحادیه‌ها و در خارج از محیط کار حل و فصل کنند. از آن تاریخ تا شروع جنگ جهانی اول، شاپ‌استیوارت‌ها در این جا و آن جا در مبارزات کارگری شرکت کردند. مهم‌ترین مبارزه این دوره اعتصاب ۶ ماهه در مؤسسات کشتی سازی در سال ۱۹۰۸ بود. خواست‌های اصلی اعتصابیون مخالفت با کاهش مزدها در قطعه‌کاری و تعیین حداقل دستمزد بود. در این اعتصاب شاپ‌استیوارت‌ها نقش فعالی داشتند و با سازشکاری‌های رهبران اتحادیه به مقابله برخاستند.** با این وجود تعداد شاپ‌استیوارت‌ها تا پیش از جنگ جهانی اول محدود و فعالیت آن‌ها کم بود. شاپ‌استیوارت‌ها اساساً در چارچوب کارخانه‌های تک‌افتاده محصور بودند و نمی‌توانستند یک جنبش فراکارخانه‌ای را سازمان دهند. از این گذشته آن‌ها در اکثر مؤسسات نقش مبارزه‌جویانه‌ای را ایفاء نمی‌کردند و هم‌چون "نهادهای کمکی بوروکراسی اتحادیه‌ها"*** عمل می‌نمودند.

با شروع جنگ رشته‌های فلز، مکانیک و کشتی‌سازی به دلیل افزایش نیازهای تسلیحاتی از اهمیت باز هم بیشتری برخوردار شدند. نیاز به افزایش تولید به زودی باعث کمبود نیروی کار در رشته‌های مذکور شد و در مجموع موقعیت کارگران این صنایع را در بازار کار بهبود بخشید. هم‌چنین احتیاج کارفرمایان و دولت به تنظیم سریع مناسبات کار و سرمایه در محیط‌های کار در شرایط جنگ، باعث شدند که نمایندگان کارگران یا شاپ‌استیوارت‌ها نقش مهم‌تری پیدا کنند. از سوی دیگر شاپ‌استیوارت‌ها به ویژه در صنعت فلز سنتاً متشکل‌تر و مبارزه‌جو‌تر بودند. همه این‌ها جزو عواملی بودند که باعث شدند شاپ‌استیوارت‌ها با شروع جنگ چهره رادیکالی پیدا کنند و از سیاست رسمی اتحادیه‌ها فاصله بگیرند. از این به بعد عده فزاینده‌ای از آنان به سخنگویان کارگران و طرف مستقیم مذاکره با کارفرمایان مبدل شدند.**** شاپ‌استیوارت‌ها اغلب برخلاف میل رهبری اتحادیه‌ها، مستقیماً توسط کارگران عضو اتحادیه‌ها در کارخانه‌ها انتخاب می‌شدند و تحت کنترل بلاواسطه کارگران قرار

* - مقایسه شود با: G. R. Degen, 1976, S. 36ff

** - برای اطلاع بیشتر از این اعتصاب رجوع شود به صفحات ۴۴ و ۴۵ از کتاب: G. R.

J. Rosser u. a., 1969, S. 18 - ***

Degen Shop Stewards ...

G. R. Degen, ebda, S. 55 - ****

داشتند. آن‌ها در کارخانه‌ها کمیته‌هایی به وجود آوردند که مبارزات کارگری را سازمان می‌دادند. این کمیته‌ها هیچ‌گاه از جانب رهبری اتحادیه‌ها به رسمیت شناخته نشدند. شاپ‌استیوارت‌ها هم‌چنین مستقل از رهبری اتحادیه‌ها کلاس‌های آموزشی ترتیب می‌دادند، در کارخانه‌ها مجامع عمومی فرا می‌خواندند و در باره اعتصابات و آکسیون‌های اعتراضی تصمیم می‌گرفتند. این در شرایطی بود که رهبری اتحادیه‌ها هر چه بیشتر به کارفرمایان و دولت دخیل می‌بست و از جنبش اعتراضی کارگران روی می‌گرداند.*

چرخش به راست رهبری اتحادیه‌ها و رادیکال شدن شاپ‌استیوارت‌ها، اینان را به فکر ایجاد یک تشکیلات فراکارخانه‌ای و مستقل انداخت. در برخی از مراکز صنعتی انگلستان نمایندگان کمیته‌های کارگری در کارخانه‌ها، یک تشکل فراکارخانه‌ای به وجود آوردند. این نوع سازمان‌دهی اولین بار به دنبال اعتصاب سال ۱۹۱۵ در منطقه Clyde به وجود آمد. در آن جا کمیته‌ای به نام کمیته کارگران Clyde تشکیل شد که در آن همه کارخانه‌های منطقه نمایندگان داشتند. اعضای این کمیته مستقیماً توسط کارگران عضو اتحادیه انتخاب می‌شدند و هر زمان قابل برکناری بودند. تمام تصمیمات می‌بایست به فوریت به اطلاع توده‌های کارگر رسانده می‌شد و این توده‌ها نقش مهمی در اتخاذ تصمیمات داشتند. کمیته نشریه‌ای به نام "کارگر" منتشر نمود؛ اما پس از انتشار چند شماره در فوریه ۱۹۱۶ حکومت آن را ممنوع کرد. یکی از رهبران کمیته به نام ویلیام گالاچر (William Gallacher) هدف آن را چنین توصیف کرد:

"باید به روشنی گفته شود که ما به هیچ‌وجه ادعای به قدرت رسیدن نداریم. سیاست ما صاف و ساده تدافعی است ... تعدد اتحادیه‌ها به معنای ضعف است و به همین جهت مهم‌ترین هدف کمیته کارگران Clyde اینست که اتحادیه‌های جداگانه را در یک تشکیلات نیرومند به هم جوش بدهد. تشکیلاتی که توسط آن کارگران بعداً قادر باشند کنترل کامل بر رشته صنعتی

* - به عنوان مثال رهبران اتحادیه‌ها در روزهای ۱۷ و ۲۵ مارس ۱۹۱۵ دو قرارداد با حکومت امضاء کردند که بر اساس آن‌ها اتحادیه‌ها قول دادند در طول جنگ از حق اعتصاب صرف‌نظر نمایند. هم‌چنین رهبران اتحادیه پذیرفتند که حکومت در تمامی موارد اختلاف با کارفرمایان، نقش میانجی داشته باشد. در ژوئن همان سال مفاد توافقات مذکور به صورت قانون معروف به "Munition of War Act" درآمد. در این مورد رجوع شود به صفحه ۵۶ از منبع ذکر شده در زیرنویس قبلی.

خودشان را به دست آورند.^{۱۰۸}

هر چند در نقل قول بالا بر خصلت دفاعی سیاست کمیته و عدم دخالت آن در قدرت سیاسی تأکید می‌شود، اما در عین حال مسئله کنترل کارگری بر صنعت نیز مطرح می‌گردد. خواست اخیر در جنبش شاپ‌استیوارت‌ها در آن دوره از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. تشکل‌های مشابهی نیز در صنایعی که برای جنگ اهمیت داشتند - یعنی در کل صنعت فلز و بخش بزرگی از صنایع چوب و نساجی - پدید آمدند.^{*} پس از آن در طول اعتصابات مه ۱۹۱۷ و در کنفرانس‌های سراسری شاپ‌استیوارت‌ها تلاش‌هایی برای ایجاد یک تشکیلات سراسری به عمل آمد، اما این کوشش‌ها در نهایت به نتیجه نرسید.^{**}

با پایان یافتن جنگ از اهمیت صنایع فلز، مکانیک و کشتی‌سازی - یعنی دزهای اصلی شاپ‌استیوارت‌ها - کاسته شد. به همان نسبت تقاضای نیروی کار در این رشته‌ها نیز کاهش یافت و رقابت بین کارگران برای حفظ مشاغل‌شان بیشتر شد. از سوی دیگر رهبران اتحادیه‌ها کوشیدند شاپ‌استیوارت‌ها را دوباره در تشکیلات رسمی اتحادیه ادغام نموده و به زیر سلطه خویش درآورند. آنان در این راه از پشتیبانی کارفرمایان و دولت نیز برخوردار بودند. رهبران اتحادیه در دسامبر ۱۹۱۷ و مه ۱۹۱۹ قراردادهایی با کارفرمایان بستند که مهم‌ترین هدف آن‌ها مهار کردن شاپ‌استیوارت‌ها بود. در این قراردادها از یک طرف شاپ‌استیوارت‌ها به‌عنوان طرف مذاکره با کارفرمایان به رسمیت شناخته شدند و از سوی دیگر بر وابستگی بی‌قید و شرط آنان به تشکیلات اتحادیه‌ها تأکید گردید. از شاپ‌استیوارت‌ها خواسته شد طبق مقررات و توافقات اتحادیه‌ها با کارفرمایان مذاکره کنند.^{***}

در شرایط جدید، جنبش شاپ‌استیوارت‌ها به تدریج رو به ضعف گذاشت. تا این که در سال ۱۹۲۲ اعتصابی ۱۳ هفته‌ای در صنعت مکانیک - که شاپ‌استیوارت‌ها نقش ویژه‌ای در سازمان‌دهی آن داشتند - به شکست انجامید. این رویداد ضربات سهمگینی به شاپ‌استیوارت‌ها وارد کرد. بسیاری از شاپ‌استیوارت‌های مبارز از کارخانه‌ها اخراج شدند.

* - به نقل از: R. Kuda, Arbeiterkontrolle ..., S. 33

** - همانجا، ص ۳۶

*** - برای اطلاع بیشتر از مفاد قراردادهای ۱۹۱۷ و ۱۹۱۹ رجوع شود به صفحات ۸۰-۷۷ و

۹۱-۸۹ از کتاب پیشگفته از Degen

و بالاخره کارفرمایان و اتحادیه‌ها قراردادی به امضاء رساندند که بر مبنای آن کارفرمایان حق داشتند به تنهایی - و بدون دخالت اتحادیه‌ها و طبعاً شاپ‌استیوارت‌ها - در باره تمامی امور مربوط به کارخانه تصمیم بگیرند. بدین ترتیب شاپ‌استیوارت‌ها برای دوره‌ای طولانی تأثیر خود را بر جنبش کارگری از دست دادند.

در پایان این قسمت بد نیست اشاره کوتاهی نیز به طرح "عمل مستقیم" که توسط دو تن از شاپ‌استیوارت‌ها تدوین شد، بکنیم. پس از پایان جنگ؛ فشار دولت، کارفرمایان و رهبری اتحادیه‌ها و هم‌چنین تشکلات و پراکندگی در جنبش شاپ‌استیوارت‌ها، بخشی از آنان را واداشت در اهداف و مبانی فکری خود تجدیدنظر کنند. در این روند بازنگری، که در عین حال متأثر از انقلاب اکتبر در روسیه بود، جناح رادیکالی از شاپ‌استیوارت‌ها متوجه شد که کنترل تولید، بدون دست‌اندازی بر قدرت سیاسی و بدون مبارزه انقلابی طبقه کارگر در همه زمینه‌های اجتماعی، امکان‌پذیر نیست. دو تن از رهبران جنبش شاپ‌استیوارت‌ها به نام‌های ویلیام گالاچر و جی. آر. کامپبل (J. R. Campbell) نتایج مذکور را به صورت طرحی به نام "عمل مستقیم" تدوین کردند. در بخشی از این طرح می‌خوانیم: "برای اجرای کنترل کارگری نیاز به مبارزه انقلابی در راه قدرت «سیاسی» هست. ما به این کنترل از طریق گرفتن گام به گام امتیازات از کارفرمایان، دست نمی‌یابیم." (عبارت درون « » از من است.)

از سوی دیگر در طرح مذکور بر نقش توده‌های کارگر و ضرورت گسترش قدرت آنان در محیط‌های کار تأکید شده بود: "خودمدیریتی در صنعت تنها با گسترش بیشتر قدرت کارگران در صنعت ممکن است به دست آید تنها با سازمان‌یابی قدرت کارگری در نقاط بسیار - نقاطی که در آن‌ها قدرت کارگری می‌تواند با موفقیت کامل به کار گرفته شود - و بیش از همه در حوزه صنعت ممکن است، مقاومت را درهم شکست و نیروهای اقتصادی کشور را در خدمت منافع طبقه کارگر کنترل نمود."^{۱۰۹}

در طرح پیشگفته هم‌چنین به ماهیت طبقاتی دولت سرمایه‌داری و ضرورت درهم‌شکستن آن اشاره شده بود.^{*} البته گالاچر و کامپبل به همراه بخشی از شاپ‌استیوارت‌ها یک سال بعد، شدیداً تحت تأثیر مباحث اترناسیونال سوم و بلشویک‌ها قرار گرفتند و به حزب جدیدالتأسیس کمونیست بریتانیای کبیر پیوستند. آنان چنان مفتون

* - Degen, ebda, S. 96-98

پیروزی‌های بلشویک‌ها شدند که فراموش کردند چگونه در روسیه به گونه‌ای سیستماتیک تشکل‌های کارگری از صحنه سیاسی - اقتصادی جامعه کنار رفته و به "چرخ‌نقاله‌های" حزب تبدیل گشتند. با این وجود طرح "عمل مستقیم" آنان در سال ۱۹۱۹ که بر ضرورت انقلاب کارگری، درهم شکستن ماشین دولت سرمایه‌داری و پیشبرد توأم مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر تأکید می‌کرد، در آن زمان گامی به پیش بود.

در ایالات متحده یکی از جلوه‌های دخالت کارگران در سازماندهی پروسه تولید، مخالفت با پیاده شدن سیستم "مدیریت علمی" تیلور و روش‌های مشابه آن بود. تا پیش از جنگ جهانی اول، کارگران فنی که پیشقراول مبارزه در این عرصه بودند، در چند اعتصاب بزرگ علیه "مدیریت علمی" و یا جنبه‌هایی از آن که در کارخانه‌شان اجرا شده بود، شرکت کردند. همچنین در نشریه‌های اتحادیه‌های شغلی متعلق به کارگران فنی انتقادات جامعی نسبت به این سیستم مطرح می‌شد. مهمترین انتقادات کارگران فنی و اتحادیه‌های آنان به تیلوریسم عبارت بودند از اینکه سیستم تیلور غیردموکراتیک است و کارگران را به برده تبدیل می‌کند، بیش از حد از کارگران کار می‌کشد و کسانی را که نتوانند به میزان تعیین شده کار کنند، اخراج می‌نماید. تحت تأثیر مبارزات و انتقادات کارگران، مجلس آمریکا ناگزیر شد در سال ۱۹۱۴ کمیسویی برای تحقیق در باره "مدیریت علمی" تشکیل دهد. این کمیسیون پس از یک سال تحقیق به نتایجی رسید که آشکارا نشان دهنده تأثیرات زیان‌بار "مدیریت علمی" بر کارگران بود، در بخشی از گزارش کمیسیون که در سال ۱۹۱۵ منتشر شد، آمده است:

"... نه کارگران متشکل و نه کارگران غیرمتشکل در مدیریت علمی مؤسسات، هیچگونه حفاظت کافی از سطح زندگی‌شان، هیچ‌نوع کارآموزی مترقی‌ای یا هیچ‌گونه امکانی برای دموکراسی صنعتی نمی‌یابند که توسط آن سهم مؤثری در وظایف مدیریت به دست آورند."* (تأکید از من است)

پس از جنگ نیز، در سال ۱۹۲۳-۱۹۱۹، ایالات متحده شاهد برآمد اجتماعی جدیدی بود. در این دوره میلیون‌ها کارگر دست از کار کشیدند و علیه شرایط غیرقابل تحمل کار و دستمزدهای پایین اعتراض نمودند. کافی است اشاره کنیم که فقط در سال ۱۹۱۹ - در اوج

* - به نقل از: Helmut Spitzley, Wissenschaftliche ..., S. 61

مبارزات کارگری - حدود ۴/۵ میلیون تن در ۳۲۵۰ اعتصاب شرکت کردند. از دلایل مهم اعتصابات آنان اعتراض به اثرات مخرب به کار بستن ایده‌های تیلور و همچنین اقدامات گوناگونی بود که کارفرمایان برای افزایش شدت کار، کنترل بیشتر بر کارگران و تخصص‌زدایی انجام می‌دادند.*

در آلمان در سال ۱۹۱۴ هسته‌ای از فعالین اتحادیه کارگران فلز به وجود آمد که مخالف جنگ جهانی و ضد سیاست رسمی اتحادیه‌ها بود. این هسته در سال‌های بعد رفته رفته رشد کرد و به نام معتمدین انقلابی مشهور شد. معتمدین انقلابی نمونه‌ای از تشکل مخفی و مستقل کارگری بوجود آوردند که توجه به آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

اکثر قریب به اتفاق معتمدین انقلابی را کارگران فنی تشکیل می‌دادند؛ کسانی که از نفوذ و اعتبار زیادی در میان کارگران برخوردار بودند. رهبر برجسته آنان ریچارد مولر - کارگر فلز - بود. تنها روشنفکری که در رهبری معتمدین انقلابی پذیرفته شد، ارنست دویمیک - خبرنگار و نویسنده - بود. مرکز فعالیت معتمدین انقلابی در برلین - بویژه در صنعت فلز - بود. آن‌ها نقش کلیدی در سازماندهی سه اعتصاب سیاسی توده‌ای در زمان جنگ ایفاء کردند. برای درک اهمیت موضوع باید توجه داشت که تا آن زمان در تاریخ آلمان اعتصاب سیاسی توده‌ای سابقه نداشت. از این گذشته نقش معتمدین انقلابی در قیام برلین، تشکیل شوراهای کارگری در آلمان و در کل روند انقلاب ۱۹۱۹-۱۹۱۸ قابل ملاحظه بود.**

* - برای اطلاع بیشتر از تاریخ مبارزات کارگران ایالات متحده علیه تیلوریسم رجوع شود به آثار زیر:

- جلیل محمودی، نگاهی اجمالی به تیلوریسم - سیستمی که لنین آن را برای سازماندهی تولید پیش کشید، کارگر تبعیدی شماره ۳۴، خرداد ۱۳۷۵

- Angelika Ebbinghaus, Arbeiter ...

- Georges Friedmann, Industrial ...

** - نقش معتمدین انقلابی در انقلاب آلمان به گونه‌ای زنده در سه جلد کتاب ریچارد مولر در باره جنبش کارگری در طول جنگ جهانی اول و در انقلاب آلمان توصیف شده است. عناوین سه جلد کتاب مذکور به شرح زیر است:

1- Vom Kaiserreich zur Republik - Geschichte der deutschen Revolution

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

پس از سرنگونی قیصر، ریچارد مولر در رأس شورای اجرایی شوراهای کارگران و سربازان قرار گرفت. شورای اجرایی در ۱۶ نوامبر اعلام کرد که کمیته‌های موجود کارگران و کارمندان تا زمان انتخاب مجدد، ابقاء می‌شوند. شورای اجرایی به کمیته‌های مذکور حق کنترل و مشارکت در تصمیم‌گیری در تمامی مسائل مربوط به پروسه تولید را واگذار نمود. اما کنترل و دخالت فعال کارگران در تولید در عمل چندان قابل ملاحظه نبود. غالب شوراهای کارگری در آلمان توسط اعضای احزاب و از بالا تشکیل شدند و توده کارگران در ایجاد آنان سهم زیادی نداشتند. و تنها در بخش‌های معدودی از آلمان شوراهایی برای کنترل بر پروسه تولید به وجود آمدند.*

از سوی دیگر قدرت سیاسی نیز نه در دست شورای اجرایی بلکه در دست "شورای

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

2- Die Novemberrevolution

3- Der Bürgerkrieg in Deutschland

در آثار فوق صحنه‌های زیبایی از مبارزه طبقاتی و اعتقادی عمیق به خودرهایی طبقه کارگر مشاهده می‌شود. به عنوان مثال به توصیف ریچارد مولر از شب قبل از قیام در برلین توجه کنید: «درباره همه جزئیات شروع مبارزه با معتمدین کارخانه‌ها صحبت شده بود... عصر روز ۸ نوامبر من جلوی دروازه هال (Hall) ایستاده بودم. واحدهای پیاده‌نظام مسلح به سلاح‌های سنگین، توپ‌خانه‌ها و مسلسل‌های سبک در صفوف بی‌انتهایی از کنارم می‌گذشتند و به سمت داخل شهر روان بودند. قوای نظامی واقعاً خوف‌انگیز به نظر می‌رسید. این قوا در شرق برای درهم‌شکستن کارگران و دهقانان روسی و علیه فنلاند "با موفقیت" به کار گرفته شده بود. شکی وجود نداشت، انقلاب مردم در برلین می‌بایست در خون خفه می‌شد... نمایش جنگی صاحبان قدرت قدیم و نقشه‌های رهبران سوسیال‌دموکرات مرا تا صبح روز بعد به خود مشغول کردند. از زمان شروع جنگ من در رأس جنبش انقلابی قرار داشتم. هرگز، حتی تحت سهمگین‌ترین ضربات، به پیروزی پرولتاریا شک نکرده بودم. اما اکنون که ساعت تصمیم‌گیری نزدیک می‌شد، احساس نفس‌گیری به من دست داده بود؛ برای رفقای طبقاتی‌ام، برای پرولتاریا، شدیداً نگران بودم. من در زیر بار اهمیت آن لحظات به‌طور شرم‌آوری در نظر خودم کوچک و ضعیف می‌نمودم. هیچ رهبر خطانابذیری به پرولتاریا کوره‌راهی را که باید بیماید، نشان نمی‌دهد. تجربه تاریخی تنها آموزگار پرولتاریاست. راه پرخار خودرهاگردانی آن نه تنها با رنج‌های بی‌اندازه بلکه هم‌چنین با اشتباهات بی‌شمار مفروش شده است.»

*- مقایسه شود با: Ernst Däumig, Der Rätegedanke ... in: Schneider / Kuda, ebda, S. 74

مأمورین مردم" یا هیئت وزیران متمرکز شد. معتمدین انقلابی - به رهبری ریچارد مولر و ارزنت دویمیک - در طول سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۹ گرایش را به وجود آوردند که به طرفداران سیستم شورایی خالص معروف شد. این گرایش خواستار ایجاد اقتصاد و دولت سوسیالیستی بر مبنای شوراهای کارگری بود. معتقد بود نمایندگان شوراهای از پایین تا بالا باید انتخابی و در هر لحظه قابل برکناری باشند و کنترل شدیدی از پایین بر آنان اعمال گردد.* این گرایش در عرصه اقتصادی نیز نظراتی داشت که به سیستم اقتصاد شورایی معروف است. ریچارد مولر در کنگره مرکزی اتحادیه‌ها در سال ۱۹۱۹ در نورنبرگ طرحی ارائه داد که نظرات گرایش مذکور درباره سازماندهی اقتصاد را منعکس می‌نمود. در ابتدای این طرح آمده است:

"لازمه سازمان با برنامه تولید، بنای تشکیلات شورایی ((در زمینه)) اقتصاد است. این تشکیلات قرار است خودمدیریتی کلیه شغل‌های گوناگون و رشته‌های تولیدی، حرفه‌ها، بازرگانی و عبور و مرور را تأمین نماید. پایه این تشکیلات، شورای کارخانه یعنی کوچکترین واحد بارآور اجتماعی در زندگی اقتصادی است. معتمدین مردم زحمتکش در مؤسسات انتخاب می‌شوند. این تشکیلات شورایی تمامی نیروهای کارکن ملت را شامل می‌شود. تشکیلات شورایی باید به‌طور ارگانیک به شکل سازمانی مرکزی که کل حیات ملی و اقتصادی را در بر می‌گیرد، بنا گردد.**"

این گرایش همچنین درک رادیکالی از کنترل کارگری داشت و خواستار اعمال کنترل بر همه زمینه‌های تولید بود. ریچارد مولر خواستار بود که شوراهای کارگری همه فعالیت‌های تجاری و فنی کارخانه را کنترل کنند؛ تمامی مسائل مربوط به پروسه تولید تنها با تأیید آنان حل و فصل گردد؛ شورای کارگری حق داشته باشد کارشناسانی را برای نظارت و کنترل کارخانه به کار بگمارد و بالاخره این نهاد دارای حقوق مساوی با مدیریت باشد.***

*- در مقاله زیر منابعی در مورد گرایش سیستم شورایی خالص معرفی شده است:

ناصر سعیدی، چند ویژگی جنبش خودگردانی در مقایسه با تجربیات جنبش کارگری ایران و کشورهای دیگر، کارگر تبعیدی شماره ۳۲، مرداد ۱۳۷۴.

** - به نقل از: Peter von Oertzen, Betriebsräte ...

*** - Richard Müller, Was die Arbeiterräte wollen und sollen, 1919, in:

Schneider / Kuda, ebda.

هم چنین در سال ۱۹۲۰ مجمع عمومی شوراهای کارخانه‌های برلین بزرگ خطوط راهنمایی را تصویب کرد. در آنجا وظایف عملی زیر برای شوراهای کارخانه در نظر گرفته شده بود:

- کنترل بر روند تولید (تقسیم کار با در نظر داشتن وسایل تولید موجود، روش‌های کار و واریسی مصالح تولید)

- کنترل بر روند مبادلات (خرید، سفارشات و تحویل کالاها)

- واریسی دفاتر و برآوردها

- کنترل بر مناسبات مالکیت (تعیین ثروت واقعی و ثبت آن. از آن جمله تعیین نمودن ارزش ساختمان‌ها، تأسیسات، ماشین‌های کار، ابزار، محتویات انبارها، اعتبارات، بدهی‌ها، تأثیرات سرمایه خارجی، حساب‌های بانکی و قراردادهای اجتماعی).

- در طرح مذکور قرار بود اتحادیه‌ها در همکاری با شوراهای کارخانه وظایف اجتماعی را انجام دهند. این وظایف عبارت بودند از: تعیین دستمزدها و تعرفه‌ها، نظم کار، زمان کار، خطوط راهنما در باره استخدام و اخراج، مسائل مربوط به کارآموزان و کارگران زن، مسائل مربوط به معلولین، بیماران و سوانح کار.

در ادامه سند مذکور اشاره شده: انجام وظایف بالا منجر به یک سلسله مبارزات و کشمکش‌هایی می‌شود که به کارگران می‌آموزد که شدت بخشیدن به مبارزه طبقاتی پرولتری با هدف تسخیر قدرت سیاسی و اقتصادی، پیش‌شرط ضروری تحقق وظایف تشکیلات شوراهای کارخانه است.*

در پایان این قسمت جا دارد اشاره‌ای به جنبش کنترل کارگری در انقلاب روسیه بشود. این جنبش از جنبه‌های گوناگون از سایر نمونه‌های هم‌دوره خود رادیکال‌تر و پرمه‌ن‌تر بود. پرداختن به جنبه‌های مختلف جنبش کنترل کارگری در روسیه، موضوع مستقلی است که از چارچوب مقاله حاضر فراتر می‌رود. خوشبختانه در این باره اثر تحقیقی و موشکافانه‌ای به زبان فارسی به چاپ رسیده است** و خواننده می‌تواند مستقیماً به آن رجوع کند. من در اینجا تنها می‌گویم با استفاده از این اثر فهرست‌وار به برخی از جنبه‌های جنبش پیشگفته

*- بخش‌هایی از سند مذکور در صفحات ۸۹-۹۰ کتاب زیر درج شده است:

Schneider / Kuda, ebda.

** - شکوفا دشتستانی، شراره گرامی، کهزاد معین، کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه -

جنبش کنترل کارگری، موضع بلشویک‌ها و سایر احزاب سوسیالیست، سپتامبر ۱۹۹۶.

اشاره‌ای بکنم:

پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و سرنگونی تزار، کارگران طرح از پیش فکر شده و منسجمی درباره کنترل کارگری نداشتند؛ به‌ویژه که در روسیه بسیار کمتر از انگلستان یا فرانسه درباره کنترل کارگری بحث و کار نظری شده بود. خواست دخالت در سازماندهی تولید از نیازهای عملی مبارزه ناشی می‌شد. کارگران این خواست را از طریق کمیته‌های کارخانه که متکی بر مجامع عمومی بودند، پیش می‌بردند.

کارگران در ماه‌های اول پس از انقلاب فوریه معمولاً از خواسته‌های نازل‌تر حرکت می‌کردند (حق استخدام و اخراج توسط کمیته‌های کارخانه، برکناری متخصصین و مدیران منقور، تعیین نظم درونی کارخانه و ...) اما با حادث شدن مبارزه طبقاتی در ماه‌های بعد، خواسته‌هایی نظیر تعیین مدیریت توسط کارگران و کنترل بر همه عرصه‌های تولید و توزیع کارخانه مطرح و در مواردی به کرسی نشاند می‌شد. از سوی دیگر خود نیازهای عملی مبارزه باعث می‌شد، کارگران خواسته‌هایشان را محدود به کارخانه خود نکنند. آنان درمی‌یافتند که کنترل بر تولید و توزیع کارخانه بدون کنترل بر منابع مالی، اعتبارات، سفارشات و بازارهای فروش امکان‌پذیر نیست.

تا آن‌جا که به بحث کنترل کارگری مربوط می‌شود، در درون کمیته‌های کارخانه سه گرایش اصلی وجود داشت: گرایش اول کنترل بر تولید را در صلاحیت کارگران نمی‌دانست و خواستار کنترل اقتصاد توسط حکومت موقت بود. این گرایش دخالت کمیته‌های کارخانه در تولید را مایه تشنج و نامطلوب ارزیابی می‌کرد. مهمترین نماینده سیاسی این گرایش منشویک‌ها بودند. این گرایش نفوذ زیادی در کمیته‌های کارخانه نداشت و هرچه مبارزه طبقاتی حادث می‌گردید، نفوذ آن باز هم کمتر می‌شد.

گرایش دوم عمدتاً توسط خط رسمی رهبری حزب بلشویک نمایندگی می‌شد. بلشویک‌ها با کنترل توسط حکومت موقت مخالف بودند و این حکومت را پشتیبان بورژوازی ارزیابی می‌کردند. "منتهی کنترل کارگری را نیز در محدوده خاصی می‌پذیرفتند: اولاً این کنترل اساساً مربوط به بازرسی دفاتر و میزان سود کارفرمایان بود و سازماندهی کارخانه و چگونگی پروسه کار را در بر نمی‌گرفت. ثانیاً بلشویک‌ها معتقد به سازماندهی اقتصاد از طریق یک مرکز فرماندهی توسط ارگان‌های دولتی - حزبی بودند و مدیریت کارگری را به معنای اقدام هماهنگ خود کارگران نمی‌پذیرفتند. از این رو کنترل کارگری مورد نظرشان نمی‌توانست

مقدمه‌ای برای مدیریت کارگری باشد.**

"گرایش سوم متعلق به پیشروترین و رادیکال‌ترین بخش طبقه کارگر بود. رد پای این گرایش را بیشتر در پراتیک کمیته‌های کارخانه و همچنین برخی از قطعنامه‌های کمیته‌ها می‌توان یافت. هم‌چنین حضور آن باعث می‌شد گرایش‌های دیگر - به‌ویژه رهبری بلشویک‌ها - ناچار شوند به شعارها و مواضع رادیکال‌تری روی آورند. گرایش سوم خواستار کنترل کارگری بر همه زمینه‌های تولید و توزیع بود ... برخی از فعالین این گرایش کنترل کارگری را به‌عنوان مقدمه‌ای برای مدیریت کارگری در نظر داشتند.**"

پس از انقلاب اکتبر، کمیته‌های کارخانه در ماه‌های اول از قدرت نسبتاً زیادی برخوردار بودند و در بسیاری از کارخانه‌ها توانستند تولید را به دست بگیرند. اما بعد از مدت کوتاهی کمیته‌ها استقلال تشکیلاتی خود را از دست دادند و در اتحادیه‌ها ادغام شدند. از سوی دیگر بلشویک‌ها با کنار زدن تشکل‌های کارگری (شوراها، کمیته‌های کارخانه و ...) سازماندهی مرکزی اقتصاد و تأکید بر انضباط کار، با تبلیغ و برقرار کردن مدیریت تک‌نفره، امکان ابتکارات توده‌ای و دخالت کارگران در اداره تولید را به حداقل رساندند. بدین ترتیب جنبش کنترل کارگری در روسیه شکست خورد.

نظرات کورش، گرامشی و لوگزامبورگ

در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹

مبارزات کارگری حول و حوش جنگ جهانی اول تعدادی از کمونیست‌های آن دوره را واداشت توجه بیشتری به موانع عملی بر سر راه دگرگونی اقتصادی جامعه، کنترل و مدیریت کارگری، حاکمیت توأم سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر و ابتکارات مستقل و خودجوش کارگران بنمایند. از میان این کمونیست‌ها به سه تن اشاره می‌کنم:**

*- همانجا، ص ۳۲۹

** - همانجا، ص ۳۳۱

***- در ادامه تنها به بخشی از نظرات اندیشمندان نامبرده اشاره می‌شود که در آن دوره خاص (سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹) و در ارتباط مشخص با موضوع موردنظر در نوشته حاضر، مطرح شده. بررسی نوشته‌های این متفکرین در دوره پیشگفته به‌ویژه از این زاویه جالب است که نشان می‌دهد آنان تا چه حد از جنبش انقلابی کارگران تأثیر پذیرفته‌اند.

کارل کورش (۱۹۶۱-۱۸۸۶) بنا به ارزیابی دیتر شنایدر، از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان "دموکراسی صنعتی" بود. او کوشید مسائل خودمدیریتی، اجتماعی کردن وسایل تولید و برنامه ریزی را با یکدیگر پیوند بدهد. این جدی‌ترین تلاش در آن دوره در جهت تدوین یک طرح عمومی بود.*

آثار کورش در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۹ تحت تأثیر مستقیم انقلاب آلمان و جنبش انقلابی کارگران قرار داشتند. در این نوشته‌ها کورش - هم‌چون جناح چپ جنبش کارگری آلمان - خواستار دموکراسی شورایی سوسیالیستی بود. خواست توده کارگران برای تحول جامعه و اجتماعی کردن وسایل تولید در انقلاب آلمان، منبع آموزش مهمی برای کارل کورش بود که مسئله اجتماعی کردن وسایل تولید را از زاویه نوینی بررسی کند.

کورش تلقی غالب در سوسیال دموکراسی آلمان را که اجتماعی کردن وسایل تولید را به معنای دولتی کردن صنایع می‌دانست، به نقد کشید. او معتقد بود با تعویض مدیران به کار گمارده شده از جانب سرمایه‌داران خصوصی با کارمندان دولت، طبقه کارگر آزادتر و زندگی و شرایط کارش انسانی‌تر نمی‌شود؛ برای این امر تحولی بنیادین ضروریست.** به عقیده او مالکیت اجتماعی باید با "خودمختاری صنعتی" جمع‌های کارگری و شرکت مستقیم کارگران در اداره کارخانه‌ها همراه باشد.

از نظر کورش اجتماعی کردن وسایل تولید از دو مرحله - دو فاز - تشکیل می‌شود. در مرحله اول وسایل تولید به مالکیت اجتماع منتقل می‌شود و کار از زیر سلطه سرمایه بیرون می‌آید. اما دستمزدها و حقوق‌های متفاوت باقی می‌مانند و کارکنانی که استعدادها و توانایی‌های بیشتری دارند، سهم بیشتری از جامعه برمی‌دارند. در مرحله بالاتر علاوه بر وسایل تولید خود کار نیز اجتماعی می‌شود؛ به این معنا که هر کس به اندازه توانایی‌هایش در تولید اجتماعی شرکت می‌کند و به اندازه نیازش از ثروت جامعه سهم می‌برد.

کورش معتقد است که اجتماعی کردن باید به دو پرسش اساسی پاسخ عملی بدهد:

۱- محصولات تولیدی چگونه توزیع می‌شود؟ چه میزانی از محصولات به تولیدکنندگان و چه میزانی به کل اجتماع تعلق می‌گیرد؟

۲- تسلط بر پروسه تولید چگونه باید باشد؟ چه کسی تعیین می‌کند که چه چیز، به چه

*- Dieter Schneider, Einleitung in: Karl Korsch, Arbeitsrecht ...

** - به‌عنوان مثال رجوع شود به: Karl Korsch, Schriften ..., S. 52

اندازه و چطور تولید شود، شرایط کار چگونه باشد و ...

به عقیده کورش در سوسیالیسم نه نهادهای کل مصرف‌کنندگان (دولت، شهرداری‌ها و غیره) و نه کارگرانی که مستقیماً در تولید شرکت دارند، نباید به تنهایی دو دسته مسایل فوق را تعیین کنند، بلکه باید راه‌حل‌هایی پیدا شود که مصالح هر دو گروه تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان در نظر گرفته شود.

در عرصه سیاسی، به عقیده رودی زوپک، تلقی کارل کورش از دیکتاتوری پرولتاریا نکات زیر را در بر می‌گیرد:

- ۱- تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا باید با "دموکراسی صنعتی" همراه باشد.
- ۲- شوراهای کارگری تنها تشکلهایی برای مبارزه طبقاتی کارگران نیستند، بلکه اشکال پایه‌ای دموکراسی مستقیم نیز هستند.
- ۳- نهادهای دولتی به منزله اشکال دموکراسی غیر مستقیم و نمایندگی در کنار اشکال دموکراسی مستقیم باقی می‌مانند.

۴- دیکتاتوری پرولتاریا بنا بر ماهیتش متضاد است. زیرا فرمی از قدرت (دموکراسی دولتی و نمایندگی) در تضاد با فرم دیگر (دموکراسی صنعتی و مستقیم) قرار دارد. اما این تضاد، به نفع دموکراسی مستقیم حل می‌شود.*

بحث‌های کورش دارای جنبه‌های آموزنده و قابل تعمق بسیار است. اما دو نکته در نوشته‌های سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۹ او قابل انتقاد است. اولاً کورش درباره ماهیت دولت کارگری بحث جامعی ارائه نمی‌دهد. وی در بعضی از آثارش حتی دولت سوسیالیستی را نماینده مصرف‌کنندگان می‌داند.** این درک همانگونه که قبلاً اشاره شد جزو مبانی فکری سوسیالیست‌های صنفی است.

ثانیاً کورش در مقاله "برنامه اجتماعیت سوسیالیستی و کمونیستی" گفته زیر از لنین را بدون هیچگونه انتقادی نقل می‌کند که: "اطاعت بی‌چون و چرای اراده صدها و هزاران تن از اراده یک فرد واحد برای موفقیت پروسه‌های کار که طبق الگوی صنعت بزرگ ماشینی سازماندهی شده‌اند، مطلقاً ضروری است." و سپس اشاره می‌کند که در "دموکراسی صنعتی" نیز باید توده کارگران از دستورات مدیریت کاملاً اطاعت کنند، منتهی خود کارگران - در

* - Supek, ebda, S 158-159

** - به عنوان مثال رجوع شود به: Karl Korsch, Schriften ..., S. 30

سیستم شوراهای صنعتی کارگری - باید تعیین کنند که چه کسی و برای چه مدتی مدیر باشد.*

بدین ترتیب کورش عملکرد بلشویک‌ها پس از انقلاب در جهت پس زدن ابتکارات کارگران در کارخانه‌ها و اعمال مدیریت فردی را به طور ضمنی تأیید می‌کند. و مهمتر از آن "دموکراسی صنعتی" را تا حد انتخابی بودن مدیران پایین می‌آورد. در حالیکه مسئله تنها بر سر تعیین مدیران نیست؛ بر سر حرکت در جهت دگرگونی کل پروسه تولید است. به گونه‌ای که در نهایت خود جمع‌های کارگری در بخش‌های مختلف تولیدی فونکسیون اجرا و مدیریت تولید را به طور هم‌زمان به عهده بگیرند. به گونه‌ای که تقسیم کار فعلی در صنعت بزرگ سرمایه‌داری - تقسیم کاری که در آن طرح‌ریزی و مدیریت تولید از اجرای آن جداست - از بین برود.

بین نوشته‌های کارل کورش و آنتونیو گرامشی (۱۹۳۷-۱۸۹۱) در آن دوره شباهت‌هایی وجود دارد. گرامشی در آن زمان در پیوند نزدیک با جنبش شورایی در تورین فعالیت می‌کرد. این جنبش گرامشی را بسیار تحت تأثیر قرار داد. او برای شوراهای تورین اهمیتی بین‌المللی قائل بود. تا آنجا که در این باره نوشت:

"جنبش تورین در ماه آوریل واقعاً رویدادی باشکوه بود؛ نه فقط در تاریخ پرولتاریای ایتالیا، بلکه در ((تاریخ پرولتاریای)) اروپا و ما مجازیم بگویم پرولتاریای سراسر جهان. زیرا برای اولین بار در تاریخ این امر اتفاق افتاد که پرولتاریا به مبارزه برای کنترل بر تولید دست زد، بدون اینکه به واسطه گرسنگی یا بیکاری به چنین آکسیون واداشته شود.**"

گرامشی بر پیوند بین قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی طبقه کارگر تأکید می‌کرد و خواستار هماهنگی شعارهای "تمام قدرت در کارگاه به دست کمیته کارگاه" و "تمام قدرت دولت به دست شوراهای کارگران و دهقانان" بود.*** او شوراهای کارخانه را همچون سلول‌های نظام و دولت سوسیالیستی می‌دانست و به درستی معتقد بود قدرت سیاسی کارگران باید از قدرت آنان در محیط کار سرچشمه بگیرد:

* - همانجا، ص ص ۵۸-۵۷

** - Antonio Gramsci, Kommunistische Internationale, Nr. 14, 1920 in: Mandel, ebda, S. 250

*** - به نقل از: آنتونیو گرامشی، مقالات ...، ص ۷

... پروسه انقلابی در حوزه تولید متحقق می‌شود، در کارخانه، جایی که مناسبات بین ستمگران و ستمکشان - بین استعمارگران و استعمارشوندگان - حاکم است؛ جایی که آزادی، دموکراسی، برای کارگر وجود ندارد؛ جایی که کارگر هیچ‌کس نیست و می‌خواهد همه‌کاره شود؛ جایی که قدرت مالکین نامحدود است؛ قدرت حاکم بر زندگی و مرگ کارگر، زن و بچه‌هایش.*

گرامشی مبنای فعالیت انقلابی کارگران را کارخانه قرار می‌داد و معتقد بود آگاهی کارگران نسبت به محیط کار و پروسه تولید، نقطه عزیمت آگاهی آنان نسبت به کل نظام سرمایه‌داری است:

"کارگر تنها در صورتی می‌تواند خود را همچون تولیدکننده درک نماید که به خویشتن به منزله بخش جدایی‌ناپذیری از تمامیت سیستم کار بنگرد؛ سیستمی که در محصول کار نمود می‌یابد. کارگر تنها در صورتی می‌تواند به خود همچون تولیدکننده بنگرد که پروسه صنعت را به‌مثابه یک تمامیت تجربه کند ... کارگر با شروع از این سلول - کارخانه - که همچون پیکره‌ای واحد، همچون عمل خلاق محصول معینی دیده می‌شود، به درک پیکره‌های گسترده‌تر نایل می‌شود؛ تا ((به درک)) ملت که در تمامیتش دستگاه تولیدی عظیمی است ((می‌رسد))...**"

بدین ترتیب گرامشی برای کنترل کارگری و دخالت کارگران در سازماندهی پروسه تولید، جنبه آموزشی فرهنگی - سیاسی کارگران را نیز قابل است. از نظر وی کارگران باید امکان داشته باشند توانایی فنی‌شان را بالا ببرند؛ نه فقط کار مشخصی را انجام بدهند بلکه در طرح‌ریزی تولید دخالت کنند، تصمیم بگیرند، مسئولیت به عهده بگیرند و غیره.***

از سوی دیگر کارگران باید متناسب با آگاهی نوین‌شان تشکلهایی نیز داشته باشند که آنان را نه به‌عنوان فروشنده نیروی کار بلکه همچون تولیدکننده متشکل نماید. گرامشی از همین زاویه و به درستی به اتحادیه‌ها انتقاد می‌نمود و شوراهای کارخانه را بر آن‌ها ارجحیت می‌داد. به عقیده او اتحادیه‌ها کارگران را همچون فروشنده نیروی کار متشکل می‌کردند و

* - A. Gramsci, Ordine Nuovo, 5.6.1920, in: Mandel, ebda., S. 238-239

** - به نقل از: A. Gramsci, Ordine Nuovo, 8.11.1919, in: Mandel, ebda., S. 234-235

عبارات درون () از من است.

*** - مقایسه شود با: Supek, ebda., S. 161

ماهی‌تا توانایی فراتر رفتن از مناسبات سرمایه‌داری را نداشتند. درحالی‌که شوراهای کارخانه هماهنگ با فعالیت انقلابی کارگران و سلول‌های دولت کارگری آینده بودند.

اما بین نظرات بالا و برخوردهای گرامشی در انترناسیونال سوم و نسبت به عملکرد بلشویک‌ها پس از انقلاب اکتبر تناقضی وجود دارد. گرامشی در دوره موردنظر ما هیچ‌گاه جهت‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی بلشویک‌ها را به زیر سؤال نبرد. او که در ایتالیا از شوراهای کارگری در مقابل اتحادیه‌ها دفاع پرشوری می‌کرد، بر این واقعیت که در روسیه شوراهای کارگری و کمیته‌های کارخانه در همه عرصه‌ها کنار زده شدند، چشم بست. او که تأکید داشت "پروسه انقلابی در حوزه تولید متحقق می‌شود"، از کنار سازماندهی بوروکراتیک اقتصاد در روسیه گذشت. بدتر از آن: شیوه برخورد گرامشی حتی تا سال ۱۹۲۶ - زمان زندانی شدنش - ادامه یافت. گرامشی در سال ۱۹۲۶ از طرف دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا نامه‌ای خطاب به کمیته مرکزی حزب بلشویک نوشت. موضوع نامه اظهار نگرانی دفتر سیاسی از اختلافات بین اکثریت حزب بلشویک (به رهبری استالین و بوخارین) و جناح اپوزیسیون (تروتسکی، زینویف و کامنف) بود. گرامشی در این نامه تصریح می‌کند که "اکنون دولت کارگری بیش از ۹ سال است که در روسیه وجود دارد" و به رهبران بلشویک هشدار می‌دهد که نقش رهبری حزب کمونیست روسیه را که با فعالیت لنین بدست آمده، از بین نبرند. و بالاخره گرامشی در آن کشمکش‌ها جانب جناح استالین را می‌گیرد و می‌نویسد: "ما امروز اعلام می‌کنیم که خط‌مشی سیاسی اکثریت کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را در اساس درست می‌دانیم ... رفتار اپوزیسیون مربوط به کل خط‌مشی سیاسی کمیته مرکزی می‌شود و مستقیماً به قلب آموزش‌های لنین و فعالیت سیاسی حزب اتحاد شوروی ما می‌زند.**"

برعکس گرامشی، رُزا لوکزامبورگ (۱۸۷۰-۱۹۱۹)*** از همان ابتدا به بررسی نقادانه

* - متن نامه مذکور در اثر زیر چاپ شده است: Antonio Gramsci, Vergessener ...

S. 69-76

البته در دوره زندان، گرامشی فرصت یافت نظراتش را بسط و گسترش دهد. به تعبیری تازه در این دوره است که نظرات گرامشی کمال می‌یابد. منتهی بررسی دفترهای زندان گرامشی از محدوده مقاله حاضر فراتر می‌رود و خود موضوع تحقیق مستقلی است.

** - تاریخ تولد رُزا لوکزامبورگ به طور قطع روشن نیست و عده‌ای - مثلاً پری اندرسون -

عملکرد بلشویک‌ها پس از انقلاب اکتبر پرداخت. رزا لوکزامبورگ به جرأت می‌توان گفت یکی از آزاداندیش‌ترین انقلابیون زمان خویش بود. او عمیقاً به عبارت مشهور مارکس معتقد بود که "رهایی طبقه کارگر باید به دست خودش متحقق شود". تأکید لوکزامبورگ بر جنبش خودانگیخته و انقلابی کارگران و ضرورت ساختن سوسیالیسم به دست توده کارگران نیز دقیقاً بر همین اساس بود.

حدود یک سال پس از انقلاب اکتبر، لوکزامبورگ اثر معروف خود "انقلاب روسیه" را در زندان به رشته تحریر درآورد*. لوکزامبورگ در این جزوه به دفاع پرشور از انقلاب روسیه می‌پردازد و نقش پیشتاز و انقلابی بلشویک‌ها را ستایش می‌کند. او در عین حال به انتقاد بی‌امان از برخی شعارها و عملکردهای بلشویک‌ها (شعار صادره و تقسیم فوری زمین‌ها توسط دهقانان، شعار حق تعیین سرنوشت و ...) دست می‌زند. نکته اساسی اثر لوکزامبورگ - تا آن‌جا که به بحث ما برمی‌گردد - دفاع از آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و تشکیل به‌عنوان یکی از پیش‌شرط‌های حاکمیت کارگران بر سرنوشت خویش است. او در انتقاد از بلشویک‌ها می‌نویسد:

"بدون مطبوعات آزاد و سانسور نشده، بدون حیات آزادانه تشکلهای و اجتماعات، به‌خصوص حاکمیت توده‌های گسترده مردم به کلی تصورناپذیر است.

لنین می‌گوید: دولت بورژوازی وسیله‌ای برای ستم بر طبقه کارگر و دولت سوسیالیستی ابزار ستم بر بورژوازی است؛ ((دولت سوسیالیستی)) در واقع فقط دولت بورژوازی است که بر روی سر قرار گرفته است. چنین تلقی ساده‌انگارانه‌ای ماهوی‌ترین مسئله را در نظر نمی‌گیرد: حاکمیت طبقاتی بورژوازی - دست‌کم ورای مرزهای محدوده معینی - نیاز به

(ادامهٔ پاورقی از صفحه قبل)

او را متولد سال ۱۸۷۱ می‌دانند.

* - ترجمه‌ای از این اثر با عنوان "انقلاب روس"، در پاییز ۱۳۶۴ توسط انتشارات سازمان سوسیالیست‌های ایران به چاپ رسیده است. متأسفانه سطح این ترجمه بسیار نازل است. اشتباهات فاحش مضمونی، جاافتادگی‌ها و اغلاط چاپی در جای جای آن دیده می‌شود. به همین جهت به خوانندگانی که به زبان آلمانی آشنایی دارند، توصیه می‌کنم اصل اثر لوکزامبورگ را مطالعه نمایند. مشخصات آن به شرح زیر است:

Rosa Luxemburg, Die russische Revolution, Europäische Verlagsanstalt,

Frankfurt am Main, 1963

آموزش و تربیت تمامی توده مردم ندارد. این امر ((اما)) برای دیکتاتوری پرولتاریا عنصر زندگی، هوای تنفسی است که بدون آن نمی‌تواند وجود داشته باشد.**

پافشاری لوکزامبورگ بر ضرورت وجود وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی پس از تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر، دارای اهمیت فوق‌العاده است. رزا - که لنین وی را عقاب انقلاب می‌نامید - به درستی پیش‌بینی کرد که با سرکوب شدن آزادی‌های سیاسی، فضای زنده جامعه و شور و شوق سیاسی توده‌ها از بین خواهد رفت؛ شوراها به طور فزاینده‌ای فلج خواهند شد و بوروکراسی به تنها عنصر فعال جامعه تبدیل خواهد گردید. این دقیقاً اتفاقی بود که در روسیه رخ داد.

در اوایل دسامبر ۱۹۱۸ لوکزامبورگ مقاله‌ای نوشت با عنوان "اجتماعی کردن جامعه". در این اثر به گونه‌ای موجز درک او از اجتماعی کردن وسایل تولید بیان شده است. مهمترین نکات مقاله به شرح زیر است:

- طبقه کارگر باید ابتدائاً قدرت سیاسی را به دست بگیرد. اما قدرت سیاسی تنها وسیله‌ای است برای دگرگونی بنیادین مناسبات اقتصادی.

- اولین وظیفه حکومت کارگری اعلام منتقل شدن مهمترین وسایل تولید به مالکیت عمومی و اعمال کنترل اجتماعی بر آن است.

- در جامعه سرمایه‌داری تولید توسط سرمایه‌داران هدایت می‌شود. کارفرما تعیین می‌کند که چه چیز و چگونه تولید شود و کجا، چه وقت و چگونه کالاها تولیدی باید به فروش برسند. کارگران ماشین‌های زنده‌ای هستند که ناگزیرند کارشان را انجام دهند. در اقتصاد سوسیالیستی همه این روابط باید تغییر کند.

- در اقتصاد سوسیالیستی باید بارآوری کار بسیار بیشتر از امروز باشد و نیروهای کار و وسایل تولید به گونه صرفه‌جویانه‌تری - و در خدمت نیازهای جامعه - به کار روند.

- خود کار باید به نحوی دیگر سازماندهی شود و شرایط کار (بهداشت کار، ساعت کار، زمان استراحت، تنوع در کارهایی که هر کارگر باید انجام دهد و ...) تغییر کند.**

- کارگران باید در اقتصاد سوسیالیستی نشان دهند که می‌توانند بدون شلاق گرسنگی و

* - R. Luxemburg, Die russische Revolution ..., S. 72

** - اما لوکزامبورگ در مقاله پیش‌گفته نمی‌نویسد که روابط مذکور در جامعه سوسیالیستی مشخصاً به چه شکل باید باشد.

بدون سرمایه‌داران کار کنند. این مستلزم "تولد دوباره" پرولتاریاست. اما لازم نیست برای بوجود آمدن نسل جدیدی از انسان‌ها که قرار است سوسیالیسم را بسازند، ده‌ها سال صبر کرد. توده پرولتاریا هم‌اکنون - در انقلاب - آرمان‌خواهی و پختگی لازم را برای ساختن جامعه سوسیالیستی به دست می‌آورد.*

لوکزامبورگ در ۱۹۱۸ طرحی ارائه داد با عنوان "اتحادیه اسپارتاکوس چه می‌خواهد؟" در این طرح نیز می‌توان به روشنی اعتقاد عمیق او را به خلاقیت توده‌های کارگر و این‌که کنترل و مدیریت بر تولید امر خود کارگران است، مشاهده کرد:

"... دگرگونی اقتصادی نیز تنها ممکن است هم‌چون روندی که حامل عمل توده‌های پرولتری است، به سرانجام برسد. آیین‌نامه‌های بی‌روح نهادهای عالی انقلابی درباره جمعیت، عبارات توخالی‌ای بیش نیستند. تنها جمعیت کارگری می‌تواند با عملش به این عبارات گوشت و خون بدهد. کارگران قادرند در کشاکش سخت با سرمایه، رو در رو در هر کارخانه، با فشار مستقیم توده‌ها، از طریق اعتصابات، از طریق ایجاد تشکل‌های نمایندگی دائمی‌شان کنترل بر تولید و سرانجام مدیریت واقعی ((بر تولید)) را به جنگ آورند.**"

لوکزامبورگ در ادامه طرح، سه دسته از خواسته‌های گروه اسپارتاکوس را بیان کرد: اقدامات فوری برای تضمین انقلاب (خلع سلاح پلیس و ارتش، تسلیح کارگران مرد در میلشیاای کارگری و ...) اقدامات سیاسی (از میان برداشتن دولت‌های جداگانه و تشکیل جمهوری سوسیالیستی واحد، انتخاب شوراهای کارگری در سراسر آلمان و ...) و خواسته‌های اقتصادی بعدی.

بند ۷ از خواسته‌های اقتصادی چنین بود: "انتخاب شوراهای مؤسسات در همه مؤسسات، شوراهایی که باید با توافق شوراهای کارگری امور داخلی مؤسسات را تنظیم کنند، مناسبات کار را معین کنند، تولید را کنترل نمایند و بالاخره هدایت مؤسسه را به عهده بگیرند." بند اخیر نشان می‌دهد که لوکزامبورگ کنترل بر تولید را مقدمه‌ای می‌دید برای مدیریت مؤسسه توسط کارگران. این درک از تفسیر بلشویک‌ها از کنترل کارگری فراتر می‌رفت و به

پیشروترین گرایش درون کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه نزدیک بود.

در مجموع می‌توان گفت که رزا لوکزامبورگ تحت تأثیر جنبش‌های انقلابی کارگران و خواست اجتماعی کردن وسایل تولید، توجه بیشتری به دخالت کارگران در سازماندهی تولید و مسئله کنترل و مدیریت کارگری نشان می‌داد؛ اما نوشته‌های او اغلب در حد اشاراتی عمومی باقی ماندند. لوکزامبورگ متأسفانه فرصت نیافت تجربه انقلاب آلمان و کشورهای دیگر را بررسی کند و نتایج مشخص عملی از آنان بیرون بکشد. او و لیکنشت در ژانویه ۱۹۱۹ - دو ماه پس از قیام کارگران آلمان - به دست نیروهای ارتش به قتل رسیدند.

سال‌های پس از جنگ جهانی اول

موج جنبش‌های انقلابی کارگران اروپا که در ۱۹۱۸ آغاز شده بود و تا ۱۹۲۰ ادامه داشت، به زودی فرو نشست و نظام سرمایه‌داری دوباره تثبیت شد. در غیاب یک استراتژی انقلابی، اتحادیه‌های اروپایی در چارچوب منطق و مناسبات سرمایه‌دارانه فعالیت کردند. در این قلمرو، برای بالا بردن بارآوری کار و حفظ سطح زندگی کارگران، به سیستم‌های مدیریت تیلور و فورد تن داده شد. بدین ترتیب اتحادیه‌ها و کارگران ماهر حتی در کشورهایی که تا قبل از جنگ با "مدیریت علمی" تیلور مبارزه می‌کردند (ایالات متحده، آلمان، فرانسه و ایتالیا) حاضر شدند به قیمت گرفتن امتیازاتی به تیلوریسم تن دهند.* البته در این دوره اتحادیه‌ها طرح‌هایی برای مشارکت در مسایل تولید تدوین کردند.** اما این طرح‌ها به تحول انقلابی و بنیادین جامعه نظر نداشتند و به طور ضمنی وجود مناسبات سرمایه‌داری را - دست‌کم در دوره‌های طولانی - به رسمیت می‌شناختند. هدف اتحادیه‌ها از چنین پیشنهادهای سهیم شدن در تصمیمات مربوط به تولید و محدود کردن فعال مایشایی کارفرمایان بود. اتحادیه‌ها امیدوار بودند با اصلاحات تدریجی و آرام، در آینده‌ای دور مناسبات سرمایه‌داری

* - مقایسه شود با: Carmen Sirianni, Workers' Control ..., pp 322-323

** - شاید مهم‌ترین این طرح‌ها، طرح رفرمیستی "دموکراسی اقتصادی" در اتحادیه‌های آلمان باشد. این طرح توسط فریتس نفتالی (۱۹۶۱-۱۸۸۸) تدوین و در سال ۱۹۲۸ منتشر شد. برای آشنایی با آن رجوع شود به: Hans Willi Weizen, Wirtschaftsdemokratie ...

* - مقاله لوکزامبورگ در صفحات ۴۳۶-۴۳۳ این اثر به چاپ رسیده است:

R. Luxemburg, Gesammelte Werke ...

** - طرح مذکور در صفحات ۱۷۷ تا ۱۸۱ این اثر چاپ شده است: E. Mandel,

Arbeiterkontrolle ... عبارت درون (()) از من است.

را تغییر دهند. به همین جهت طرح‌هایی نیز که مطرح می‌کردند با خواسته‌های جنبش‌های کنترل کارگری در حول و حوش جنگ جهانی دوم تفاوت داشت.

در روسیه نیز پس از انقلاب اکتبر و به قدرت رسیدن بلشویک‌ها، جنبش کنترل و مدیریت کارگری از بین رفت؛ تشکل‌های کارگری در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به حاشیه رانده شدند؛ نظم سرپازخانه‌ای کارخانه‌های سرمایه‌داری نابود نشد بلکه جای کارفرمایان را مدیران منتصب "دولت پرولتری" گرفتند. پس از تسلط جناح استالین بر حزب کمونیست شوروی نیز جو سرکوب در این کشور و در انترناسیونال سوم به شدت گسترش یافت.

حزب کمونیست شوروی و احزاب برادر آن در کشورهای اروپایی هرگونه اپوزیسیون، هر نوع اندیشه آزاد و مستقلی را در درون صفوف خود سرکوب کردند. در احزاب کمونیست اروپایی، فضایی برای مباحثه آزاد بر سر مهمترین مسایل مربوط به مبارزه طبقاتی وجود نداشت. مواضع رهبری بوروکراتیک این سازمان‌ها که به نوبه خود مطابق با مواضع رسمی دولت شوروی بود، بی‌چون و چرا باید رعایت می‌شد. در خارج از کمیته‌نیز گرایش‌های سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری (آنارشیزم، سندیکالیسم انقلابی، سوسیالیسم صنفی و ...) مدت‌ها بود که نفوذ خود را در جنبش کارگری از دست داده و به صورت فرقه‌ها و گروه‌های کوچکی درآمد بودند.

از سوی دیگر با قدرت‌گیری فاشیسم در ایتالیا (از سال ۱۹۲۹) و آلمان (از ۱۹۳۳) - یعنی در دو مرکز مهم جنبش کارگری و مباحثات کمونیستی تا آن زمان - اندیشه‌های ترقی‌خواهانه سرکوب شدند.

بدین ترتیب بر بستر فروکش جنبش‌های انقلابی و تثبیت مناسبات سرمایه‌داری در اروپا و به یمن تصفیه‌ها و سرکوب‌های استالینیسم و فاشیسم - هر یک با انگیزه‌ها و اهداف متفاوت - دوره‌ای طولانی از جزم‌گرایی و سترونی فکری بر جنبش کمونیستی تحمیل شد. در این دوره که تا پس از جنگ جهانی دوم ادامه یافت، مباحثاتی چون "دموکراسی صنعتی"، "کنترل و مدیریت کارگری"، "رهايي اقتصادی کار" و ... یا به دست فراموشی سپرده شدند و یا به فرمول‌های کلیشه‌ای بی‌روحی تبدیل گردیدند.*

* - یکی از استثنائات نادر این دوره "کمونیسم شورایی" یا مکتب هلندی بود. مهمترین ادامه پاورقی در صفحه بعد)

بر بستر این تحولات گرایش نیرومندی در اروپا پدید آمد که پری اندرسون نام "مارکسیسم غربی" بر آن نهاده است. "مارکسیسم غربی" دست‌کم تا اوایل سال‌های ۱۹۷۰ مهمترین اپوزیسیون خط رسمی احزاب برادر محسوب می‌شود. این گرایش از پراتیک سیاسی و جنبش کارگری جدا بود، اکثریت قریب به اتفاق نظریه‌پردازان آن پست‌های دانشگاهی داشتند و بالاخره دل‌مشغولی‌های آن اساساً نه مسائل حاد مبارزه طبقاتی در عرصه‌های اقتصاد و سیاست بلکه توجه به فلسفه و فرهنگ بود.* روشن است که "مارکسیسم غربی" نیز نمی‌توانست جمع‌بندی راهگشایی از انقلابات و مبارزات کارگری ارائه دهد و بحث‌هایی چون کنترل و مدیریت کارگری را غنا بخشد.

□□□

پس از جنگ جهانی دوم بلوک‌های شرق و غرب شکل گرفتند. در بلوک شرق از اواسط دهه ۵۰ به بعد مبارزه کارگران و توده‌های به جان آمده، جو خفقان را تا حدی شکست و زمینه اجتماعی شدن ایده خود مدیریتی را فراهم آورد. از جمله این مبارزات عبارت بودند از: قیام‌های مجارستان و لهستان در سال ۱۹۵۶، قیام ۱۹۶۸ در چکسلواکی و مبارزات کارگری سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۸۰ در لهستان. در جریان برخی از این مبارزات شوراها و تشکل‌های مستقل کارگری در سطح کارخانه‌ها شکل گرفتند و کوشیدند در مسائل گوناگون کارخانه دخالت کنند. درس بزرگ این مبارزات این بود که حاکمیت کارگران بر پروسه کارشان باید همراه با تسخیر قدرت سیاسی توسط ارگان‌های خودگردان و منتخب آنان باشد. وگرنه تلاش‌های کارگران درهم شکسته می‌شود.

تا آن‌جا که به موضوع ما مربوط می‌شود، در بلوک شرق بررسی دو مورد اهمیت زیادی دارد: الف - بحث‌ها و طرح‌های "خودمدیریتی کارگری" در یوگسلاوی. ب - مبارزات

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

تئورسین این مکتب آنتون پانه‌کوک (۱۹۶۰-۱۸۷۳) است. "کمونیسم شورایی" به‌خصوص در مورد تحلیل شوراها و دموکراسی پرولتری دستاوردهایی دارد که می‌تواند برای جنبش کارگری باارزش باشد. اما این جریان نفوذ اجتماعی چندانی نداشت و نتوانست تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر روند عمومی جنبش کارگری بگذارد.

* - درباره مشخصات "مارکسیسم غربی" و زندگی و فعالیت مهمترین نمایندگان آن رجوع شود به: پری اندرسون، درباره مارکسیسم غربی ...

اتحادیه همبستگی و جنبش خودگردانی یا خودمدیریتی در سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۸۰ در لهستان. مورد یوگسلاوی را پایین‌تر به اختصار توضیح می‌دهم. به نمونه دوم نیز بیشتر به گونه نسبتاً مفصلی پرداخته شده است* و در اینجا برای جلوگیری از طولانی‌تر شدن مقاله از توضیح آن خودداری می‌نمایم.

از سوی دیگر در اروپای غربی از اواسط دهه ۶۰ تا اواخر دهه ۷۰ جنبش‌ها و مباحثات زیادی درباره سازماندهی کار، خنثی نبودن "علم مدیریت" سرمایه‌داری و کنترل و دخالت کارگران در تولید جریان داشت. از نمونه‌های مشهور آن مبارزه پیرامون خواست خودمدیریتی در فرانسه، بحث مشارکت کارگران در تصمیم‌گیری‌ها و انسانی کردن کار در آلمان و کمپین کنترل کارگری در انگلستان است. پایین‌تر به مورد اخیر - کمپین کنترل کارگری در انگلیس - اشاره می‌شود.

علاوه بر تشکیل بلوک‌های شرق و غرب، پس از جنگ جهانی دوم، شاهد فروریختن نظام مستعمراتی و گسترش سرمایه‌داری به کشورهای به اصطلاح "جهان سوم" هستیم. در این دسته از کشورها نیز جنبش‌ها و مباحثاتی با خواست دخالت کارگران در سازماندهی تولید صورت گرفته است. از آن جمله‌اند: بحث خودمدیریتی در الجزایر، مبارزات کارگری در اندونزی، مبارزه برای کنترل کارگری در بولیوی و عملکرد شوراهای کارگری پس از انقلاب ۵۷ در ایران. بررسی این گونه مبارزات که در شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی متفاوتی نسبت به کشورهای بلوک شرق و غرب صورت گرفته‌اند، موضوع مستقلی است. امید است بتوان در فرصت دیگری به این دسته از مبارزات پرداخت.

"خودمدیریتی کارگری" در یوگسلاوی*

پروژه موسوم به "خودمدیریتی کارگری" در یوگسلاوی بیش از ۴۰ سال - یعنی تا زمان فروریختن سیستم سیاسی کشور در سال ۱۹۹۱ - یکی از اجزای سیاست رسمی حزب کمونیست یوگسلاوی** بود. بحث‌های گسترده‌ای در باره این پروژه در داخل و خارج از یوگسلاوی صورت گرفت و انبوهی از کتاب‌ها و مقالات در این مورد نوشته شده‌اند؛ تا آنجا که در اذهان برخی از روشنفکران اروپایی واژه‌های "خودمدیریتی کارگری" به غلط با تجربه یوگسلاوی تداعی می‌شود.***

گسترده‌گی بحث‌های مربوط به یوگسلاوی در عین حال با تنوع نظرات و تلقی‌ها از "خودمدیریتی کارگری" همراه بوده است. دراگوتین میلیکویچ**** پنج تلقی و تصور از خودمدیریتی را در میان مسئولین دولتی و نظریه‌پردازان یوگسلاوی از یکدیگر متمایز می‌کند:

۱- تصویری که به مسئله مدیریت کارگری تنها از زاویه سودمندی اقتصادی و افزایش بارآوری کار نگاه می‌کرد. پیروان این تصور در پی آن بودند که "مدیریت کارگری" را به وسیله‌ای در خدمت کاهش درگیری‌های درون مؤسسه و افزایش سوددهی آن تبدیل کنند. به‌زعم طرفداران این تلقی، در یوگسلاوی تضاد طبقاتی وجود نداشت و یوگسلاوی به جامعه‌ای بی‌طبقه تبدیل شده بود. درچنین جامعه‌ای خودمدیریتی قرار بود تنها ابزاری باشد برای فعالیت آزادانه مؤسسات در بازار. این تلقی که از اقتصاددانان غربی تأثیر پذیرفته بود، بین "تکنوکرات‌ها"، مهندسان، رؤسای مؤسسات و گاهی در بین "شوراهای کارگری" رایج بود.

۲- درک "لیبرالی" از خودمدیریتی که شباهت بسیاری به تلقی اول داشت. در این اندیشه

* - اطلاعات این قسمت به جز در موارد ذکر شده، از آثار زیر می‌باشد:

- Ekkehart Stein, Arbeiterselbstverwaltung ...
- Marie Christine Brockmann, Titoismus ...
- G. Széll, ibid

** - این حزب در سال ۱۹۵۲ به "اتحاد کمونیست‌های یوگسلاوی" تغییر نام داد.

*** - مقایسه شود با: G. Széll, ibid, p. 104

**** - Dragutin Miljkovic

* - رجوع شود به سلسله مقالاتی با عنوان "از تجارب جنبش‌های کارگری کشورهای دیگر بیاموزیم - نمونه لهستان" به قلم ناصر سعیدی در نشریه کارگر تبعیدی شماره‌های ۲۲، ۲۵-۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۹-۲۸، ۳۰ و ۳۲.

بازار نقش مهمی داشت و همه مؤلفه‌های اجتماعی را تنظیم می‌کرد و به یکدیگر مربوط می‌نمود. درک "لیبرالی" خودمدیریتی را با تکامل مادی تولید یکسان در نظر می‌گرفت و برای آن خصلتی طبقاتی قائل نبود.

۳- تصور دیگر موضع "بوروکراسی دولتی" در یوگسلاوی بود. بوروکراسی دولتی خودمدیریتی را سیستمی از قوانین، قواعد و شرط‌ها می‌دانست که دولت آن‌ها را تدوین می‌کرد. برای این گرایش میزان خودمدیریتی برابر بود با درجه تکامل این قواعد و قوانین. در این طرز تلقی خودمدیریتی هدیه‌ای بود که به کارگران اعطاء می‌شد. کارگران تنها باید از مقررات تصویب شده پیروی می‌کردند.

۴- میلیکوویچ تلقی تعدادی از نظریه‌پردازان یوگسلاوی را "انسان‌گرایی مجرد" می‌نامد. در این اندیشه خودمدیریتی هم‌چون عملی انسان‌گرایانه تصور می‌شود. عملی که تنها از نقطه نظر هدف نهایی‌اش - دست‌یابی به جامعه‌ای بی‌طبقه - اهمیت دارد. این گرایش عناصر پیگیر انقلابی را نه کارگران، بلکه روشنفکران انسان‌گرا و دانشجویان انقلابی می‌داند.

۵- در مقابل، میلیکوویچ نظر خود را "طبقاتی - انقلابی" می‌نامد. به عقیده او خودمدیریتی در درجه اول پراتیک انقلابی و خودفعالیتی طبقه کارگر است. عملی که رسالت تاریخی‌اش دست‌یافتن به جامعه‌ای بی‌طبقه است. خودمدیریتی جنبش‌رهای طبقه کارگر است.^{۶*}

با دقت در تلقیات فوق متوجه می‌شویم که عبارت "خودمدیریتی کارگری" بنا به منافع اجتماعی و سیاسی گوناگون به گونه‌های مختلفی تعریف و تفسیر می‌شد و مبلغین آن در یوگسلاوی حتی انگیزه‌های کاملاً متفاوتی از طرح شعار "خودمدیریتی کارگری" داشتند. تا آن‌جا که عده‌ای تنها می‌خواستند آن را در خدمت بارآوری بیشتر کار و افزایش تولید قرار دهند. بنابراین لازم است به جای حرکت از تعاریف نظریه‌پردازان مختلف از تجربه یوگسلاوی، مستقیماً به بررسی مناسبات موجود در این کشور پردازیم و ببینیم به اصطلاح "خودمدیریتی کارگری" در عمل چگونه پیاده شد.

متأسفانه تجربه یوگسلاوی تاکنون در نوشتجات فارسی زبان کمتر مورد توجه قرار گرفته است. به همین جهت ناگزیر باید در این تجربه درنگ بیشتری بکنیم. منتهی روشن است که در

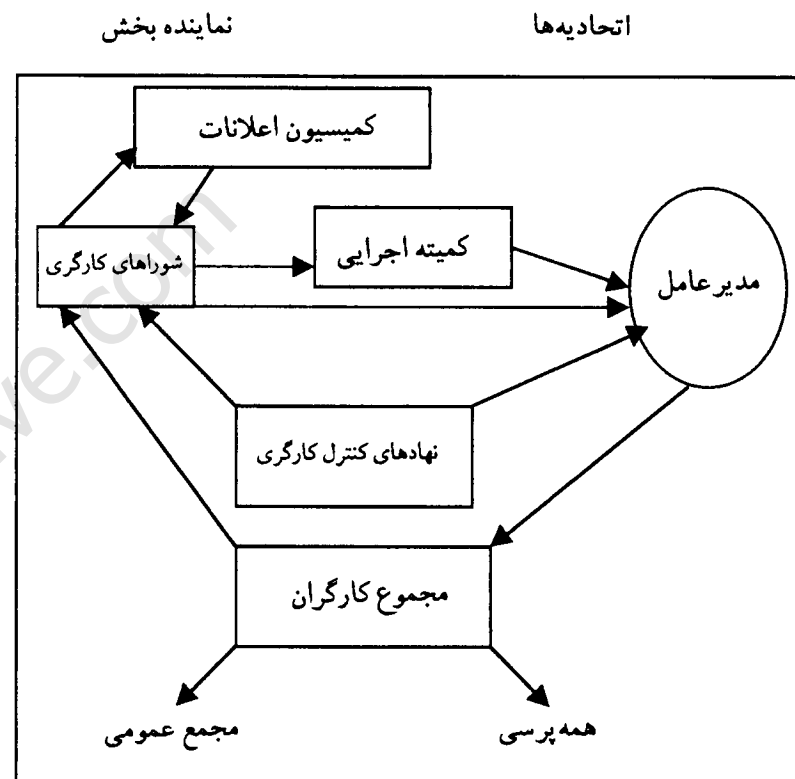
* - اقتباس از: G. Széll, ibid, pp 105-106

چارچوب نوشته حاضر نمی‌توان تصویر کامل و همه‌جانبه‌ای از پروژه پیشگفته ارائه داد. هدف تنها طرح مسئله و تأکید بر نکاتی است که به گونه‌ای بلاواسطه به بحث ما مربوط می‌شود. همانطور که می‌دانیم پس از جنگ جهانی دوم اختلافات بین احزاب کمونیست شوروی و یوگسلاوی بالا گرفت و سرانجام به اخراج یوگسلاوی از کمیونفرم - در سال ۱۹۴۸ - انجامید. به دنبال این امر رهبری حزب حاکم در یوگسلاوی ناگزیر به بازتعریف هویت سیاسی - اجتماعی و مبانی فکری خویش شد. حاصل این بازنگری برای جستجوی "راه خود به سوی سوسیالیسم" در عرصه اقتصادی پایه‌ریزی پروژه "خودمدیریتی کارگری" بود. طرح خودمدیریتی کارگری" در ابتدا به‌طور آزمایشی در چند مؤسسه اجرا شد. سپس در ژوئیه ۱۹۵۰ قانونی به نام "قانون پایه‌ای مربوط به اداره مؤسسات دولتی و نهادهای مهم اقتصادی توسط جمعیت‌های کارگری" به تصویب رسید. سه سال بعد قانون اساسی کشور تغییر کرد و حق "خودمدیریتی کارگری" مؤسسات در آن قید شد. در سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۷۴ نیز در قانون اساسی تغییراتی داده شد و اختیارات قانونی کارگران در مدیریت مؤسسات گسترش یافت و علاوه بر مؤسسات تولیدی، شامل بانک‌ها، بخش‌های اجرایی و مراکز خدماتی نیز شد. بدین ترتیب "خودمدیریتی کارگری" هرچند حقوق و اختیارات قانونی کارگران را افزایش داد، اما بر ابتکارات توده کارگران متکی نبود و کارگران در آن شرکت فعال نداشتند. حزب حاکم در صدد بود از طریق تصویب قوانینی و از فراز سر کارگران "خودمدیریتی" را به اصطلاح "برقرار" کند.

مهم‌ترین مبتکر "خودمدیریتی کارگری" ادوارد کاردلی (۱۹۷۹-۱۹۱۰) بود. او مهم‌ترین نظریه‌پرداز حزب کمونیست یوگسلاوی و دوست نزدیک تیتو (۱۹۸۰-۱۸۹۲) بود. دلایل اعلام شده "کاردلی" و حزب حاکم برای ضرورت "خودمدیریتی کارگری" عبارت بودند از: انتقاد از "مرکزیت بوروکراتیک" و استالینیسم، حرکت در جهت زوال دولت کارگری، گسترش و تعمیق دموکراسی در همه زمینه‌های زندگی اجتماعی، پذیرش سوسیالیسم هم‌چون فرآیند فعالیت توده‌های میلیونی و ضرورت اداره کارخانه‌ها و مؤسسات اقتصادی توسط جمع‌های کارگری. در ادامه خواهیم دید که این مواضع با آنچه در عمل پیاده شد، فرسنگ‌ها فاصله داشت.

اما مکانیزم "خودمدیریتی کارگری" در سطح مؤسسات چگونه بود؟ هر مؤسسه‌ای به بخش‌های مختلف ("تشکیلات پایه") تقسیم می‌شد. هر "تشکیلات پایه" معمولاً بین ۵۰ تا

۵۰۰ شاغل داشت. نمودار زیر رابطه بین نهادهای هر "تشکیلات پایه" را نشان می‌دهد:



نهادهای تشکیلات پایه در مؤسسات. منبع: E. Stein, ebda, S. 32

مهم‌ترین نهادهای "تشکیلات پایه" عبارت بودند از: مدیرعامل، شوراهای کارگری و مجمع عمومی کارگران.

مجامع عمومی در درجه اول می‌بایست امر شرکت همه کارگران در بحث‌های مربوط به مسائل پایه‌ای مؤسسه را امکان‌پذیر می‌ساختند. مجامع عمومی این اختیار را داشتند که در شکل همه‌پرسی (رفراندوم) درباره مسائل مختلف رأی‌گیری کنند. از جمله این مسایل عبارت بودند از: ایجاد و ادغام "تشکیلات پایه" در یکدیگر، مبانی طرح‌ریزی "تشکیلات پایه"، مبانی توزیع درآمدها و مذاکراتی که "تشکیلات پایه" با تشکلهای دیگر انجام می‌داد.

از نظر قانونی کارگران حق داشتند از طریق مجامع عمومی و همه‌پرسی در تمام مسائل مؤسسه دخالت کنند و نظر بدهند. اما در عمل دخالت کارگران ناچیز بود. سالانه معمولاً ۲ تا ۵ مجمع عمومی - در بعضی از مؤسسات هم تا ۱۲ مجمع عمومی - تشکیل می‌شد. این مجامع به‌ندرت بیش از دو ساعت طول می‌کشیدند. طبیعتاً در جلسه‌ای که هرچند ماه یک‌بار، به مدت دو ساعت و با حضور ۵۰ تا ۵۰۰ تن تشکیل می‌شد، امکان حل و فصل مسائل پایه‌ای مؤسسه با خرد جمعی و تبادل نظر بین همه کارکنان وجود نداشت. در نتیجه مجامع عمومی بیشتر به جلساتی تشریفاتی تبدیل می‌شدند. به‌علاوه مدیران و کارشناسان مؤسسه پیشبرندگان اصلی بحث‌ها و از این رو اتخاذ تصمیمات بودند و کارگران در مجامع عمومی اساساً نقش منفعلی داشتند. آن‌ها فاقد اطلاعات لازم از جوانب گوناگون فعالیت مؤسسه‌شان بودند تا بتوانند به گونه‌ای مؤثر در بحث‌ها شرکت کنند و با پیشنهادات و نظرات کارشناسان و رؤسا برخورد نمایند.

نهاد دیگر "تشکیلات پایه"، شورای کارگری بود. در قانون در بخش‌هایی که بیش از ۳۰ کارگر داشتند، انتخاب شورای کارگری در نظر گرفته شده بود. حقوق قانونی این نهاد گسترده بود و از جمله مسائل زیر را در بر می‌گرفت: تدوین پیشنهاداتی برای همه‌پرسی، تعیین سیاست اقتصادی مؤسسه، کنترل بر کمیته اجرایی و مدیر مؤسسه و مشارکت در برنامه‌ریزی فراکارخانه‌ای، فراخواندن و برکنار کردن کمیته اجرایی، دخالت مؤثر در تعیین و برکناری مدیر مؤسسه.

شورای کارگری مختار بود مدیرعامل را برکنار نماید. شورا مجاز بود در صورت لزوم کمیسیون‌ها و کمیته‌هایی - از جمله کمیته اجرایی - تشکیل دهد. اعضای شورا از طرف کارگران انتخاب می‌شدند و هر لحظه قابل برکناری بودند. آنان وظیفه داشتند از مصالح کارگران دفاع نمایند.

شورای کارگری طبق قانون عبارت از نهاد مرکزی خودمدریتی بود. اما در عمل مدیران و رؤسای بخش‌ها نقش اساسی در تصمیم‌گیری‌ها داشتند. آن‌ها حتی بیشتر وقت جلسات شوراها را به خود اختصاص می‌دادند و نظراتشان را پیش می‌بردند.* تمام اعضای شورا باید

* - به‌عنوان مثال طبق تحقیقی در سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۶۶ در ۲۰ مؤسسه صنعتی، کارگران ساده اصلاً و کارگران دیگر به میزان ناچیزی در بحث‌های شوراهای کارگری شرکت می‌کردند. (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

در مؤسسه کار می‌کردند. البته کار کردن اعضای شورا در مؤسسه به خودی خود امری منفی نیست. برعکس، اگر نمایندگان کارگران بخشی از وقت خود را در کنار همکارانشان کار کنند، هم از محیط کار دور نمی‌افتند و هم رابطه نزدیک‌تری با انتخاب‌کنندگانشان برقرار می‌نمایند. منتهی اشکال کار در یوگسلاوی این بود که اعضای شوراها باید تمام وقت خود را در مؤسسه کار می‌کردند و دیگر فرصتی برای شناختن جوانب مختلف فعالیت مؤسسه و انجام وظایفشان به‌عنوان عضو شورا باقی نمی‌ماند. بسیاری از جلسات شوراها در خارج از زمان کار برگزار می‌شد و این فشار بر اعضای شوراها را بیشتر می‌کرد. به‌علاوه معمولاً برنامه‌ای برای آماده شدن اعضای شورا پیش از شرکت در جلسات وجود نداشت.

مدیرعامل توسط کمیسیون اعلانات پیشنهاد و از جانب شورای کارگری تأیید می‌شد. کمیسیون اعلانات تشکیل می‌شد از نمایندگان "تشکیلات پایه"، اتحادیه‌ها و نمایندگان نهادهای دولتی محلی مربوطه. در مؤسسات فرامحلی، به جای نمایندگان نهادهای دولتی محلی، نمایندگان دولت مرکزی در کمیسیون مذکور شرکت می‌کردند.

طبق یکی از همه‌پرسی‌های سال ۱۹۶۷ از کارگران، مهمترین نقش را در انتخاب مدیر، به ترتیب حزب حاکم (۴۲/۷ درصد)، ادارات محلی (۲۰/۱ درصد)، این یا آن فعال سیاسی (۱۵/۸ درصد) و دست آخر شورای کارگری (فقط ۸/۴ درصد) داشتند. افزای که به‌عنوان مدیرعامل انتخاب می‌شدند، باید علاوه بر دارا بودن تخصص، "شایستگی سیاسی - اخلاقی" نیز داشتند. شرط اخیر به معنای عضویت در حزب حاکم و یا دست‌کم موافقت با مبانی فکری این حزب بود.

مدیرعامل به‌نوبه خود نقش مهمی در مقدرات مؤسسه داشت، بر فعالیت شورای کارخانه نظارت می‌نمود و از مصالح ارگان‌های سیاسی - و در نتیجه مصالح حزب حاکم - دفاع می‌کرد. نهاد کنترل کارگری نیز توسط کارگران انتخاب می‌شد. وظیفه آن نظارت بر فعالیت ارگان‌های مختلف مؤسسه بود و کاستی‌ها را به اتحادیه و شورای کارگری گزارش می‌داد. این نهاد در عمل اختیارات و نفوذ زیادی نداشت.

(ادامهٔ باورقی از صفحه قبل)

درحالی‌که مدیران و رؤسای بخش‌ها ۸۴/۲ درصد وقت بحث‌ها را به خود اختصاص می‌دادند و ۷۲/۵ درصد پیشنهاداتی که از سوی شوراها و مؤسسات فوق تصویب شده بود، از جانب مدیران و رؤسای بخش‌ها ارائه می‌شد.

هر مؤسسه - همان‌طور که قبلاً اشاره شد - مرکب از چند "تشکیلات پایه" بود. نهادهای خود مدیریتی و عملکرد آن‌ها در سطح کل کارخانه نیز شبیه نهادهای "تشکیلات پایه" بودند. مؤسسات برای بازار تولید می‌کردند. آن‌هایی که سهم بیشتری از بازار را به خود اختصاص می‌دادند، سودهای بیشتری می‌بردند. از سوی دیگر شاغلین مؤسساتی که فروش‌شان کم بود، درآمدشان کمتر می‌شد. اما مالکیت مؤسسات در دست دولت بود.

با توجه به توضیحات بالا، می‌گویم درس‌های تجربه "خودمدیریتی" در یوگسلاوی را در چند نکته خلاصه کنم:

۱- پروژه "خودمدیریتی" از همان ابتدا به ابتکار حزب حاکم و از بالا اعمال شد. از یکسو شوراها و خودجوش و مستقل کارگری که مدت کوتاهی پس از پایان جنگ جهانی دوم در کارخانه‌ها به‌وجود آمده بودند، برجیده شدند. از سوی دیگر پس از بروز اختلاف با حزب کمونیست شوروی، بر اساس قانون، "شوراها و کارگری" ای در کارخانه‌ها تشکیل شدند که تحت کنترل دولت بودند.

در دهه‌های بعد نیز حزب و اتحادیه‌ها که مستقیماً زیر نفوذ حزب بودند، کوشیدند با تدوین قوانین جدید بر اختیارات قانونی نهادهای خودمدیریتی بیافزایند. اما نکته اساسی اینجاست که کارگران این پروژه را از آن خود نمی‌دانستند و در آن شرکت فعال نداشتند. زیرا خودمدیریتی فرآیند فعالیت آگاهانه توده کارگران نبود؛ بلکه همچون "هدیه‌ای" جلوه می‌کرد که از سوی دولت به آنان "اعطاء" شده بود. در نتیجه قوه محرکه "خودمدیریتی" نیز نه عمل خودجوش و پویای میلیون‌ها کارگر، بلکه دستورات و مقرراتی بود که بوروکراسی دولتی صادر می‌کرد.

در چنین شرایطی مایه تعجب نیست که کارگران به اعتصاب دست می‌زدند. کافی است اشاره شود که در سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۹، ۱۷۵۰ اعتصاب در یوگسلاوی به ثبت رسیدند که در آنان اغلب کارگرانی شرکت داشتند که مستقیماً تولیدکننده بودند. روشن است که در یک سیستم خودمدیریتی واقعی کارگری، اعتصاب ضرورت خود را از دست می‌دهد.

مدیریت کارگری باید در درجه اول محصول عمل خود کارگران باشد. کارگر پایمال شده، کارگری که نیروی فکری و جسمی‌اش، عصاره جاننش را دودستی در اختیار کارفرمایان می‌گذارد تا به تعبیر مارکس "به دباغی‌اش" بپردازند؛ کارگری که خود به خویشتن همچون

زائده‌ای از ماشین‌ها و نه انسانی خلاق و مبتکر می‌نگرد؛ محیط کار و تکرار ملال آور روزها برایش نامطبوع است؛ زندگی واقعی‌اش تازه پس از ساعات کار شروع می‌شود؛ چنین کارگری باید پس از درهم شکستن مناسبات سرمایه‌داری، به گونه دیگری به نقش خودش در تولید، توزیع، خدمات و از آنجا در کل جامعه نگاه کند. باید تشنه آموزش و یادگیری، دخالت مؤثر در روند کار و تولید بشود. و بالاخره باید با همان اعتماد به نفس و خلاقیتی که در محیط کار ظاهر می‌شود، به دخالت در امور گوناگون جامعه نیز بپردازد. موفقیت پروژه خودمدیریتی تماماً به این بستگی دارد که شرایط و مکانیزم‌هایی به وجود آید که کارگران ساده و توده‌های تهیدست مردم، خودشان سرنوشت خویش را به دست بگیرند و از عنصر منفعل (ابژه) به عامل فعال (سویژه) تبدیل شوند.

۲- "خودمدیریتی" در یوگسلاوی اساساً در سطح اصلاحات محدودی در چارچوب مؤسسات تولیدی، خدماتی و مالی باقی ماند و تغییر چندانی در دستگاه سیاسی و سیاست اقتصادی کشور نداد. قوانین اساسی سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۷۴ نیز تحول بنیادینی در نظام سیاسی یوگسلاوی به وجود نیاوردند. سیستم تک‌حزبی هم‌چنان با برجا ماند. تیتو طبق قانون اساسی به طور مادام‌العمر رئیس دولت و دارای اختیارات تام بود؛ هیچ نهادی قدرت برکنار نمودن او را نداشت. پس از مرگ تیتو نیز وضعیت چندان عوض نشد.

اما خودمدیریتی واقعی کارگران بدون دخالت مستقیم آنان در امور اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه، بدون "طبقه کارگری که به صورت دولت متشکل شده" امکان‌پذیر نیست.

۳- همان‌گونه که رزا لوکزامبورگ تأکید می‌کند، یکی از ملزومات حاکم شدن کارگران بر سرنوشت‌شان وجود وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی در جامعه است. طبقه کارگر برای آموزش خود، به این آزادی‌ها همچون "هوا برای تنفس" نیاز دارد.

در یوگسلاوی تا اوایل دهه ۷۰ آزادی‌های سیاسی محدودی وجود داشت. اما پس از آن فشار بر مخالفین خط حاکم افزایش یافت. یکی از جریاناتی که فعالیتش در سال ۱۹۷۵ ممنوع شد، موسوم به "گروه پراتیک" بود. این گروه نشریه‌ای به همین نام منتشر می‌کرد. نشریه "پراتیک" از سال ۱۹۶۵ به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی نیز منتشر می‌شد و تعدادی از نظریه‌پردازان چپ اروپا با آن همکاری می‌کردند.

برخی از اعضای برجسته گروه پراتیک عبارت بودند از: گایو پتروویچ (Gajo Petrovic)، استووزار استویانوویچ (Svetozar Stojanovic)، میلوویچ

(Milosevic) و رودی زوپک (Rudi Supek). گروه پراتیک در دوره فعالیت خود به بحث‌های جالب توجهی درباره مدیریت کارگری دامن زد و بخشاً به انتقاد صریح از مناسبات موجود در یوگسلاوی پرداخت.

اگر "خودمدیریتی" در یوگسلاوی پروژه‌ای واقعاً توده‌ای و کارگری می‌بود، می‌بایست فعالیت چنین جریاناتی را تشویق و تقویت می‌کرد و از انتقادهای و پیشنهادات آنان سود می‌جست.

۴- یکی از ملزومات مدیریت کارگری، برنامه‌ریزی دموکراتیک در عرصه اقتصاد است. من در مقاله دیگری درباره مختصات یک برنامه‌ریزی دموکراتیک - برنامه‌ای که توده‌های کارگر و زحمتکش در تدوین آن نقش اساسی داشته باشند - نکاتی را توضیح خواهم داد. در اینجا تنها ضروری است اشاره شود که در یوگسلاوی اساساً مکانیزم بازار عمل می‌کرد و کارگران در تعیین سیاست اقتصادی جامعه و اینکه چه چیز و چگونه در سطح جامعه تولید و توزیع شود، دخالت مؤثری نداشتند.

۵- اما حتی در سطح مؤسسات نیز همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، خودمدیریتی کارگری به معنای واقعی کلمه وجود نداشت. در این مورد لازم است بر دو مؤلفه اساسی تأکید کنیم:

الف - نظام سلسله‌مراتبی و سیستم اداری در مؤسسات دست‌نخورده باقی ماند. مراقبین و سرکارگران از بالا منصوب می‌شدند و منتخب کارگران نبودند. سیستم مدیریت مؤسسه تعیین می‌کرد که هر کارگر چگونه و با چه دستگاه‌هایی کار کند. کارگران تحت کنترل رئیس بالا دستشان قرار داشتند. بدین ترتیب کارگر در محیط کارش آزادتر نشده بود و کماکان دیگران بر او حکم می‌راندند. "آکهارت اشتاین" که در مجموع نظر مساعدی نسبت به خودمدیریتی در یوگسلاوی داشت در این باره می‌نویسد: "علی‌رغم اجرای خودمدیریتی کارگری، در سیستم رهبری در تشکیلات پایه و در مؤسسه تغییری داده نشد. به همین جهت مؤسسات دارای خودمدیریتی همان ساختار سلسله‌مراتبی رؤسای را نشان می‌دهند که مؤسسات سرمایه‌داری خصوصی. همراه با آن وابستگی کامل کارگر مفرد به دستورات نیز باقی ماند. نتیجه این امر آنست که افراد در محل کارشان در مؤسسه دارای خودمدیریتی، آزادتر از همکارانشان در یک مؤسسه سرمایه‌داری خصوصی نیستند."*

* - Stein, ebda., S. 55

ب- همانطور که پیشتر اشاره شد موانع عملی بسیاری در راه "خودمدیریتی کارگری" وجود داشت. مهم ترین آن‌ها به شرح زیر بودند: در مجامع عمومی فرصت بحث بر سر مسائل پایه‌ای تولید وجود نداشت؛ کارگران از آگاهی و اطلاعات فنی لازم برای دخالت فعال در امور برخوردار نبودند؛ مدیران، کارشناسان و بخش اداری با توجه به تخصص‌شان به سادگی نظرات خویش را در مجامع عمومی و شوراها کارگری پیش می‌بردند و اعضای شوراها کارگری امکانات کافی برای بررسی جوانب مختلف فعالیت مؤسسه نداشتند.

مجموعه نکات بالا باعث شد که آن‌چه در یوگسلاوی به عمل درآمد تنها کاریکاتوری از خودمدیریتی کارگری باشد. پروژه "خودمدیریتی" در یوگسلاوی در واقع در حد وسیله‌ای برای ابراز هویت حزب حاکم و مشروعیت بخشیدن به سیاست‌های آن باقی ماند.

کمپین کنترل کارگری در انگلیس*

در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ بخش رادیکالی از جنبش کارگری، فعالین اتحادیه‌ها و روشنفکران سوسیالیست انگلیس بحث‌ها و مبارزات نسبتاً گسترده‌ای را در ارتباط با کنترل کارگری و دموکراسی صنعتی صورت دادند. این فعالیت‌ها که در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ به نقطه اوج خود رسیدند، به "کمپین کنترل کارگری" مشهور شدند. تعدادی از فعالین و نظریه‌پردازان برجسته کمپین پیش‌گفته عبارت بودند از: کن کوآتس، آنتونی توفام (Anthony Topham)، والتر کندال (Walter Kendall) و هوگ اسکانون.

کمپین کنترل کارگری به رشد مبارزات و اعتصابات کارگری تکیه داشت. نمودار زیر تعداد اعتصابات و روزهای اعتصاب در انگلستان را در سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۱ نشان می‌دهد:

*- اطلاعات این قسمت از آثار زیر می‌باشد:

- R. Kuda, ebda.
- J. Rosser u. a., ebda.
- Walter Müller/Jentsch, Gewerkschaftskämpfe ...
- Ken Coates, Fabrikbesetzung ...

فاصله زمانی	میانگین تعداد اعتصابات در هر سال	میانگین روزهای اعتصاب در هر سال
۱۹۵۱-۵۵	۱۹۶۹	۲/۶ میلیون
۱۹۵۶-۵۹	۲۵۵۷	۴/۸ میلیون
۱۹۶۰-۶۳	۲۵۰۹	۳/۴ میلیون
۱۹۶۴-۶۷	۲۲۳۳	۲/۵ میلیون
۱۹۶۸-۷۱	۲۹۱۰	۸/۵ میلیون

افزایش اعتصابات در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ در عین حال با تنوع اشکال و رادیکال شدن محتوای مبارزات همراه بود. در این دوره تعداد اعتصابات خودجوش و غیررسمی افزایش یافت، اشغال کارخانه‌ها - که تا پیش از آن بسیار به ندرت صورت می‌گرفت - به یکی از اشکال مهم مبارزاتی تبدیل شد و بالاخره چند اعتصاب سیاسی سازماندهی شد. اولین اعتصاب سیاسی در این دوره در سال ۱۹۶۹ و علیه طرح لایحه ضد اتحادیه‌ای دولت حزب کارگر صورت گرفت. در اول ماه مه ۱۹۶۹ حدود ۲۰۰ هزار کارگر به اعتصاب سیاسی علیه طرح لایحه مذکور دست زدند. رهبران اتحادیه‌ها یا از فراهخوان اعتصاب پشتیبانی نکردند و یا حمایت آنان در حد حرف باقی ماند؛ در عوض شاپ‌استیوارت‌ها، فعالین کمپین کنترل کارگری و "نهاد کنترل کارگری" در بسیج کارگران نقش مهمی داشتند. پس از آن نیز دو اعتصاب سیاسی به دعوت اتحادیه کارگران فلز در روزهای اول و هجدهم مارس ۱۹۷۱ برگزار شدند که در آن‌ها به ترتیب ۱/۵ و ۲ میلیون کارگر شرکت نمودند.

"کمپین کنترل کارگری" در عین حال با بخش چپ و رادیکال شاپ‌استیوارت‌ها رابطه داشت و می‌کوشید به نیازهای فکری و عملی این بخش پاسخ بگوید. بیشتر به فعالیت شاپ‌استیوارت‌ها در حول و حوش جنگ جهانی اول اشاره کردم. در دهه ۶۰ جنبش

*- نهاد کنترل کارگری (Institute for Workers' Control) در سال ۱۹۶۸ بنا بر تصمیم ششمین کنفرانس ملی درباره کنترل کارگری تأسیس شد. اهداف نهاد عبارت بودند از: پشتیبانی از تأسیس گروه‌های کنترل کارگری در سطح محلی و کارخانه‌ها؛ کمک به پیوند و انتقال تجربیات بین این گروه‌ها و تشکل‌های توده‌ای؛ تحقیقات اقتصادی و سیاسی در ارتباط با کنترل کارگری؛ کمک فکری و کارشناسانه به آکسیون‌های مشخص سیاسی و آکسیون‌های در سطح کارخانه‌ها. این نهاد نشریه‌ای به نام Monthly Digest منتشر می‌کرد.

شاپ‌استیوارت‌ها دوباره شکوفا شد. مطالعه دقیق مکانیزم فعالیت و روش‌های عمل شاپ‌استیوارت‌ها در دوره مورد نظر ما برای همه کسانی که به ایجاد و تقویت تشکل‌های مستقل کارگری می‌اندیشند، بسیار آموزنده است. در این جا تنها به چند نکته اشاره می‌کنم:

در اوایل دهه ۷۰ تعداد اعضای شاپ‌استیوارت‌ها ۱۷۵ هزار تن تخمین زده می‌شد. شاپ‌استیوارت‌ها معمولاً برای یک سال از جانب کارگران عضو اتحادیه‌ها در مؤسسات انتخاب می‌شدند و در هر زمان قابل برکناری بودند. درصد بالایی از آن‌ها پس از یک سال برکنار می‌شدند و جایشان را افراد جدیدی می‌گرفتند. آن‌ها به‌طور متوسط ۲۴ ساعت در هفته به‌عنوان شاپ‌استیوارت (نماینده کارگران) فعالیت می‌کردند و به‌طور کلی از کار در مؤسسه معاف نبودند. هر یک از شاپ‌استیوارت‌ها توسط تعداد محدودی از کارگران عضو اتحادیه‌ها - معمولاً ۴۰ تا ۵۰ تن - برگزیده می‌شدند و شخصاً تمام انتخاب‌کنندگان‌شان را می‌شناختند. فعالیت آن‌ها تحت کنترل همیشگی و مستقیم انتخاب‌کنندگان‌شان قرار داشت. شاپ‌استیوارت‌ها برای فعالیت‌شان یا حقوق اضافه‌ای نمی‌گرفتند و یا مبلغ آن ناچیز بود.

شاپ‌استیوارت‌ها در مسائل مربوط به مؤسسه دارای اختیاراتی بودند: آن‌ها از منافع شاغلین در برابر مدیریت دفاع می‌نمودند، در زمینه‌های دستمزد، شرایط کار، آهنگ و شدت کار، سازماندهی کار، اخراج‌ها و استخدام‌ها با مدیریت مذاکره می‌کردند و بر اجرای توافقات‌شان با مدیریت نظارت می‌کردند. از سوی دیگر آن‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در سازماندهی اعتصابات غیررسمی داشتند و علیرغم فشار رهبران اتحادیه‌ها، به‌طور نسبی مستقل عمل می‌کردند.

اما مبانی نظری کمپین کنترل کارگری چه بود؟ در ابتدا باید تذکر داد که نظرات فعالین کمپین مذکور یک دست نبود و بین آنان اختلاف عقایدی وجود داشت. با این حال می‌توان برخی نکات را که مورد تأیید اکثر فعالین آن بود، برشمرد. جنبش کنترل کارگری در درجه اول جنبشی سوسیالیستی و در ارتباط نزدیک با طبقه کارگر بود. مشغله‌های فکری فعالین آن درس گرفتن از تجارب تاکنونی مبارزات کارگری و پاسخ دادن به معضلات عملی و مشخص مبارزه طبقه کارگر انگلیس بود. تبلیغ روی ضرورت کنترل کارگری نیز از همین زاویه برای آنان اهمیت داشت. "والتر کندال" ضمن انتقاد از روشنفکران چپ بی‌ارتباط با کارگران می‌نویسد:

«بسیاری از بیهوده‌گویی‌های کنونی جناح چپ سوسیالیستی؛ جذابیت این جناح برای

روشنفکران خرده‌بورژوازی دانشجویی که موقتاً در موقعیت فرودست قرار دارند؛ پژواک ضعیف آن در بین توده‌های طبقه کارگر؛ انتقاد آن از کیش شخصیت استالینی و در عین حال ستایش‌های وصف‌ناپذیرش از "فهرمانانی" که یا مثل گوارا ناکام ماندند یا همچون مائو موفق شدند؛ بیهودگی‌های روشنفکرانه نفرت‌انگیز و مارکسیسم عامیانه تنگ‌نظرانه آن ... همه از این واقعیت ناشی می‌شود که اکثر سوسیالیست‌ها شهامت ندارند بیلان دقیقی از رویدادهای قرن بیستم ارائه دهند. آن‌ها نه می‌خواهند و نه قادرند عدم وقوع انقلاب را به گونه‌ای عینی تحلیل نمایند؛ انقلابی که به‌خصوص در آن دسته از جوامع غرب که پیش از همه انتظار وقوعش می‌رفت، روی نداد ...

کنترل کارگری به این دلیل چنان اهمیتی دارد که معضل سوسیالیسم را بیش از این در عرصه ایدئولوژی (به معنای محدود مارکسیستی آن) باقی نمی‌گذارد، بلکه آن را به عرصه واقعیت عملی منتقل می‌کند؛ در عرصه‌ای که نیروی خلاق طبقه کارگر را می‌توان به‌ظهور رساند.*

دو نظریه‌پرداز برجسته کمپین کنترل کارگری - کن کواتس و آنتونی توفام - کنترل کارگری را "مبارزه کارگران و تشکل‌های آنان علیه امتیازات مدیریت، علیه اتوریته کارفرمایان در مؤسسه و علیه قدرت سرمایه در اقتصاد" تعریف می‌کنند. از آثار فعالین کمپین مذکور چنین برمی‌آید که آنان برای کنترل کارگری دو مرحله مرتبط با یکدیگر قائل بودند. در اولین مرحله کارگران خواسته‌هایی را چون کنترل بر استخدام‌ها و اخراج‌ها و تعیین اوقات استراحت، و کنترل زمان و آهنگ کار مطرح می‌کنند. این خواسته‌ها به بالا رفتن آگاهی ضد سرمایه‌داری کارگران متشکل یاری می‌رسانند و فعال مایشایی کارفرمایان را به زیر سؤال می‌برند. در این مرحله اگر کارگران متشکل در اتحادیه‌ها بتوانند از حد اقدامات جداگانه فراتر رفته و اعمال مدیریت را تحت نظارت دائمی خود بگیرند، گام‌هایی به پیش برداشته‌اند. در مرحله دوم خواسته‌های بالاتری مطرح می‌شوند که سرانجام کل حاکمیت سرمایه را به زیر سؤال می‌برند. در این صورت "قدرت دوگانه‌ای" پدید می‌آید که در آن دو راه بیشتر وجود ندارد: یا کارگران کار را یکسره نموده و قدرت سرمایه را در سطح سیاسی و اجتماعی نابود می‌کنند و یا ساختار سابق دوباره ابقاء می‌شود. تنها پس از نابودی قدرت سرمایه در سطح

* - Walter Kendall, Sozialismus der arbeitenden Menschen. Eine Strategie der Arbeiterkontrolle. In: R. Kuda, ebda., S. 212

سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و حاکمیت کارگران بر سرنوشت خویش است که می‌توان از خودمدیریتی صحبت کرد:

"... به نظر کاملاً بدیهی می‌آید که کنترل کارگری می‌تواند مکتبی عالی برای خودمدیریتی باشد و ایده خودمدیریتی می‌تواند محرک مهمی برای خواست کنترل کارگری باشد؛ ((اما)) بین این دو ... تغییر سیاسی ساختار اجتماعی قرار دارد."*

اما برای دستیابی به کنترل همه‌جانبه چه در سطح مؤسسات و چه در حد فرامؤسسه‌ای نیاز به داشتن اطلاعات کامل و دقیقی هست. و این اطلاعات در شرایط جهانی بودن سرمایه، تنها در مقیاس بین‌المللی به دست می‌آید. به همین جهت هوگ اسکانلون - رهبر اتحادیه کارگران فلز - یادآوری می‌کرد که کارگران باید در سطح جهانی ابتکار عمل را به دست بگیرند و جنبش اتحادیه‌ای در سطح ملی و بین‌المللی تقویت شود.

یکی دیگر از مؤلفه‌های نظری کمپین کنترل کارگری تأکید بر برنامه‌ریزی دموکراتیک بود. برای این گرایش برنامه‌ریزی دموکراتیک از ملزومات مهم اجرای کنترل کارگری در سطحی گسترده بود. والتر کندال ضمن انتقاد از برنامه‌ریزی بوروکراتیک نوع شوروی، می‌نویسد:

"از تجارب برنامه‌ریزی شوروی چه درس‌هایی می‌توانیم بگیریم؟ ۱- نزد مارکس، انگلس و مکتب کلاسیک که بلشویسم از آن پدید آمد، راه‌حل همیشه معتبری برای مسئله برنامه‌ریزی وجود ندارد.

۲- تکنیک‌های برنامه‌ریزی شوروی اسراف‌آمیزند. آن‌ها محصول فرعی کشوری توسعه‌نیافته و عقب‌مانده در مرحله انباشت شتاب‌آمیز هستند.

۳- نشانه‌های روند انباشتی که نه توسط بخش خصوصی که از جانب بخش دولتی - دولتی که تحت تسلط قشری از نخبگان است - پیش‌برده می‌شود، ضرورتاً و نه تصادفاً متجر به انحرافات طبقه‌گویی شوروی می‌شوند.

۴- تلاش برای برنامه‌ریزی همه‌چیز، مستقیماً به استالینسم می‌انجامد. روش‌های مشابه - اگر هم به واسطه ویژگی‌های ملی شکل‌شان متفاوت باشد - همواره به نتایج مشابه خواهند انجامید.

۵- برنامه‌ریزی اقتصاد جنگی از نوع اروپای شرقی بیشتر پیشا سوسیالیستی است تا

سوسیالیستی. این ((نوع برنامه‌ریزی)) با کنترل کارگری سازگار نیست.

۶- جنبش کنترل کارگری اگر قادر نباشد تصوراتش درباره کنترل کارگری بر تولید را با تئوری منسجمی از برنامه‌ریزی پیوند دهد، نمی‌تواند موفق شود.

۷- در یک کلام، کنترل کارگری و برنامه‌ریزی دموکراتیک دو جزء از یک پیکرند. اگر یکی از آن‌ها را می‌خواهیم، باید دیگری را هم قبول کنیم. اگر هر دو را قبول نکنیم، سر آخر دست خالی خواهیم ماند.**

به عقیده هوگ اسکانلون برنامه‌ریزی دموکراتیک باید از یک سو متمرکز باشد و از سوی دیگر منطف بوده و ابتکارات کارگران در محیط‌های کار را تقویت کند. او هم با مدل یوگسلاوی و تسلط قوانین بازار بر آن مرزبندی می‌کند و هم با برنامه‌ریزی نوع شوروی که توسط "گروه کوچکی از رؤسای بوروکرات قدرتمند" صورت می‌گرفت. به نظر او برای برنامه‌ریزی اقتصادی، وجود یک "نهاد برنامه‌ریزی مرکزی" لازم است. مستهی کارگران و تشکل‌های مصرف‌کنندگان باید در تصمیمات این نهاد مشارکت فعال داشته باشند. ایده‌ها، امیال و مقاصد توده مردم باید به نهاد مرکزی منتقل شوند و از طرف دیگر مسائل و مشکلات برنامه‌ریزی با پایین در میان گذاشته شود:

"کارگران اگر واقعاً بحث نکنند و خودشان نتوانند در تدوین برنامه مرکزی مشارکت نمایند؛ و نیز اگر امکان نداشته باشند به محض اینکه شرایط و نیازها عوض شدند، برنامه را تغییر شکل دهند یا دگرگون کنند؛ باز هم آن‌ها حتی در صورت تحقق کامل کنترل کارگری در مؤسسات صنعتی، تنها مجریان منفعلی باقی می‌مانند.***"

کمپین کنترل کارگری - هم‌چون هر جنبش سوسیالیستی در یک دوره غیرانقلابی و "آرام" - با یک مشکل پایه‌ای روبه‌رو بود: از یک سو فعالین کمپین معتقد به ضرورت تحول بنیادین جامعه و از بین بردن قدرت اقتصادی - سیاسی سرمایه بودند و از سوی دیگر به خوبی می‌دانستند که شرایط آن زمان در انگلیس و تناسب قوای طبقاتی اجازه چنین تحولی را در کوتاه‌مدت نمی‌داد. والتر کندال در این باره می‌نویسد:

"... دشواری بزرگ انقلابی‌گری ارتدوکس غربی در چند سال اخیر این است که رابطه‌ای بین اهداف و وسایل به‌وجود نیاورده است. انقلاب بدون وضعیت انقلابی تصورناپذیر بود؛ اما

*- W. Kendall, Planung und Arbeiterkontrolle. In: R. Kuda, ebda., S.223/224

** - H. Scanlon, Der Weg zur Arbeiterkontrolle. In: R. Kuda, ebda. S. 209

*- K. Coates and A. Topham, Industrial ..., p. 363

رفرمیسم فی نفسه و وظیفه حزب انقلابی نبود. بدین ترتیب انقلابیون یا - مانند جنبش دانشجویان - انرژی شان را در عمل‌گرایی سترونی که عمداً شرایط غیرانقلابی را هم چون شرایط انقلابی تصور می‌کرد، هدر دادند؛ یا به این بسنده کردند که به آیین شک‌گرایی و بدبینی روی آوردند. آیینی که خصلت‌نمای بخش بزرگی از چپ‌های بریتانیا - به‌خصوص تفکر چپ تحصیل کرده - است.***

فعالین کمپین مذکور برای برون‌رفت از این بن‌بست ترکیبی از رفرم و انقلاب را تبلیغ می‌کردند. آنان مفهوم "رفرم انقلابی" را که آندره گورتس به کار برده بود، به بخشی از استراتژی مبارزاتی‌شان تبدیل کردند. آنان در عین حال به خطر درغلطیدن به سیاست رفرمیستی آگاه بودند و نسبت به آن هشدار می‌دادند. منتهی معتقد بودند نمی‌توان دست روی دست گذاشت و به انتظار فرارسیدن دوره انقلابی ماند و باید از هم‌اکنون خواسته‌هایی را در جهت ارتقاء مبارزات کارگری مطرح کرد:

"... ما باید درک سوسیالیستی‌مان را صیقل بدهیم و دائماً طبیعت دوسویه و متناقض هر سیاست رفرم را به یاد آوریم... از سوی دیگر ما نباید اجازه بدهیم به دلیل این خطر که فریب بخوریم، از این امر که خواسته‌های مشخص و روشنی را به کرسی بنشانیم، پرهیز کنیم... شعارهای انتزاعی که از خواسته‌های برنامه‌ای قوت نمی‌گیرند، به معنای عقب‌نشینی کامل از مبارزه جاری در راه سوسیالیسم هستند. ما تنها از طریق پراتیک می‌توانیم پیشروی کنیم و تجربه بیاندوزیم...***"

در مورد مشخص کنترل کارگری، آنان - همان‌طور که قبلاً اشاره شد - معتقد به حرکت سنجیده از مراحل پایین مبارزه به مراحل بالاتر، از خواسته‌های نازل به عالی بودند. هم‌چنین آنان دوره‌ای را برای تبلیغ، آمادگی و بسیج حول کنترل کارگری ضروری می‌دانستند. در دوره آمادگی می‌بایست گروه‌های کنترل کارگری در سطح مؤسسات و فراتر از آن به‌وجود می‌آمدند و کلاس‌های آموزشی برای کارگران عضو اتحادیه ترتیب داده می‌شد.*** نهاد

***- W. Kendall, ebda., S. 214

***- R. Kuda, ebda. S. 128/129

***- در رابطه با کلاس‌های آموزشی و کمک برای شروع کار آنان، یکی از فعالین کنترل کارگری به نام مایکل بارات براون پرسشنامه‌ای درباره مسائل اقتصادی و امور مربوط به مؤسسات تدوین کرد. متن این پرسشنامه در صفحات ۲۶۲ تا ۲۷۴ کتاب سابق‌الذکر از R. Kuda چاپ شده است.

کنترل کارگری نیز می‌کوشید اقدامات کارگران را تقویت کند و اطلاعات لازم را در اختیار گروه‌های کنترل کارگری بگذارد. فعالین و گروه‌های متعلق به کمپین کنترل کارگری طرح‌های مشخصی نیز برای کنترل کارگری در بخش‌ها و رشته‌های مختلف اقتصادی تهیه کردند. از جمله این طرح‌ها عبارت بودند از: طرح‌های کنترل کارگران و شاغلین در صنعت هواپیما؛ صنایع دولتی؛ در بخش خدمات درمانی و در بنادر. بی‌فایده نیست به طرح آخر - کنترل کارگری در بنادر - اشاره‌ای بکنیم.

الگوی کنترل کارگری در بنادر دولتی توسط گروهی از کارگران بنادر لندن و هول تدوین شد.

در این طرح علاوه بر تشکیلات دولتی اداره بنادر و تشکیلات اتحادیه‌ها، یک سازمان شورایی نیز پیش‌بینی شده بود. هر یک از ارگان‌های سه‌گانه مذکور در سه سطح فعالیت می‌کردند: محلی، منطقه‌ای و ملی.

تشکیلات دولتی اداره بنادر نقش مالک وسایل تولید و کارفرما را داشت. تشکیلات اتحادیه‌ای نقش مذاکره‌کننده بر سر دستمزدها و شرایط کار را داشت و در هر یک از سه سطح محلی، منطقه‌ای و ملی با ادارات دولتی مربوطه مذاکره می‌کرد. سازمان‌های اتحادیه‌ای ملی بنادر و اداره کل بنادر کشور کمیته‌ای را تشکیل می‌دادند که از تعداد اعضای مساوی از هر دو طرف تشکیل می‌شد. وظیفه این کمیته تعیین چارچوب عمومی شرایط کار (دستمزدهای پایه، مرخصی، زمان کار و غیره) بود. اتحادیه‌ها و ادارات محلی نیز کمیته‌هایی به‌وجود می‌آوردند - باز از تعداد مساوی از هر دو طرف - که در آن‌ها درباره مقررات مشخص در هر مؤسسه تصمیم گرفته می‌شد. به‌علاوه اتحادیه‌ها انتخابات شوراهای محلی و ملی کارگران بنادر را سازمان می‌دادند.

براساس طرح مذکور شورای محلی کارگران بنادر نماینده همه گروه‌ها و بخش‌های کارگران بنادر بود و مستقیماً به مدت دو سال توسط کارگران متشکل انتخاب می‌شد. از جمله وظایف شورا عبارت بود از استخدام و اخراج کارگران، حل مسائل مربوط به ایمنی و انضباط کار، کنترل بر اداره محلی بنادر و انتخاب کاندیداهایی برای سمت‌های سرکارگری. شورای ملی کارگران بنادر ۳۰ عضو داشت که ۱۵ تن از اعضایش مستقیماً توسط کارگران بنادر و ۱۵ تن دیگر از جانب شوراهای محلی انتخاب می‌شدند. از جمله اختیارات و وظایف آن چنین بود: داشتن حق و تو در مورد تعیین و برکناری اعضای هیئت رئیسه اداره ملی بنادر؛ دسترسی

بی قید و شرط به همه دفاتر تجاری و مالی اداره ملی بنادر و حق شرکت در جلسات آن؛ همچنین گزارش دهی به کنفرانس سالیانه کارگران بنادر و هماهنگ نمودن فعالیت شوراهای محلی کارگران بنادر.

کمپین کنترل کارگری در انگلیس دارای نکات قوت فراوانی بود. از آن جمله اند: ارتباط نزدیک این کمپین با بخش رادیکال و سوسیالیست جنبش کارگری؛ تلاش برای درس‌گیری از تجارب گذشته و شکست‌های طبقه کارگر جهانی؛ در نظر گرفتن مختصات سرمایه‌داری پیشرفته در انگلیس؛ طرح مسئله جهانی بودن سرمایه و ضرورت کنترل شرکت‌های فراملیتی در سطحی جهانی و ...

کافی است ادبیات این کمپین را با نوشته‌های بسیاری از روشنفکران چپ اروپا در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ مقایسه کنیم تا متوجه اعتقاد فعالین کمپین مذکور به قابلیت‌های جنبش کارگری، تأکید آنان بر شرکت فعال در مبارزه طبقاتی و پیوند درونی مباحث نظری آنان با معضلات عملی جنبش کارگری انگلیس بشویم.

در عین حال کمپین کنترل کارگری در دوره دشواری متولد شد و رشد کرد: در آن زمان سرمایه‌داری در مجموع نظام تثبیت‌شده‌ای بود و برخلاف سال‌های حول و حوش جنگ جهانی اول، شرایط انقلابی وجود نداشت. در چنین دوره‌ای طبقه کارگر طبقاً دارای تشکلی‌هایی از نوع شوراهای نبود و دموکراتیک‌ترین و رادیکال‌ترین تشکلی‌های کارگری تشکلی‌های شاپ‌استیوارت‌ها بودند؛ احزاب کمونیست و سوسیالیست نیرومندی وجود نداشتند که بتوانند در مبارزه طبقاتی نقشی به نفع طبقه کارگر ایفاء کنند. در یک کلام، برخلاف سال‌های حول و حوش جنگ جهانی اول، توازن قوا کاملاً به نفع سرمایه بود و خواست کنترل کارگری نتوانست به جنبشی اجتماعی در سطح کل جامعه تبدیل شود. جنبشی که حاکمیت سرمایه را در پهنه‌ای گسترده به زیر سؤال ببرد.

بر بستر این شرایط، ضعف‌ها و نواقص مهمی در مبانی فکری فعالین کمپین کنترل کارگری وجود داشت. در زیر تنها به دو نکته اشاره می‌کنم:

۱- آنان - در غیاب تشکیلاتی از نوع شوراهای - بیش از حد بر اتحادیه‌ها تأکید می‌کردند؛ انتقادشان به اتحادیه‌ها اساساً در حد رفتار رهبران و مناسبات درون سازمان اتحادیه‌ها بود و بر ضعف‌های ماهوی و تاریخی اتحادیه‌ها پای نمی‌فشرده‌اند. بدین ترتیب انتقادات آنان از

اتحادیه‌ها محدود و سطحی باقی می‌ماند. فعالین کمپین کنترل کارگری در نظر نمی‌گرفتند که اتحادیه‌ها ماهیتاً تشکلی‌هایی هستند که کارگران را نه هم‌چون تولیدکنندگان آزاد بلکه به مثابه نیروی کار متشکل می‌کنند؛ تشکلی‌هایی که در چارچوب سرمایه‌داری فعالیت می‌کنند و معمولاً به کار مبارزه انقلابی نمی‌آیند.

۲- اگرچه فعالین کمپین کنترل کارگری به ضرورت نابودی تسلط سیاسی - اقتصادی سرمایه اشاره می‌کنند، اما بحث جامعی درباره مسئله قدرت سیاسی ارائه نمی‌دهند. دولت سرمایه‌داری دقیقاً چه مشخصاتی دارد و دارای چه مکانیزم‌هایی است؟ چگونه و در چه روندی کارگران و تهیدستان می‌توانند دولت سرمایه‌داری را درهم شکسته و قدرت سیاسی را به دست بگیرند؟ دولت کارگری چه ویژگی‌هایی دارد و به چه شکل نشو و نما می‌یابد؟ این‌ها سؤالاتی است که مهم‌ترین نظریه‌پردازان کنترل کارگری به آن پرداخته‌اند.

□ □ □

خواننده توجه دارد که نمونه‌هایی که در نوشته حاضر آورده شده‌اند، محدود هستند. اما همین نمونه‌های محدود نیز به خوبی نشان می‌دهند که تمایل به خودسازمانیابی و خودرهایی طبقه کارگر، گرایش باسابقه و زنده در درون جنبش کارگری است. چپ انقلابی اگر واقعاً می‌خواهد در راه آزادی و برابری انسان‌ها گام بدارد، باید خود را به این گرایش پیوند بدهد. باید به تحلیل نقاط قوت و ضعف مبارزه تاکتونی کارگران بپردازد و بکوشد از دل نقد سرمایه‌داری و با رجوع به تاریخ غنی مبارزه طبقاتی بدیلی اجتماعی ارائه دهد. بدیلی که در خدمت خودسازمان‌یابی و خودرهایی کارگران قرار گیرد.

منابع

- کارل مارکس، "سرمایه (کاپیتال)", جلد اول، مترجم: ایرج اسکندری،
- کارل مارکس و فریدریش انگلس، "مانیفست حزب کمونیست"، ترجمه فارسی، اداره نشریات زبان‌های خارجی پکن، ۱۹۷۲
- مارکس، انگلس، لنین، "جنگ داخلی در فرانسه - کمون پاریس"، انتشارات سیاهکل، آلمان غربی، ۱۳۵۶
- آنتونیو گرامشی، "مقالات شورای کارگری"، انتشارات یاشار، پاییز ۱۳۵۸

- ders., "Die russische Revolution", Europäische Verlagsanstalt, Frankfurt a. M. 1963
- Karl Korsch, "Schriften zur Sozialisierung", Europäische Verlagsanstalt, Frankfurt a. M. 1969
- ders., "Arbeiterrecht für Betriebsräte" (1922), Europäische Verlagsanstalt, Frankfurt a. M. 1968
- "Antonio Gramsci - Vergessener Humanist? - Eine Anthologie", Zusammengestellt und eingeleitet von Harald Neubert, Dietz Verlag, Berlin 1991
- Richard Müller, "Vom Kaiserreich zur Republik - Geschichte der deutschen Revolution", Verlag Olle und Wolter, Berlin 1979
- ders., "Die Novemberrevolution", Verlag Olle und Wolter, Berlin 1976
- ders., "Der Bürgerkrieg in Deutschland", Verlag Olle und Wolter, Westberlin, 1974
- Rudolf Hilferding, "Das Finanzkapital", Verlag JHW Detz Nachr, Berlin 1974
- Lissagaray, "Der Pariser Kommune - Aufstand", Übersetzt und bearbeitet von K. H. Wolf, Sozialistische Verlagsanstalt, Berlin 1931
- Ernest Mandel (zusammengestellt und eingeleitet), "Arbeiterkontrolle, Arbeiterräte, Arbeiterselbstverwaltung", Europäische Verlagsanstalt, Frankfurt a. M. 1971
- Ken Coates, "Fabrikbesetzung in Großbritannien", in: O. Jacobi / W. Müller - Jentsch / E. Schmidt, Gewerkschaften und Klassenkampf, Kritisches Jahrbuch 1973
- Rudi Supek, "Arbeiterselbstverwaltung und sozialistische Demokratie - Beitrag zur geschichtlichen Kontinuität einer Idee", Übersetzt von Elisabeth Prager, SOAG Verlag, Hannover 1977
- Hans Willi Weitzen, "Wirtschaftsdemokratie heute? - Konzept, Kritik, Konsequenz", Reihe Gewerkschaften Nr. 1, Berlin 1980
- Rudolf Kuda, "Arbeiterkontrolle in Großbritannien - Theorie und Praxis",

- تونی کلیف، "رزا لوکزامبورگ"، مترجم: نسترن موسوی، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران، ۱۳۷۵
- بری اندرسون، "درباره مارکسیسم غربی"، مترجم: سیاوش بهمنی، نشر اندیشه، آلمان، دی ۱۳۶۹
- شکوفا دشتستانی، شراره گرامی، کهزاد معین، "کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه - جنبش کنترل کارگری: موضع بلشویک‌ها و سایر احزاب سوسیالیست"، ناشر: پژوهش کارگری، آلمان، سپتامبر ۱۹۹۶
- جلیل محمودی، "نگاهی اجمالی به تیئوریسم - سیستمی که نئین آن را برای سازماندهی تولید پیش کشید"، کارگر تبعیدی شماره ۳۴، خرداد ۱۳۷۵
- ناصر سعیدی، "مسئله اساسی انقلاب کارگری رهایی اقتصادی کار است"، کارگر تبعیدی شماره ۳۰، بهمن ۱۳۷۳
- ناصر سعیدی، سلسله مقالاتی با عنوان "از تجارب جنبش‌های کارگری کشورهای دیگر بیاموزیم - نمونه لهستان"، کارگر تبعیدی شماره‌های ۲۲، ۲۴-۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸-۲۹، ۳۰ و ۳۲
- Ken Coates and Anthony Topham, "Industrial Democracy in Great Britain - A Book of Readings and Witnesses for Workers' Control", Macgibbon and Kee, Great Britain 1968
- György Széll, "Participation, Workers' Control and Self-Management", Current Sociology, vol. 36 no. 3, Winter 1988
- Carmen Sirianni, "Workers' Control and Socialist Democracy - The Soviet Experiment", Great Britain, 1982
- Georges Friedmann, "Industrial Society - The Emergence of the Human Problems of Automation", 1955
- H. A. Clegg, "A New Approach to Industrial Democracy", Basil Blackwell, Oxford 1963
- Karl Marx und Friedrich Engels, "Marx Engels Werke", Dietz Verlag, Berlin
- R. Luxemburg, Gesammelte Werke, Bd.4, Aug. 1914 bis Jan 1919. Bertin 1974

Suhrkamp Verlag, Frankfurt a. M. 1970

- J. Rosser, C. Barker, M. MacEwen, H. Scanlon, K. Coates, "Arbeiterkontrolle und Shop Stewards - Antwort der englischen Arbeiterklasse auf die Bürokratisierung der Gewerkschaften", Übersetzt und herausgegeben von Basisgruppe Wedding, Oberhausen, Berlin 1969

- Peter von Oertzen, "Betriebsräte in der Novemberrevolution", Düsseldorf 1963

- Angelika Ebbinghaus, "Arbeiter und Arbeitswissenschaft", Opladen 1984

- Helmut Spitzley, "Wissenschaftliche Betriebsführung, REFA-Methoden-Lehre und Neuorientierung der Arbeitswissenschaft, Köln 1980

- Walther Müller-Jentsch, "Gewerkschaftskämpfe in Großbritannien", in: O. Jacobi / W. Müller-Jentsch / E. Schmidt, Gewerkschaften und Klassenkampf, Kritisches Jahrbuch 1972

- Dieter Schneider u. Rudolf Kuda, "Arbeiterräte in der Novemberrevolution - Ideen, Wirkungen, Dokumente", Frankfurt a. M. 1968

- Dieter Marc Schneider, "Revolutionärer Syndikalismus und Bolschewismus - Der Prozeß der ideologischen Auseinandersetzung französischer Syndikalisten mit den Bolschewiki 1914-1922", Verlag Palm u. Enke, Erlangen 1974

- Ekkehart Stein, "Arbeiterselbstverwaltung - Lehren aus dem jugoslawischen Experiment", Frankfurt a. M. 1980

- Marie Christine Brockmann, Titoismus als besondere Form des Kommunismus, München 1994

- Günther R. Degen, "Shop Stewards - Ihre zentrale Bedeutung für die Gewerkschaftsbewegung in Großbritannien", Europäische Verlagsanstalt, Köln 1976

راه حل

(۱) Die Lösung

برتولت برشت

در پی شورش در هفدهم ژوئن
مشتی اعلامیه آورد دبیر کانون قلم و
در کوی استالین
پخش کرد آن‌ها را.

مضمونش بود چنین:

اعتماد دولت گویا باعث شده برخی مردم
استفاده‌ی سوء از آن بکنند.

حال اگر می‌خواهند

اعتماد دولت را از نو جلب کنند
کار و فعالیت را می‌بایست دوچندان بکنند.

ساده‌تر، لیکن، ازین کار نبود

گر که دولت مردم را منحل می‌فرمود

انتخاب از نو می‌کرد به نام مردم جمعی را؟

۱۹۵۳

۱- برگرفته شده از کتاب: سرودهای ستایش و اشعار دیگر، برتولت برشت، ترجمه سعید یوسف، انتشارات خاوران، چاپ اول، مرداد ۱۳۶۴

کارکنان دولتی و بخش خصوصی به کار شد. یک روز بعد پیام خمینی با تیتراژ "اعتصاب‌ها تمام شد، به سرکار برگردید"، در کیهان منتشر شد.

هر چند بعد از سرنگونی رژیم سلطنتی، طرفداران خمینی کنترل جنبش اعتصابی را به دست گرفتند، اما علیرغم آن حرکات مبارزه‌جویانه کارگران اعتلای نوینی یافت که به راستی در تاریخ طبقه کارگر ایران بی‌سابقه است. هر روز واقعه‌ای جدید و در هر لحظه ابتکاری تازه، شعله مبارزه طبقاتی در ایران را فروزان‌تر می‌کرد. جامعه در تب تغییر و دگرگونی می‌سوخت. عرصه‌های جدید مبارزه باز می‌شد، روش‌های نوین ابداع می‌گشت. افکار و اندیشه‌های جدید به سرعت شکل می‌گرفتند.

مبارزات کارگران متنوع بود: اعتصاب، تحصن، تظاهرات، تجمع، اعتراض، اعتصاب غذا، برپایی جلسات و سخنرانی‌ها، همبستگی با خواسته‌ها و مبارزات بیکاران و کارگران کارخانه‌های دیگر، مقاومت در مقابل عمال رژیم و کارفرمایان، ایجاد تشکیلات و سندیکا و بالاخره آفرینش شکل نوینی از تشکل که در ایران بی‌سابقه بود، یعنی شوراهای کارگری.

مطالبات کارگران نیز عرصه‌های مختلفی را دربر می‌گرفت: از پیشبرد خواسته‌های رفاهی تا بازگشت کارگران اخراجی به کار. از اخراج عناصر ساواکی و محاکمه آن‌ها تا خلع ید از پیمان‌کاران، راه‌اندازی شرکت‌ها و اداره آن‌ها توسط خود کارگران. از تدوین قانون کار توسط خود کارگران تا کنترل روی شرایط استخدام و اخراج و نظارت بر امور مالی. از مبارزه علیه روابط قدرت در کارخانه تا دخالت در مدیریت تولید و توزیع.

مبارزه کارگران در آن دوره به حدی در سطح جامعه مطرح بود که نظر و توجه گزارش‌گران و مخبران روزنامه‌های رسمی را نیز به خود جلب می‌کرد؛ و گوشه‌ای از اخبار آن در این روزنامه‌ها منعکس می‌شد. با رجوع به شماره‌های روزنامه کیهان آن دوره، چند خبر و گزارش در این رابطه را برگزیده‌ایم که ذیلاً از نظرتان می‌گذرد.

در چاپ خبرها، از تلخیص یا حذف مطالب، مطلقاً خودداری شده است، تا خواننده بتواند اخبار را به صورت اصلی در اختیار داشته باشد. در موارد محدودی، در عنوان مطلب جمله کوتاهی اضافه کرده‌ایم که آن را نیز در میان علامت [] قرار داده‌ایم تا مشخص شود.

در این شماره ۱۰ خبر انتخاب شده‌اند. این اخبار فاصله زمانی ۵۷/۱۱/۳ تا ۵۷/۱/۲۷ تا ۵۸/۱/۲۷ را دربر می‌گیرند. ۲ خبر آن متعلق به قبل از ۲۲ بهمن ۵۷ است و ۸ خبر دیگر به بعد از این تاریخ تعلق دارند. مطالب به ترتیب زمانی آورده شده‌اند.

مبارزات سال‌های ۵۸ - ۱۳۵۷ کارگران ایران در آئینه مطبوعات

طبقه کارگر ایران در تحولات سال ۵۷ و سرنگونی رژیم شاه شرکت مؤثری داشت. بسیاری از کارگران از همان آغاز در اعتراضات توده‌ای علیه رژیم شاه شرکت داشتند، اما تقریباً از تابستان ۵۷ به بعد ما شاهد اشکال خاصی از مبارزه متشکل کارگران هستیم که توسط کمیته‌های اعتصاب درون کارخانجات سازمان‌دهی می‌شدند. از این مقطع کارگران علاوه بر شرکت در اعتراضات خیابانی، در محیط کار به سازماندهی خود پرداخته و از قدرت متشکل‌شان به‌مثابه حربه مؤثر سیاسی علیه رژیم شاه استفاده می‌کردند.

طرفداران خمینی که هدف‌شان بهره‌برداری از اعتصابات کارگری در جهت مقاصد خودشان بود، طبعاً کمیته‌های مستقل را تحمل نکردند. آن‌ها کوشیدند، کارگران پیشرو را کنار زده، رهبری کمیته‌های اعتصاب را به دست خویش گرفته و جنبش کارگری را تحت کنترل خود درآورند.

این مسئله رسماً با پیام طالقانی در تاریخ ۵۷/۱۰/۲۶ و فراخوان او برای "تشکیل سازمان مرکزی مبارزه و اعتصاب" در روزنامه کیهان ۵۷/۱۰/۲۷ اعلام شد. از این پس تلاش سازمان یافته‌ای برای کنترل مبارزات کارگران به عمل آمد و "کمیته اعتصابات منتخب امام خمینی" شکل گرفت تا سکان جنبش اعتصابی را به دست گیرد.

بعد از سرنگونی رژیم شاه، کمیته مذکور در "اطلاعیه شماره ۲۱" خود که با امضای "دکتر یداله سحایی" در روزنامه کیهان (سه‌شنبه ۲۴ بهمن ۱۳۵۷) انتشار یافت، خواهان بازگشت

کیهان ۵۷/۱۱/۱۴، شماره ۱۰۶۲۸

نماینده اول نفتگران جنوب علت استعفای خود را اعلام کرد

[مدعیان دین اسلام درصدد اعمال اختناق دیگری تحت لوای مذهب اند]

محمد جواد خاتمی، نماینده اول کمیته بهره‌برداری نفت نفتگران اعتصابی جنوب، به اعتراض علیه فضای اختناق حاکم بر اهواز و سلب خودسرانه مسئولیت‌های کمیته نمایندگان اعتصابیون صنایع نفت از سوی کمیته اعزامی از سمت خود استعفا داده است. او در نامه سرگشاده‌ای به کارکنان مبارز صنایع نفت و به همه مبارزان راه آزادی، دلایل استعفای خود را اعلام نموده است که خطوط اصلی آن را نقل می‌کنیم.

خاتمی پس از اشاره به انقلاب مردم و نقش برجسته و قاطع نفتگران مبارز در آن، می‌نویسد که عده‌ای فرصت طلب جهت بهره‌یافتن از مرده ریگ رژیم خائن و تصور ریاست، وکالت و وزارت به میدان آمده‌اند و با دست یازیدن به اختناق فکری جلوی نشر هرگونه عقاید آزادی خواهانه را به بهانه جلوگیری از تفرقه به شدت سد می‌کنند، و چنان که گویا از برحق بودن عقاید خود بیم دارند که در برابر دیگر عقاید عاجز از تبیین موضعی مترقی باشند، و سعی در انحصار جنبش آزادی خواهانه خلق دارند، من به عنوان نماینده اول بهره‌برداری نفت قلب صنایع نفت و سنگر اول اعتصابیون صنایع نفت ... حال که گروهی نه چندان اندک از مدعیان دین اسلام آگاهانه درجهت اعمال اختناق دیگری تحت لوای مذهب دست به هرگونه اعمال ناشایست و ضد آزادی می‌زنند و سرجنابان این حرکت ارتجاعی نیز تعدادی از به ظاهر روحانیون قشری اهواز می‌باشند که حتی تهدید به قتل و جرح بعضی از نمایندگان انتخابی شما و نیز خود من را هم، به خاطر عدم تمکین از عقاید ارتجاعی شان و مخالفت با فرصت طلبی دیگری که نقشی در اعتصاب کوبنده، مقدس و خودانگیخته ما نفتگران نداشته‌اند، کرده‌اند و چنین به نظر می‌رسد که این جو عمومی سراسر ایران می‌باشد. و نیز با توجه به عدم انجام وظیفه هیئت اعزامی آیت‌الله خمینی به سرپرستی مهندس مهدی بازرگان و تخطی از متن ابلاغ ... که کارشان را از حد بازرسی و نظارت فراتر برده و برای بهره‌برداری‌های احیاناً سیاسی و شخصی به فرمان دادن و سفرهای نمایی پرداخته و حتی صریحاً با تأثیرپذیری از جو روحانیت غیر مترقی اهواز بدون آن که حق داشته باشند از

نمایندگان انتخابی شما ... سلب هرگونه وظیفه و مسئولیت نموده‌اند و مستمسکی به دست عده‌ای از روحانیون قشری داده‌اند که به سر منابر فریاد بر منافق بودن نمایندگان بلند کنند و تأکید بر صرف امر ایشان بنمایند و اعتصاب شما مبارزان راه آزادی ملت به بند کشیده را به حساب خود بگذارند. در حالی که ... تنها مرجع سلب این وظایف و مسئولیت‌ها شما می‌باشید، نه دیرآمدگانی که می‌خواهند زود بروند ... بدین وسیله با اعلام این واقعیت که در تمام مدت بیش از نود روز اعتصاب، در شرایط ترور حکومت نظامی و دولت نظامی و در شرایط آزاد و مخفی با پا برجایی بر عقیده‌ام مبتنی بر مبارزه در هر شرایط و فشاری گامی به عقب و خلاف جنبش مردم سربلند کشورم برنداشته‌ام، در این اوضاع به ظاهر آرام به عنوان اعتراض به خفقان موجود در اهواز و ایران و سلب خودسرانه وظایف و مسئولیت‌های کمیته نمایندگان اعتصابیون صنایع نفت از طرف هیئت اعزامی ضمن استعفا از سمت نمایندگی خود و جلب نظر همه آزادفکران و روحانیت واقعاً مترقی به کسانی که فکر می‌کنند به پایان راه رسیده‌ایم و پیروزی در دست است هشدار می‌دهم که هنوز پی به ماهیت امپریالیسم نبرده‌اند ...

در خاتمه اعلام می‌کنم که در شرایط طوفانی که هر لحظه نزدیکتر می‌شود هم چنان حاضر به سرباختن در هر سنگری از جبهه طولانی مبارزه بر علیه امپریالیسم جهان خواره آمریکا و ارتجاع داخلی هستم که ... بط را ز طوفان چه باک

۵۷/۱۱/۱

محمد جواد خاتمی

کیهان ۵۷/۱۱/۲۱

طرح کارگران جنرال موتورز برای شوراهای کارگری و وظایف آن

کارگران جنرال موتورز: تا قطع کامل نفوذ امپریالیسم به مبارزه ادامه خواهیم داد
کارگران جنرال موتورز ایران ضمن بزرگداشت مبارزان راه آزادی، طرحی برای تشکیل شورای کارگری و وظایف آن ارائه داده‌اند.
کارگران در این طرح، سندیکاهای فرمایشی را تقبیح و نمایندگان دروغین سندیکا را نمایندگان کارفرما خواندند. در این طرح آمده است:

کارگران برای مبارزه احتیاج به تشکیلات و سازمان‌های کارگری دارند ...

وظایف شورای کارگران جنرال موتورز عبارت است:

۱- دفاع از خواسته‌ها و منافع کارگران در مقابل کارفرما.

۲- جلوگیری از اخراج و بیکار کردن کارگران.

۳- جلوگیری از تعطیل کارخانه بدون پرداخت حقوق کارگران.

۴- به وجود آوردن و اداره صندوق اعتصاب کارگری

تجربه به ما آموخته است که در مبارزات خود با کارفرما برای به دست آوردن حقوق خود که بیشتر مواقع به شکل اعتصاب است، ما احتیاج به صندوق اعتصاب داریم. این را نه تنها ما تجربه کردیم، بلکه کارگران سایر کارخانه‌ها نیز به همین نتیجه رسیده‌اند. یکی از دلایل مقاومت قهرمانانه کارگران نفت در برابر مزدوران رژیم داشتن همین صندوق اعتصاب است. یکی از دلایل شکست ما در اعتصاب قبلی نداشتن صندوق اعتصاب بود. این صندوق به این شکل به وجود می‌آید که هر کارگر ماهانه مبلغی مثلاً ۵ تومان از حقوق خود را به این صندوق می‌دهد. در مواقعی که ما برای رسیدن به حقوق خود اعتصاب می‌کنیم و کارفرما برای به زانو درآوردن ما از پرداخت حقوق خودداری می‌کند، ما برای گذراندن زندگی خود و خانواده‌مان از پولی که در این صندوق جمع شده استفاده می‌کنیم.

۵- اداره شرکت تعاونی کارخانه، برای جلوگیری از هرگونه دزدی و سوء استفاده در شرکت تعاونی.

۶- رسیدگی به وضع بیمه و بهداشت کارگران و محیط کار.

۷- همکاری و تماس گرفتن با شورای کارگران کارخانه‌های دیگر و کوشش برای درست کردن یک تشکیلات سراسری کارگران ایران برای دفاع از منافع طبقه کارگر ایران.

۸- هماهنگ کردن مبارزات سیاسی و اجتماعی کارگران جنرال موتورز با کارگران کارخانه‌های دیگر.

۹- ایجاد کتابخانه برای کارگران: یکی از دلایل عقب افتادن کارگران نداشتن آگاهی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. ما بایستی به هر وسیله که شده آگاهی سیاسی خود را بالا ببریم و بفهمیم چه چیزی به نفع کارگر است و چه کسی به نفع کارگر عمل می‌کند. یکی از راه‌های بالا بردن آگاهی کتاب خواندن است. به همین دلیل ما بایستی کتابخانه داشته باشیم.

● حقوق و مزایای نمایندگان شورای کارگران جنرال موتورز را ما کارگران می‌دهیم.

کسی که بخواهد از منافع کارگر دفاع کند، بایستی از سرمایه‌دار حقوق بگیرد. این نمایندگان برای کارگران کار می‌کنند و به همین دلیل ما بایستی از نظر مالی آن‌ها را تأمین کنیم. مثلاً اگر ما ۷ نفر را برای شورا انتخاب کردیم، جمع دستمزد و حقوق آن‌ها می‌شود: $17500 = 7 \times 2500$ ، اگر تعداد کارگران ۳۵۰۰ نفر باشد سهمی که هر کارگر بایستی بابت حقوق نمایندگان شورا در هر ماه بپردازد ۵ تومان می‌شود.

تومان ۵ = $\frac{17500}{3500}$ جمع حقوق نمایندگان
تعداد کارگران ۳۵۰۰

● نمایندگان انتخاب شده باید همیشه در کارخانه حضور داشته باشند، مگر وقتی که برای کارهای مربوط به کارگران مجبور باشند از کارخانه خارج شوند.

● نمایندگان شورای کارگری بایستی از قبول و دریافت هرگونه پول، هدیه، مزایا، سود ویژه، پاداش، عیدی از کارفرما خودداری کنند.

ما خواسته‌های خود را دو بخش می‌کنیم:

بخش اول

۱- اخراج سرهنگ اشرافی این مزدور ضد کارگر و مأمور ساواک

۲- اخراج کارشناسان آمریکایی و منتقل کردن سهام آمریکائیان به دست ایرانیان...

بخش دوم

۱- ما از مبارزات ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی مردم به رهبری امام خمینی حمایت و پشتیبانی خود را اعلام می‌کنیم و دوش‌به‌دوش سایر طبقات و گروه‌های مبارز تا محو کامل نظام فاسد سلطنتی و قطع نفوذ امپریالیسم به مبارزات خود ادامه خواهیم داد.

۲- ما دولت بختیار را که با دولت‌های ضد مردمی گذشته هیچ فرقی ندارد غیرقانونی می‌دانیم.

۳- ما حمایت خود را از مبارزات بی‌گیر و قهرمانانه کارگران دلاور صنایع نفت، برق، دخانیات، ماشین‌سازی و تراکتورسازی تبریز، ماشین‌سازی اراک، وزارت دارائی و گمرک، بانک مرکزی، مطبوعات، استادان و دانشجویان مبارز و سایر کارخانه‌ها و اداراتی که با مبارزات انقلابی خود کمر رژیم ضد مردمی را شکستند اعلام می‌داریم.

ما تا رسیدن به خواسته‌های خود و نابودی رژیم سرمایه‌داری وابسته و قطع کامل نفوذ امپریالیست‌ها به خصوص امپریالیسم آمریکا به مبارزات خود ادامه خواهیم داد.

کیهان ۵۷/۱۱/۳۰، شماره ۱۰۶۴۱

مشکلات سیاسی صنعت نفت را مختل کرده است

[کارگران خواستارند که خود مستقیماً رؤسای خود را انتخاب کنند]

منابع مطلع گفتند که علیرغم مراجعت اکثریت کارکنان شرکت نفت به سر کار، مسائل سیاسی و اداری باعث مشکلاتی شده است. همین منابع گفتند علایمی مشهود است که کارگران به شکل مؤثری نسبت به درخواست آیت‌الله خمینی برای پایان اعتصاب چهارماهه اقدام نمی‌کنند.

گرچه گزارش‌های واصله حاکیست که کارگران سر کار برگشته‌اند اما صدور نفت هنوز متوقف است و گاز طبیعی به شوروی ارسال نمی‌شود. کارشناسان نفت تخمین زده‌اند که تولید نفت برای مصارف داخلی روز شنبه ۶۴۵ هزار بشکه بود و به خاطر بروز نقایص فنی تولید، به میزان معمول که بین ۶۵۰ تا ۶۹۰ هزار بشکه در روز است نرسید.

همین منابع گفتند دلایلی مبنی بر کنترل و نفوذ چشمگیر دست چپی‌ها در صنعت نفت وجود دارد. منابع گفتند در حالی که پاره‌ای مدیران شرکت نفت فرار کرده‌اند و باقیمانده آن‌ها در موضع مناسبی برای مذاکره نیستند، این سازمان دچار فقدان رهبری و سیاست شده است. کارگران خواستارند که خود مستقیماً رؤسای خود را انتخاب کنند.

منابع گفتند علائمی در دست است که حکومت جدید قصد دارد شرکت ملی نفت، پتروشیمی و شرکت گاز را در یک سازمان واحد ادغام کند. مجتمع پتروشیمی و شرکت گاز دو سال پیش از شرکت نفت جدا شدند.

یک دستیار بازرگان، نخست‌وزیر گفت عباس تاج روز گذشته به عنوان وزیر جدید انرژی انتخاب شد، اما وی هیچ‌گونه کنترلی بر امور نفت نخواهد داشت.

همین شخص اظهار داشت که ممکنست براساس طرحی نفت را تحت نظارت و کنترل وزارت اقتصاد و دارایی، که علی‌اردلان متخصص امور مالیاتی، وزیر آنست قرار دهند. ولی وی گفت عبدالله انتظام (یکی از اعضای شورای منحل سلطنت) هنوز اسماً مدیر عامل شرکت نفت است. درعین حال هیئت نمایندگی آیت‌الله خمینی برای نظارت برای تولید نفت دیروز اظهار داشتند که مأموریت آن‌ها تمام شده و مسئولیت‌های آن‌ها اکنون به شرکت ملی نفت ایران محول شده است.

کیهان ۵۷/۱۱/۳۰، شماره ۱۰۶۴۱

کارگران آردو خواستار اداره کارخانه شدند

نمایندگان کارگران کارخانه آردو در نامه‌ای مشکلات و خواسته‌های خود را اعلام کرده‌اند. آن‌ها نوشته‌اند:

"ما کارگران کارخانه آردو از چند ماه قبل تا به حال حقوق نگرفته‌ایم. مدیر عامل کارخانه آقای قاطان به بهانه‌های مختلف پرداخت حقوق را به عقب می‌انداخت. ما روز ۵۷/۱۱/۲۲ را برای تحصن گرفتن در ناهارخوری کارخانه انتخاب کردیم و از مدیر عامل و صداقت رئیس کارگزینی خواستیم علت پرداخت نکردن حقوق ما را توضیح دهند. ولی آن‌ها از این کار خودداری کردند. ما با کمیته امام تماس گرفتیم. آن‌ها قول دادند پول ما را وصول کنند و زیر قطننامه ۲۸ ماده‌ای ما را هم امضاء کردند. عده‌ای از کارگران کارخانه‌های دیگر و دانشجویان و نماینده کانون مستقل معلمان هم اعلام همبستگی کردند. روز تحصن ما از رفتن آقای قاطان جلوگیری کردیم ولی اجازه دادیم با خانواده‌اش تلفنی تماس بگیرد ولی او سوء استفاده کرد و به دوستانش تلفن کرد. ما سه شب بود که از زن و بچه خود بی‌خبر بودیم، تا این‌که روز سه‌شنبه شخصی به نام محلی که خود را نماینده آقای طالقانی معرفی می‌کرد، آمد و خواستار آزادی او شد. در این گیرودار «فرهمنده» فرار کرد و از رادیو پخش شد که عده‌ای با اسلحه مدیر عامل را گروگان گرفته‌اند و می‌خواهند کارخانه را آتش بزنند. ظهر روز سه‌شنبه عده‌ای افراد مسلح به زور وارد کارخانه شدند و جلسه ما را به هم زدند. شخص دیگری به نام مهندس ملک محمدی سردسته افراد بود که ادعا می‌کرد از جانب دکتر یزدی آمده است. ولی ما او را دستگیر و همراه نمایندگان خود به کمیته فرستادیم. بعد متوجه شدیم از دوستان مدیر عامل است.

ما کارگران کارخانه آردو این توطئه‌های کارفرمایان و عوامل مزدور آن‌ها را شدیداً محکوم می‌کنیم. به هر حال، ما حقوق خود را گرفتیم و در پایان جلسه ۶ نفر را به عنوان نمایندگان خود در شورای کارگری انتخاب کردیم تا برای خواسته‌های ما فعالیت کنند و با شوراهای کارگری کارخانه‌های دیگر رابطه داشته باشند. ما از شورای کارگری مثل کارخانه جنرال صنعتی که کنترل کارخانه را به دست گرفته‌اند، پشتیبانی می‌کنیم."

تعدادی از خواست‌های کارگران به شرح زیر است.

- پرداخت مابه‌التفاوت مهرماه و آبان ماه ۵۷

- پرداخت حق مسکن و خواربار از مهر ۵۷ تاکنون

- پرداخت ۶۰ درصد حقوق دی و بهمن ماه

- تسویه حساب تعاونی ۵۷

- بازگشت کارگران اخراج شده در سال ۵۷ و پرداخت تمام حقوق مدت اخراجیان.

هم چنین ما خواستاریم کارخانه به دست خود کارگران بچرخد و می خواهیم در قدرت حکومت کنونی و همچنین خدمت به مردم سهمیم باشیم.

کیهان ۵/۱۲/۵۷، شماره ۱۰۶۴۵

وزارت کار به وسیله کارگران اداره می شود

«تا من هستم اجازه نخواهم داد هیچ نیروی انتظامی و تفنگ به دستی متعلق به هر سازمانی در روابط کار دخالت کند، من خدمتگزار کارگران خواهم بود و برای رسیدن به حداکثر امتیاز و حقوق، اعتقاد دارم یک راه بیشتر برای کارگر نیست و آن هم تشکیل در سندیکای واقعی است و در صدر برنامه های من ایجاد یک جنبش سالم سندیکاهای کارگری قرار دارد.»

این را داریوش فروهر وزیر کار و امور اجتماعی دیروز ضمن پاسخگویی به سؤالات کارگران گفت و علاوه بر این اعلام کرد قانون جدید کار با شرکت نمایندگان کارگر تنظیم می شود و حق اعتصاب در آینده به عنوان تنها حربه مؤثر کارگر در برابر ظلم شناخته خواهد شد.

وزیر کار هم چنین گفت در آینده تا بالاترین سطوح وزارت کار از نظر مشورتی و اجرایی، کارگران به کار گماشته خواهند شد و درباره بخشنامه های مربوط به کارخانه ها که اخیراً ارسال شده و کارگران به آن اعتراض دارند تاکنون وزارت کار به هیچ کجا بخشنامه ای نداده و اگر چنین بخشنامه ای در جایی وجود دارد، لغو آن را اعلام می کنم. داریوش فروهر هم چنین در جواب کارگران اعلام کرد جزو وظایف کمیته امام نیست که در کار وزارتخانه ها دخالت کند و از این دخالت ها جلوگیری خواهد شد.

در این اجتماع کارگری هم چنین دکتر صدوقی مشاور وزیر کار هم درباره کارگران اخراجی گفت: تاکنون به عده زیادی از کارگران اخراجی حقوق شان پرداخت شده ولی حالا

کارگران ساختمانی باقی مانده اند که کار آن ها هم در دست اقدام است، علاوه بر این کارگران بیکار شده هم می توانند به خود من در وزارت کار مراجعه کنند تا ترتیب بازگشت به کارشان داده شود.

اولین اجتماع کارگری

سالن کنفرانس وزارت کار، ساعت ده صبح جمعه دیروز برای اولین بار محل یک اجتماع واقعی کارگری بود. اجتماعی که نه تحت لوای حزب رستاخیز قرار داشت، نه گردانندگان ایران نوین در آن شرکت داشتند و نه هیچ شباهتی با اجتماعات قبلی داشت. کارگرها آمده بودند تا به اخراج کارگر و عدم پرداخت دستمزد حقه شان اعتراض کنند و داریوش فروهر اولین وزیر کار بعد از انقلاب هم برای پاسخگویی حاضر بود. در حدود ۱۵۰۰ نفر در سالن حضور داشتند و نظم جلسه را هم خود کارگران به عهده داشتند. سه شعار از جانب کارگران به دیوار آویخته بود که قسمتی از خواسته های آنان را بیان می کرد: «ما خواهان نظارت بر تولید و توزیع می باشیم» - «ما کارگران خواهان حق اعتصاب، آزادی بیان و نشر عقاید هستیم» - «ما خواهان تهیه قانون کار جدید تحت نظارت نمایندگان واقعی کارگر هستیم».

سخن یک کارگر

ابتدا یکی از کارگرها گفت: «ایران روی گرده های ما می گردد. اگر ما کار نکنیم، همه می میرند و هیچ چیز درست نمی شود. دور و برمان را نگاه کنید، همه چیز را کارگر درست کرده، جاده، خیابان، ساختمان، ماشین و ... همین انقلاب را هم اگر نگاه کنید نقش اصلی را کارگران در آن داشتند، کارگران نفت - بندر - کارخانه ها. ما بودیم که وقتی برادران همافران با گارد جنگ کردند، اسلحه گرفتیم و پادگان ها را خلع سلاح کردیم و پیروز شدیم. به هر کارخانه بروید، چند تا شهید داده. همین پاسدارها را هم در خیابان ها اگر نگاه کنید، اکثرشان کارگر هستند. آیا هیچ کارفرمایی دیدید که آجر و گل روی شانهاش بگذارد؟ هیچ وکیل و وزیری رفت پادگان ها را محاصره کند؟ همه اش ما بودیم همین پابرهنگها و حالا ما از دولت انقلابی چه می خواهیم؟ ما تأمین می خواهیم. کارفرما کارخانه را که تعطیل کرد و کارگر اخراج شد، از کجا بیاورد شکم زن و بچه اش را سیر کند، چه جوری کرایه خانه اش را بدهد؟ از این قبیل کارگرها ۳/۵ میلیون نفر هست. همه شان دربه در هستند. از دولت می خواهیم که این کارگرهای بیکار را سرکار ببرد. ترتیب پرداخت حقوق های چند ماهه آن ها را که نپرداخته اند بدهد. ما شوراهای واقعی کارگری می خواهیم که دردهای مان را بگوید. ما تا به حال متأسفانه

حق اعتصاب نداشتیم. تا اعتصاب می شد به پاسگاه تلفن می کردند و جواب مان مسلسل بود. آیا هیچ کجا دیده‌اید که کارفرمایی را به رگبار مسلسل ببندند؟ دولت‌های سابق هم‌ماش حمایت از کارفرما می کردند و می خواستند مثل زالو خون ما را بکنند».

مبارزات پیگیر کارگران

کارگر دیگری گفت: کارگر همیشه مبارزه کرده و هیچ وقت خواب نبوده در سال ۱۲۹۷ تعداد اتحادیه‌های کارگری ۱۵ تا بود که ۸۰۰۰ عضو داشتند، وی اشاره‌ای به تاریخچه مبارزات کارگری در گذشته کرد و گفت: در ۱۳۳۸ سی هزار کارگر کوره‌پزخانه برای ۳۰ درصد اضافه حقوق اعتصاب کردند، اما به فرمان شاه مزدور آمریکائی کارگاه‌ها اشغال شد و ۵۰ نفر از کارگرها به شهادت رسیدند. در سال‌های اخیر هم اعتصابات پر شور و خونین فراوانی داشتیم، در اعتصاب جهان چیت ۲۰ نفر شهید شدند. در کارخانجات شاهین طی هجوم مزدوران ۸ نفر شهید و ۵۰ نفر زخمی شدند و همیشه جواب اعتصاب مسلسل بود. در همین جنبش فعلی علاوه بر اعتصاب کارگران نفت صدها کارخانه دیگر مثل تراکتورسازی و ماشین‌سازی تبریز، فولاد اهواز، سیمان تهران در جرگه مبارزان بودند و به قول بازرگان گلوی استبداد در دست کارگران صنعت نفت است و چنان‌چه دیدیم آن‌ها را شکست داد و با همه دستگیری‌ها و فشارهایی که بود اعتصاب آن‌ها در زیر سرنیزه ادامه یافت.

خواسته‌های کارگران

کارگر دیگری گفت هنوز کارخانه‌ها عدم سوء پیشینه و نداشتن سابقه سیاسی از کارگر طلب می‌کنند و تا صحبت از نماینده واقعی می‌کنیم می‌گویند تو کمونیستی. از امام خمینی می‌خواهیم که به درد ما رسیدگی کند. کارگری به نمایندگی از جانب دیگران مشروح خواسته‌های کارگری را مطرح کرد: «آزادی اجتماعات کارگری - کوتاه کردن دست سرمایه‌های خارجی از ایران - انحلال دایره حفاظت کارخانه‌ها - شرکت نماینده واقعی کارگران در مجلس مؤسسان و شورای انقلاب - لغو قانون کار فعلی و تدوین قانون کار جدید با نظر کارگران - کاهش کار به ۴۰ ساعت در هفته و احتساب وقت ناهار جزو ساعات کار - تهیه مسکن، بهداشت و بیمه مجانی - لغو مالیات‌ها - پرداخت کلیه مالیات‌ها و حقوق و بیمه کسر شده از شهرویر تاکنون به کارگران - افزایش دستمزدها با توجه به افزایش هزینه‌ها - پرداخت دستمزد مساوی به کارگران زن در برابر کار مساوی با مردان - حق برخورداری از اعتصابات با دریافت دستمزد کامل در مقابل زورگویی کارفرمایان و ایجاد صندوق اعتصاب

- واگذاری خانه‌های کارگری و تأسیسات ورزشی به خود کارگران - ایجاد صندوق بیکاری - ایجاد نشریه سراسری کارگری زیر نظر کارگران - کاهش سن بازنشستگی به ۴۰ الی ۴۵ و پرداخت کلیه مزایا به عنوان مستمری - افزایش حداقل سن کارگر - افزایش مرخصی از ۱۲ روز به یک‌ماه در سال و حق استفاده از مرخصی اضطراری - پرداخت سود ویژه سال جاری تا حداکثر ۲۰ اسفند ماه».

دستگیری کارگران

یکی از کارگران گفت او را به خاطر پخش اعلامیه مربوط به همان جلسه دستگیر کرده‌اند و خواهان آزادی کارگران و عدم دخالت کمیته‌ها در امور کارخانه و انتخابات شوراهای کارگری شد و هم چنین خواستار ایجاد کتابخانه در کارخانه‌ها شد.

کارگر دیگری از وزیر کار خواست که برنامه کوتاه‌مدت و درازمدت وزارت کار اعلام شود و به بخشنامه‌ای که اخیراً برای کارگران صادر شده اشاره کرد. در این بخشنامه آمده است که «همه کارگران باید سرکار رفته و تولید را بیفزایند - مالیات‌ها پرداخت شود - اگر کسی در کارخانه اخلاص کرد معرفی شود» وزیر کار بعداً درباره این بخشنامه گفت که واقعیت ندارد و اگر چنین بخشنامه‌ای از جانی صادر شده لغو آن را اعلام می‌کنم.

چند تن از کارگران ضمن صحبت از پشت میکروفن خواستند که کارهای دولت با کارهای کمیته امام هماهنگ شود. یکی از آن‌ها گفت چند روز پیش یکی از کارگران کارخانه سیمان تهران را که از ارتش خلقی صحبت کرده بود، دستگیر کردند و خود او را در شهرک اکباتان به خاطر انتقاد از فرستاده وزارت کار، ۸ مأمور مسلح دستگیر کرده و کتک زده‌اند. او گفت ما نه خیانت‌کاریم نه اجنبی. زبان مان هم درست است و لهجه آمریکائی نداریم. ما نمی‌خواهیم زندانیان سیاسی دوباره پیدا شوند و کارگرهای حق طلب را با برجسب کمونیستی روانه زندان کنند. بعد از دستگیری من، ۴۰ نفر از کارگران مبارز را به عنوان کمونیست، اخلاص‌گر و شورش علیه دولت موقت انقلابی می‌خواهند به عنوان ساواکی تحویل دادگاه بدهند. ما کارگران که تا دیروز نمی‌گذاشتند حرف مان را بزنی، امروز می‌خواهیم حرف‌های مان را بزنی و زنجیر بردگی را پاره کنیم.

برنامه موقت وزارت کار

داریوش فروهر وزیر کار در پاسخ کارگران گفت: «من دعوت یک‌جانبه شما را با آغوش باز پذیرفتم. این‌جا از این پس همیشه برای پذیرائی از شما و شنیدن نظریات شما آماده

خواهد بود. من آمده‌ام که خدمتگزار کارگران باشم و امیدوارم با گذشت زمان این بهتر معلوم شود. من اعلام می‌کنم که خواسته‌های شما یعنی بازگشت کارگران اخراجی به کارخانه‌ها، جلوگیری از اخراج کارگران و پرداخت مطالبات کارگر را به عنوان برنامه موقت وزارت کار می‌پذیرم.» فروهر که در این جا با استقبال و کف زدن حضار روبه‌رو شده بود، ادامه داد: «اکنون که انقلاب ما یک مرحله را پشت سر گذاشته ما در مرحله سازندگی به هوشیاری و نظم انقلابی احتیاج داریم. در ماه‌های گذشته اقتصاد کشور آسیب بسیار دیده است و خواسته‌های شما هم در مسیر جبران همین آسیب‌هاست. باید همه کارخانه‌ها کار کنند و همه کارگرها سرکار باشند. وزیرکار افزود بسیاری از کارخانه‌ها را صاحبان آن‌ها چند برابر ارزش واقعی در بانک‌ها فرو گذاشته‌اند و امروز آماده رها کردن آن هستند و این یکی از دشواری‌های ما است و اگر در این میان کسانی پیدا شوند که به آن‌ها بهانه بدهند، نه تنها گامی در راه کارگران برنداشته‌اند، بلکه به آن‌ها زبان رسانده‌اند. ما به خواسته‌های کارگران گام به گام می‌توانیم نزدیک شویم، تسلیم شعارها و بهانه‌جویی‌ها نشوید. محیط کارخانه باید فقط در اختیار اندیشه کارگران باشد و هیچ گروه اجتماعی دیگر حق ولایت و راهنمایی و اندرزگویی ندارد و دانشجو، فرهنگی و روشنفکر حق ندارد خود را «الله» کارگر تلقی کند و اگر چنین شد دیگران هم این حق را می‌خواهند و فقط وقتی می‌شود جلوی دیگران چه مأمور کمیته امام خمینی و چه هرکس دیگر را از ورود به کارخانه گرفت که هیچ‌کس دیگری هم به آن جا نرود. روشنفکران هوادار کارگر می‌توانند این حمایت را بیان کنند اما محیط کار باید از دخالت در امان باشد. وزیر کار افزود: در ایران پس از انقلاب باید آزادی نشر عقیده و بیان باشد و هیچ گروهی حق انحصار در یک محیط را ندارد.

فروهر در پاسخ سؤال‌های مطرح شده ادامه داد: «حق شورای کارگری در نظارت بر تولید و توزیع و مدیریت کارخانه چیز است که باید بررسی شود و در باره کارگران اخراجی هم هر کارخانه که به راه می‌افتد نباید هیچ کارگر اخراجی داشته باشد و مطالبات کارگران هم باید تماماً پرداخت شود. متأسفانه چون بیمه‌ها در اختیار وزارت کار نیست، در این باره اقدام فوری نمی‌توان انجام داد.

فروهر در مورد خواست گروهی از کارگران مبنی بر داشتن برنامه رادیو و تلویزیونی برای کارگران گفت به جای مسئولان دیگر مملکتی نمی‌تواند تضمینی بدهد. اما در مورد تأسیسات کارگری گفت که آن‌ها به نمایندگان واقعی کارگران واگذار خواهد شد. وزیرکار در پایان

صحبت خود گفت اکنون امپریالیست‌های از در رانده شده، می‌کوشند از پنجره وارد شوند و جلوگیری از این با آگاهی و هوشیاری ممکن است و شعارهای نابه‌هنگام و تندروی از بیماری‌هاییست که در آغاز انقلاب گریبان‌گیر می‌شود. دولت ما را با دولت‌های گذشته مقایسه نکنید که این برای من و همکاران من غم می‌آورد. وزیرکار بعد از خاتمه پاسخگویی به کارگران جلسه را ترک کرد ولی گفت و گوی کارگران تا چند ساعت بعد ادامه یافت.

کیهان ۵۷/۱۲/۷، شماره ۱۰۶۴۷

توسط چند سندیکای اروپایی

کمیته دفاع از حقوق

دموکراتیک کارگران ایران تشکیل شد

برای حمایت از حقوق دموکراتیک کارگران در ایران کمیته ویژه‌ای متشکل از سندیکاهای اروپایی تشکیل شد. هریک از سندیکاهای عضو این کمیته برای بررسی اوضاع و تشکیلات کارگری ایران نماینده‌ای به تهران اعزام می‌دارند.

نوتل ماندره* به نمایندگی از طرف کنفدراسیون دموکراتیک کارگران فرانسه که دومین سندیکای ملی این کشور و طرف‌دار سوسیالیسم است، به همین منظور وارد تهران شد. وی در ملاقاتی با محمدعلی سفری و محمد خوانساری دبیر و رئیس هیئت مدیره سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات اعلام داشت که در جریان نهضت ملت ایران در اغلب کشورهای اروپایی سندیکاهای کارگری به حمایت از کارگران اعتصابی ایران برخاستند ولی به علت مضایقی که دولت‌ها فراهم می‌کردند و بسته بودن مهرآباد تاکنون نتوانسته‌اند نمایندگان خود را به ایران بفرستند. ماندره یادآور شد: قصد دارد از طریق آشنایی با سندیکاهای کارگری در ایران موجبات همکاری سندیکای کارگری دو کشور را فراهم سازد. در این دیدار وی در جریان مبارزات مطبوعات ایران علیه رژیم سابق و نقش مطبوعات در نهضت ملت ایران گذاشته شد.

کمان ۵۷/۱۲/۱۰، شماره ۱۰۶۵۰

در اجتماع کارگران در «خانه کارگر» گفته شد:

دولت‌ها نباید حامی کارفرما باشند

«ما خواهان تشکیل شوراهای کارگری و سندیکاهای واقعی و بازگشت کارگران اخراجی به سرکار و حق اعتصاب، حق آزادی بیان و عقیده هستیم.»

عصر سه‌شنبه ۱۲۰۰ کارگر در جلسه‌ای که قرار بود داریوش فروهر وزیرکار و صدوقی مشاور مخصوصش نیز در آن حضور یابند این خواسته‌ها را اعلام کردند. این جلسه در «خانه کارگر» تشکیل شد، اما وزیرکار در جلسه حضور نیافت و جلسه بعدی کارگران به روز پنجشنبه ۱۷ اسفند ساعت سه بعد از ظهر موکول شد.

در این جمع ابتدا یکی از کارگران ضمن خوش آمدگویی به حضار گفت: در این جا بار دیگر اعلام می‌کنیم که به هیچ گروه، سازمان و حزبی وابسته نیستیم و فعلاً به صورت مستقل عمل می‌کنیم. از دوستان دانشجویی که در این جا هستند تقاضا می‌کنیم که از پخش هرگونه اعلامیه خودداری نمایند.

آن‌گاه یکی دیگر از کارگران گفت: خواهران و برادران مسئله‌ای که امروز با آن روبه‌رو هستیم شوخی نیست که بعضی از مسئولان دولتی اسم آن را «کارگری‌بازی» گذاشته‌اند. مسئله نان است و تأمین معاش زن و بچه. ما کارگران از یکدیگر رودربایستی نداریم. آخر از کجا پول بیاوریم تا کرایه «زاغه‌هایمان» را بدهیم. پول دوا و درمان بدهیم. دزد هم که نیستیم. ما حقوق عقب‌افتاده خود را می‌خواهیم. کارفرما هم که همه‌اش وعده و وعید می‌دهد. ما در این جا اعلام می‌کنیم که هیچ کارخانه‌ای نباید تعطیل شود. هیچ کارگری نباید اخراج شود. باید کارگران اخراجی سرکار برگردند. ما حمایت دولت از کارفرمایان را محکوم می‌کنیم. حمایت دولت از کارفرما تاکنون سبب شده است که موقع مراجعه کارگر برای گرفتن حقوق حقه‌اش با جواب سربالا مواجه شود.

ما قادر هستیم با اتحاد خود هر سدی را بشکنیم. اگرچه در زمان شاه در هر جنبش با هجوم ارتش ضد کارگری روبه‌رو می‌شدیم، ولی الان اتحاد ما محکم‌تر شده است. در مورد مسکن کارگران باید بگوییم که زمین مال همه است. دولت باید برای همه طبقات به‌خصوص کارگران مسکن بسازد.

در ادامه این اجتماع عده‌ای دیگر از کارگران ضمن صحبت مفصل خواسته‌های قانونی و

صنفی خود را مطرح کردند.

کارگر دیگری گفت: کارگران باید اداره امور خودشان را در کارخانه به عهده بگیرند. ما با این که نقش موثری در به ثمر رسیدن این انقلاب داشتیم ولی هنوز نقشی در اداره امور ایفا نمی‌کنیم. هنوز حق نداریم خواسته‌های قانونی خود را بگوئیم. همان کارخانه‌دار سر جای خود هست، همان سرمایه‌دار هنوز وجود دارد. هوشیار باشیم. تا به حال ما بارها تا این مراحل پیش رفته‌ایم ولی سرکوب شده‌ایم. دلیلش نبودن اتحاد بین‌مان بوده است.

کمان ۵۷/۱۲/۱۹، شماره ۱۰۶۵۶

در اجتماع سالن کنفرانس خانه کارگر:

۲۴ خواست کارگران ساختمانی اعلام شد

کارگران ساختمانی روز پنجشنبه در سالن کنفرانس خانه کارگر گرد هم آمدند تا به مسائل و مشکلات مشخص کارگران بیکار ساختمانی رسیدگی کنند. این جلسه که با شرکت عده کثیری از کارگران تشکیل شده بود با سخنرانی فاضل‌پور مشاور وزیرکار و نماینده سابق کارگران دخانیات افتتاح شد که از طرف کارگران مورد اعتراض قرار گرفت.

طی این جلسه کارگران اعلامیه‌ای از طرف شورای مؤسس اتحادیه سراسری کارگران ایران بین حاضران پخش کردند. این شورا طی بیست و چهار اصل خواسته‌های خود را از دولت موقت انقلابی به این شرح اعلام کرد:

- ۱- بدرسمیت شناختن شورای کارگران که در آینده نزدیک تشکیل خواهد شد.
- ۲- تغییر قانون کار فعلی و تصویب قانون کار جدید که کارگران در نوشتن آن سهیم باشند.
- ۳- افزایش حقوق مطابق با افزایش هزینه زندگی.
- ۴- معافیت مالیاتی حقوق و مزایای کارگران.
- ۵- لغو پرداخت حق بیمه کارگران و برقراری مؤسسات درمانی مجانی برای کارگران از محل درآمدهای ملی.
- ۶- تأمین مسکن برای کارگران در حداقل زمان.
- ۷- پرداخت حقوق در ایام بستری شدن مطابق روزهای عادی کار.
- ۸- تعطیل پنجشنبه و جمعه و چهل ساعت کار در هفته.
- ۹- بیرون راندن کلیه عوامل رژیم سابق.

- ۱۰- اخراج سرمایه‌داران و کارشناسان خارجی و مصادره اموال آن‌ها به نفع کارگران.
 - ۱۱- رفع تبعیض تعطیلات کارگران و کارمندان و افزایش مرخصی سالیانه به یک‌ماه در سال.
 - ۱۲- بالا بردن کیفیت خدمات پزشکی، داروئی و بیمارستانی.
 - ۱۳- زمان استراحت کارگران که به دستور پزشک باشد جزء ساعت کار حساب شود.
 - ۱۴- لغو آیین‌نامه انضباطی که تمام مواد آن به ضرر کارگر و به نفع کارفرماست مانند جریمه نقدی.
 - ۱۵- عدم مداخله کلیه نیروهای نظامی از قبیل پلیس، ژاندارمری و ارتش در مسائل کارگری.
 - ۱۶- شرکت شورای کارگری کارخانه در بررسی سرمایه، وضع مؤسسه و هم‌چنین کلیه تصمیمات کارخانه در مورد خرید و فروش و سرمایه‌گذاری‌های جدید و سود کارخانه و توزیع آن.
 - ۱۷- استخدام و اخراج کارگران باید با نظر شورای کارگران باشد.
 - ۱۸- آزاد بودن اعتراضات و قانونی بودن اعتصابات.
 - ۱۹- سرمایه‌تعاونی‌ها به کارگران برگردانده شود.
 - ۲۰- تأمین وسایل رفاهی کارگران و تأمین بهداشت و وسایل ایمنی و تهیه غذای گرم مجانی.
 - ۲۱- تهیه وسایل بهداشتی شامل آمبولانس، پزشک یار، حمام، مهدکودک در هر کارخانه.
 - ۲۲- رسمی شدن کلیه کارگران پیمانی.
 - ۲۳- ایجاد شورای پزشکی برای بررسی وضع کارگران از کار افتاده و بیمار.
 - ۲۴- پائین آوردن سال خدمت برای بازنشستگی از سی سال به بیست سال برای کارهای شاق نظیر کار در معدن و ریخته‌گری.
- در این جلسه که با شرکت حدود ۵۰۰ کارگر تشکیل شده بود اعلام شد که به علت عدم بخش دعوت‌نامه کارگران از رادیو تلویزیون و عدم اطلاع کلیه کارگران ساختمانی این گردهمایی روز شنبه ساعت ۱۰ صبح در سازمان کارگران ایران تجدید خواهد شد.
- گزارش خبرنگار کیهان حاکیست که در جلسه پنجشنبه کارگران ساختمانی فاضل‌پور نماینده وزارت کار گفت:
- مهم‌ترین مسئله‌ای که کارگران ساختمان را تهدید می‌کند، بیکاری و اخراج دسته‌جمعی است. من حامل بشارت دولت موقت انقلاب برای کارگران هستم که نتیجه آن در هفته آینده اعلام می‌شود.

کیهان ۵۸/۱/۱۶، شماره ۱۰۶۷۵
در یک قطعه‌نامه ۸ ماده‌ای:

خواسته‌های کارگران بیکار اعلام شد

* کارگران بیکار از خانه کارگر تا منزل آیت‌الله طالقانی راه پیمائی می‌کنند.

در اجتماع دیروز کارگران در خانه کارگر، کارگران بیکار بعد از چند ساعت بحث و گفت‌وگو قرار گذاشتند روز یکشنبه به اتفاق خانواده‌هایشان از خانه کارگر تا منزل آیت‌الله طالقانی راه پیمائی کنند.

یکی از نمایندگان کارگران گفت: «آخرین حرف وزارت کار این بود که هیئت وزیران امروز جمع می‌شوند و مسئله ما مطرح می‌شود. ما باید هر چه زودتر وضعیت خودمان را برای مردم ایران معلوم کنیم. برای کارگران بیکار به جز تحصن، اعتصاب غذا و راه پیمائی راه دیگری به نظرمان نرسیده است. ما قبل از این که تحصن کنیم نامه نوشتیم و روزهای متوالی دنبال نامه‌مان را گرفتیم، اما عاقبت معلوم شد که آلان دورانی نیست که کارها را بشود با نامه حل کرد. بعد تحصن و اعتصاب غذا کردیم که این هم چاره کار ما نبود و الان راهی که به نظرمان می‌رسد راه پیمائی است که این هم معلوم نیست به موفقیت بیانجامد. مشکل ما کارگران را کسی می‌تواند حس کند که با درد ما آشنا باشد. ما ذخیره غذایی، خانه و پول نداریم که بتوانیم صبر کنیم.

در پایان این جلسه که چهار ساعت طول کشید کارگران بیکار قرار گذاشتند نامه‌هایی برای آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان بنویسند و در صورتی که تا روز یکشنبه به آن‌ها پاسخ مساعد داده نشد اقدام به راه پیمائی کنند. هم‌چنین کارگران بیکار قطعه‌نامه‌ای شامل خواسته‌هایشان صادر کردند. در این قطعه‌نامه بعد از مقدمه‌ای درباره تلاش‌های کارگران و بی‌بهره ماندن آنان از نتایج انقلاب و این‌که حتی اعتصاب غذا هم مشکل‌شان را حل نکرده آمده است:

- ایجاد کار برای کلیه کارگران بیکار ● امکان گردهمایی در محل‌های مشخص به منظور ایجاد سندیکاها ● تدوین و تنظیم قانون جدید کار با شرکت نمایندگان واقعی کارگران و لغو قوانین ضد کارگری رژیم سابق ● مطبوعات و رادیو و تلویزیون باید منعکس‌کننده خواسته‌ها و زندگی ما کارگران و کلیه زحمتکش‌شان باشد. ● تهیه امکانات مناسب برای انتشار نشریات

کارگری که بازگوکننده واقعی نیازها و خواسته‌های ما باشد ● آزادی بیان و اجتماعات کارگری ● آزادی اعتصاب برای کارگران ● حق استفاده از امکانات درمانی لازم به وسیله کارت مخصوص کارگری ● ایجاد کلاس‌های سوادآموزی واقعی برای کارگران ● تنظیم دستمزد کارگران با سطح گرانی و هزینه زندگی ● کاهش ساعات کار به میزان ۴۰ ساعت و پنج روز در هفته ● برابری حقوق مردان و زنان کارگر در تمام زمینه‌ها ● استفاده از آب و برق مجانی برای کلیه کارگران و زحمتکشان ● لغو تمام قروض کارگران و کلیه زحمتکشان به مؤسسات دولتی و بانک‌ها ● جلوگیری از هرگونه زورگویی و اجحاف کارفرمایان نسبت به کارگران ● تصفیه و مجازات کلیه عوامل ساواک در محیط‌های کار و سرمایه‌دارانی که با ساواک برای سرکوب کارگران همکاری داشتند ● اخراج کارشناسان خارجی و مصادره اموال آنان از جمله آپارتمان‌های‌شان به خاطر بهبود زندگی کارگران و کلیه زحمتکشان ● تصاحب اموال کلیه سرمایه‌داران فراری از کشور به منظور تأمین رفاه کلیه کارگران و زحمتکشان.

کیهان ۵۸/۱/۲۷، شماره ۱۰۶۸۴

پشتیبانی کارکنان صنعت نفت اهواز از کارگران بیکار تبریز

تبریز - خبرنگار کیهان - کارکنان صنعت نفت اهواز ضمن ارسال پیامی پشتیبانی خود را از کارگران بیکار تبریز اعلام داشتند.

در این پیام آمده است ما کارکنان صنعت نفت اهواز که در طول تمام مبارزات خونین خلق ایران در کنار برادران و خواهران مبارز خود در انقلاب شرکت داشته‌ایم، اکنون تا پای جان از دستاوردهای انقلاب دفاع می‌کنیم، به همین دلیل با آگاهی از این که تنها پشتیبان کارگران و زحمتکشان خود آن‌ها می‌باشند، پشتیبانی خود را از کارگران بیکار تبریز و کارگران سایر نقاط ایران اعلام می‌داریم و در مسیر مبارزات حق طلبانه کارگران بیکار تا آخرین قطره خون در کنار آن‌ها خواهیم ایستاد.

منتشر شده است:

کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه

جنبش کنترل کارگری:

موضع بلشویک‌ها و سایر احزاب سوسیالیست



شکوفه دشتستانی
شراره گرامی
کهزاد معین